

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 86 February 2002 אדר תשב"ס شماره ۸۶ بهمن ۱۳۸۰



Mordecai and Esther Panel. Fresco from the Synagogue of Dura Europos

جشن پوریم را به همهٔ یهودیان جهان تبریک می‌گوییم.

English Section

بخش فارسی

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

SASON CATERING

کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان

(310) 588-8885 Pager عضو ۰۸ ایرانیان (310) 659-5982 TEL.
Fax (310) 360-0138
8626 West Pico Boulevard, Los Angles, California 90035

فهرست:



چشم انداز

Published by:

IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
طرح و اجرای جدید: د. فرهنگ
دبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
مدیر اجرایی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
مترجمان: پیمان اخلاقی، منیژه شایسته (یوم‌طوبیان)، فریده شبانفر، شهره نوفر، رزا کیائی
نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) مینو شبانفر (حکیمیان)، شهره نوفر - فریار نیکبخت (لوس آنجلس)، مینو مقیمی
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، سعید بنایان و فریدون فولادی، شهرام سیمان
تایپست و صفحه آرایی: مینو حمودوت
صفحه بندی و گرافیک: لیلی کاهن

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

از شما متشکریم
بدون شما کارهای خیریه ما انجام نمی‌شد

All Jews Are Responsible for One Another

כל ישראל ערבים זה בזה

ایرج قدسیان – Sara's Mobil, Inc. – مجید آبائی – پوران و ناهید سیانی – رامین کهن اریه – ایرج و شراره قدسیان – بهرام و دوریس نور امید – ناشناس – ابراهیم و ثریا بنفشه‌ها – ناصر عزیززاده – ناشناس – Countes of California Inc. – الهام برزیوند – ساقی پلوار – بیژن کی‌پور – داوید و پری جواهری – ناشناس – Ital Gold Inc. - Mannatextile Inc. - رافی و مهین سیمانطوب – Gold Stone Co., Inc. - Richmond Jewerly - Ninaeei Inc. – Shoham International Trading Inc. Baguette Masters – خسرو و مینو نظریان – Barman Enterprises Inc. – Bassiri Inc. – ناشناس – خانواده ذکربائی – راحل دلشاد – جمشید موسی‌زاده – ایلان متوسل – سعید یوسف میر – فرید یوسف میر – بیژن و دلکش جواهریان – ناشناس – پروین نعیم – جک هارونی.

کیترینگ المپیک کالکشن

Gourmet Custom Catering

CATERING FOR ALL OCCASIONS

Residences . Hotels

**پذیرائی مجلل در سطحی شایسته
با سرویسی بی نظیر و غذای سالم**

کیترینگ المپیک کالکشن پذیرائی از جشن های شما را با انواع غذاهای ایرانی و بین المللی (و در صورت درخواست، گلات کاشر) در منازل و هتل های مورد نظر برگزار می نماید.

Since 1991, The Olympic Collection Gourmet Custom Catering has provided off-site Catering for its clients at many fine hotels and residences.





The Olympic Collection Catering provides non-Kosher and Kosher catering. Events are Kosher Only when supervised by the Rabbinical Council of CA, and a signed supervisory card appears on each table.

**کیترینگ گلات کاشر المپیک کالکشن
زیر نظر مستقیم ربانوت R.C.C.
و با تهیه غذا در آشپزخانه مجهز مخصوص گلات کاشر**

E-Mail:
info@ocbanquet.com

The Olympic Collection
Gourmet Custom Catering

Web Site:
www.ocbanquet.com

11301 W. Olympic Boulevard, Los Angeles, CA 90064

310-575-4585



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

ستون‌های «من و گنجشک‌های خونه» در این ماه به مقاله‌ای میهمان اختصاص دارد که تحقیق مفصلی پیرامون سیاست‌های جمهوری اسلامی در قبال کشور و ملّت ایسرائل است. (داریوش فاخری)

سه استراتژی برای نابودی ایسرائل

بحثی پیرامون فداکردن مصالح ملّی ایران در مسیر آرمان‌های ضد یهودی جمهوری اسلامی

نوشتهٔ: فریار نیکبخت
۳۰ ژانویه ۲۰۰۲



در شرایط کنونی دنیا، نه تهدید اتمی جای دارد و نه حاکمان تمامیت خواهی که ملت‌های خودشان از آن‌ها بیزارند.

«اگر روزی دنیای اسلام متقابلاً مجهز به سلاح‌هایی که اسرائیل دارد شود، آن روز این راهبُرد استکبار به بن‌بست خواهد رسید، چون استعمال یک بمب اتم در ایسرائل هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد ولی در دنیای اسلام فقط

آسیب مـی‌رساند...چـنین سناریوئی چندان دور از ذهن نیست...»

«...حقیقتاً یهودیان باید منتظر روزی باشند که این جسم زائد (اسرائیل) از پیکرهٔ منطقه و دنیای اسلام بیرون آید و آنانی که (...به خاطر علاقه‌ای که به دولت دینی خودشان داشتند...) در اسرائیل گرد آمده بودند، دوباره سرگردان شوند.»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع مصلحت نظام در جمهوری اسلامی، در خطبهٔ نماز جمعهٔ تهران، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱، به مناسبت روز «قدس» (۱)

«کمک به انتفاضهٔ فلسطین تا زمان برقراری کامل کشور فلسطینی در جهت منافع استراتژیک ایران است. این تنها زمانی ممکن خواهد بود که هیچ یهودی در سراسر ایسرائل باقی نماند.»

علی اکبر محتشمی پور، رئیس فراکسیون «اصلاح طلب» مجلس شورای اسلامی در ایران، ۹ ژانویه ۲۰۰۲، بیروت، در کنفرانس روحانیون کشورهای اسلامی (۲)

«برگزاری همه پرسی از مردم اصلی فلسطین...»

سید محمّد خاتمی، رئیس جمهوری اسلامی در ایران، ۲۹ ژانویهٔ ۲۰۰۲، تهران، در گردهم‌آئی «رسانه‌های جهان اسلام در حمایتی از انتفاضه» (۳)

***

عنوان اصلی روزنامهٔ کیهان ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ بسیار مختصر بود: «شاه رفت». اندکی پائین‌تر از این عنوان تاریخی، با حروف کوچک‌تر، امام خمینی در پاریس اعلام کرده بود که **«ایران خود را در حال جنگ با اسرائیل می‌داند»**. بدین ترتیب با اعلان جنگ یک طرفه به ایسرائل، جمهوری اسلامی از سه ماه پیش از تأسیس رسمی خود، تلاش خستگی ناپذیر خویش را در جهت نابودی «رژیم اشغالگر قدس» و آزاد سازی مسجدالاقصی از «اشغال یهودیان» آغاز نمود. طی ۲۳ سالی که از اعلان جنگ رژیم اشغالگر ایران به اسرائیل می‌گذرد، نه تنها جمهوری اسلامی این گفته را پس نگرفته بلکه مسئلهٔ از میان برداشتن اسرائیل همواره جزء جدائی ناپذیر تبلیغات داخلی و محور سیاست خارجی این رژیم بوده است. عدم توانائی رژیم اسلامی ایران در تحقق بخشیدن به این هدف اعلام شده، تاکنون از طرف جهان و حتّی از جانب خود ایسرائل به عنوان یک تهدید توخالی ناشنیده گرفته می‌شد امّا دخالت‌های نظامی اخیر جمهوری اسلامی، از جمله ارسال سلاح‌های تهاجمی قابل توجه به لبنان و فلسطین و اظهارات رفسنجانی دربارهٔ فرضیهٔ استعمال بمب اتمی، ناگهان آمریکا و ایسرائل را از خواب غفلت بیدار نموده است.

رسمیت یافتن خشم و نفرت:

نابودی ایسرائل حتی قبل از انقلاب در



شاه رفت

صدر شعارهای نهضت اسلامی و متحدین چپ و ملّی گرای آن قرار داشت و از آن پس به مثابه ستون مشروعیت نظام و محور سیاست خارجی و تبلیغات داخلی، در برابر ملّتی ناآرام و نافرمان باقی مانده است. امروزه حتی مخالفت دیوانه‌وار با اسرائیل یکی از شرایط نزدیک شدن نیروهای سابقاً مخالف جمهوری اسلامی به رژیم و پذیرش مخالفین پشیمان، از جانب نظام است. قانون اساسی جمهوری اسلامی به کرّات به هدف نهائی انقلاب ۱۳۵۷ یعنی اسلامی نمودن جهان تأکید نموده و مشخصاً وظیفهٔ صدور انقلاب و کمک به جنبش‌های اسلامی سراسر جهان را بر عهدهٔ ارگان‌های نظامی و سیاست خارجی دولت گذاشته است. (۴)

تا کنون کسی در ایران جرأت نکرده است که با ارسال میلیاردها دلار پول ملّت نیازمند ما به لبنان و فلسطین برای مقاصد نظامی مخالفت نماید (گویا اخیراً در تظاهرات معلمین چنین شعاری داده شده) و در برابر تحریک یک کشور اتمی به حمله به ایران و ترغیب او به صدمه رساندن به منافع ملی کشور اعتراض کند. به نظر می‌رسد که درست در برابر احتمال چنین اعتراضاتی است که آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، دست پیش را گرفته و در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱ چنین اعلام نموده است: «...امروز، آبرو، قدرت، اتحاد و منافع ملّی ما در گروه مقابله با غدّهٔ سرطانی رژیم صیونیستی است...» (۵)

قابل توّجه است که تمامی اشارات مقامات رسمی دولت به «سرزمین‌های اشغالی» به ویژه از جانب سخنگویان محتاط رئیس جمهوری و وزارت خارجه، نه به معنای ساحل غربی اردن و غزّه بلکه به معنای سراسر اسرائیل و فلسطین قبل از مهاجرت یهودیان است. متأسفانه در سال‌های اخیر، خبرنگاران غربی به منظور تداوم دادن به تصویر اصلاح طلبی خاتمی، همواره از طرح سئوالات مشخّص در



علی اکبر محتشمی پور، پدرخواندهٔ حزب‌الله لبنان رئیس فراکسیون، اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی

این مورد خودداری نموده‌اند.

مقام رهبری، با تکیه بر اقتدار الهی و اختیارات قانونی خویش، همواره تعیین کنندهٔ سیاست اصلی جمهوری اسلامی در قبال مسئلهٔ فلسطین بوده است. نیروهای ویژه‌ای در درون سپاه پاسداران و ارگان اطلاعاتی سپاه، در این رابطه به مثابهٔ وسائل اصلی اعمال سیاست در منطقه و به عنوان عامل اصلی کنترل جناح‌های گوناگون درون نظام به کار گرفته شده‌اند. خامنه‌ای، همانند خمینی، تاکنون در ایجاد توازن مابین جناح‌ها در ارتباط با فلسطین موفق بوده و به مناسبت مصلحت زمان و موقعیت خود، بازیگران صحنه را تقویت یا تضعیف نموده است. بازیگران نیز، مانند «چهار سوار سرنوشت» (۶)، سوار بر اسب‌هائی به رنگ‌های مختلف و مجهز به سلاح‌هایی متفاوت بر صحنه می‌تازند، در حالی که همهٔ آن‌ها آورندگان مرگ برای اسرائیل هستند.

بازیگران:

در ابتدای انقلاب، آیت‌الله منتظری با اعضای قبیله‌اش نیروی اصلی صدور انقلاب و پشتیبانی از نهضت‌های اسلامی از فیلیپین گرفته تا کشمیر و لبنان و جنوب عراق و غیره به شمار می‌رفت. منتظری در رابطه با اهداف خویش و مبارزات جناحی، لو دهندهٔ ماجرای «ایران - کُنترا» بوده که بدین وسیله منافع رفسنجانی و آمریکا را در منطقه به خطر انداخت. به نظر می‌رسد که همین امر موجب بر باد رفتن خانمان منتظری گردید. منتظری بعدها از مقام جانشینی امام برکنار گردید، فرزندش در انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی کشته شد، دامادش اعدام و بسیاری از اهل و قبیله‌اش کُشته، زندانی و برکنار شدند.

در مرحلهٔ بعدی، هاشمی رفسنجانی که علاوه بر ریاست مجلس (۸۹-۱۹۸۱) و ریاست جمهوری (۹۷-۱۹۸۹) از طریق توچه‌اش محسن رضائی کنترل قابل توجهی نیز بر سپاه پاسداران داشت، بازیگر اصلی صحنهٔ لبنان گردید. تشکیل «سپاه قدس» به مثابه یکی از ارکان سپاه پاسداران در جهت آزاد سازی «قدس»، اعزام نیروهای سپاه به درّهٔ بقاع لبنان و مناطق جنوبی آن کشور، تعلیمات نیروهای چریکی شیعیان لبنان، مسلح کردن آنان و تشکیل حزب‌الله لبنان در زمان او اتفاق افتاد. دخالت مستقیم رفسنجانی، زمانی آشکار شد که او پس از مسافرتی به لبنان در ۱۹۸۲ در یک خطبهٔ نماز جمعه تهران، اظهار نمود که «تپه‌های جنوب لبنان جون میدن برای این بچه پاسدارهای ما...»! در این رابطه مقاله‌ای که اخیراً در نشریهٔ حزب اللهی «یالثارات الحسین» به چاپ رسیده، هر چند بوی رقابت‌های جناحی از آن بلند است، جالب توجه است:

«...ایران به قلب تپندهٔ جنبش آزادیبخش اسلامی برای نجات فلسطین تبدیل شده بود. جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران و همزمان با آن، اشغال لبنان توسط اسرائیل و اعزام قوای محمد رسول الله (ص) به فرماندهی حاج احمد متوسلیان (۷) از سوی ایران برای مبارزه با فرزندان یهودی جالوت، فضای جدیدی برای مبارزه با اسرائیل پدید آورد که مبنای آن را ایمان و اعتقادات اسلامی وسیعی تشکیل می‌داد. این چنین بود که حزب‌الله لبنان تولّد یافت...» (۸)

حزب‌الله لبنان، که در مقاطع مختلف مقامات اطلاعاتی و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در رهبری بخش‌های نظامی و اطلاعاتی آن قرار داشتند (۹) و عملاً شعبهٔ لبنانی رژیم حاکم در ایران محسوب می‌شود،

سرانجام به نیرومندترین قدرت نظامی در لبنان (پس از ارتش سوریه) تبدیل شد. در سال ۱۹۹۶، زمانی که هنوز حزب کارگر دولت ایسرائل را رهبری می‌نمود، حزب‌الله موفق شد که با تحریکات نظامی، از جمله پرتاب موشک به ایسرائل، ایسرائل را وادار به تهاجم به لبنان کند. تهاجم وسیع ایسرائل شامل بمباران تأسیسات زیربنائی لبنان و تعقیب نیروهای چریکی حزب‌الله می‌گردید که از جمله موجب بمباران یک اردوگاه سازمان ملل و کشته شدن عده‌ای از پناهندگان نیز شد. این وقایع سرانجام باعث محکومیت بین‌المللی ایسرائل، سقوط دولت کارگر در انتخابات بعدی و توقف روند صلح با فلسطینیان گردید. جمهوری اسلامی موّفق شده بود با حملات و تحریکات نظامی ضربه‌ای بزرگ به ایسرائل و روند صلح وارد نماید. پیروزی بعدی جمهوری اسلامی، عقب نشینی ناگهان ایسرائل از لبنان بود. جمهوری اسلامی و نیروهای لبنانی او با تبلیغات فراوان پیروزی خود را جشن گرفتند. بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران رهبری خود را نه تنها در میان نیروهای لبنانی بلکه در صحنهٔ نهضت اسلامی فلسطین نیز تثبیت نمود. اینک زمان صدور انقلاب از لبنان به سرزمین‌های فلسطینی فرا رسیده بود. اعزام عوامل جمهوری اسلامی به غزه، ساحل غربی و مناطق عربی داخل ایسرائل آغاز گردید و سیل اسلحه، پول، ایده‌ئولوژی و تشکیلات به این مناطق شورشی سرازیر شد. «انتفاضهٔ مسلح» با رهبری جمهوری اسلامی تا به امروز ادامه دارد. عملیات گستردهٔ انتحاری و به قول خودشان «استشهادی» (یعنی شهید سازی)، کشتار بی رحمانهٔ غیر نظامیان از جمله جوانان و کودکان نوزاد از نتایج رهبری جدیدالورود است.

البته هاشمی رفسنجانی نتوانست از فتوحات اخیر، نفعی ببرد، زیراکه نفوذ و اقتدار او در لبنان و فلسطین به تدریج در روند منازعات جناحی فرسایش یافته و بازیگران دیگری زیر پای او را خالی کرده بودند.

علی اکبر محتشمی پور، رئیس جناح «اصلاح طلبان» در دورهٔ فعلی مجلس شورای اسلامی، در حال حاضر قدرتمندترین بازیگر ایرانی در صحنهٔ لبنان و فلسطین است. محتشمی در آغاز دوران نفوذ جمهوری اسلامی در لبنان سفیر جمهوری اسلامی در سوریه بود، سوریه‌ای که تنها متحّد عربی ایران در جنگ عراق بر علیه ایران و صاحب و حاکم لبنان به شمار می‌رفت. محتشمی زمانی در ارتباط با جناح چپ موسوم به «خط امام» (امروزه این اسامی و عناوین تغییر کرده‌اند) و گروگان گیرهای سفارت آمریکا و زمانی در سمت وزیر کشور در دوران ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای کسب معروفیت کرد. محتشمی را پدر خواندهٔ حزب‌الله لبنان می‌نامند و این لقبی است که بر سر آن با

رفسنجانی رقابت خونینی وجود داشته است. از محتشمی به عنوان عامل اصلی بسیاری از عملیات تروریستی ضد آمریکایی نام برده شده است که در صدر این عملیات، انفجار مقرّ تفنگداران دریایی آمریکا (مارینز Marines) در بیروت در ۱۹۸۳ قرار دارد که منجر به کشته شدن صدها دریانورد و عقب نشینی نیروهای آمریکائی از لبنان گردید. به نظر می‌رسد که با روی کار آمدن رفسنجانی، محتشمی اقتدار افسانه‌ای خود را در میان تروریست‌های لبنانی از دست داد امّا همراه با بازگشت گستردهٔ نیروهای کنار زده شده در ۱۹۹۷، تحت لوای اصلاحات و اعتدال (!)، یک بار دیگر ستارهٔ اقبال محتشمی طلوع نمود، در ایران به عنوان یکی از رهبران معتدل، و در لبنان و فلسطین، به عنوان سرکردهٔ جنگ طلب و تروریست.

اخیراً پس از قدرت نمائی «اتمی» رفسنجانی، محتشمی سعی کرد که با سخنانی اندرزگونه و هشدار دهنده، رهبری خود را در مسئلهٔ فلسطین یادآوری و تأکید نماید: «...شخصیت‌هائی که در گذشته مسئولیت اجرائی و سیاست خارجی ایران را به عهده داشتند و اکنون نیز در پست‌های دیگری مسئولیت دارند نباید با طرح شعارهای غیر اصولی و غیر واقعی...در روند رو به گسترش حضور جمهوری اسلامی ایران در صحنه‌های سیاسی و اقتصادی داخل و خارج خلل ایجاد کنند...وقتی کسی شعار توخالی حملهٔ نظامی اتمی به رژیم اشغالگر فلسطین را می‌دهد، ولو این که بگوید فاعل را ذکر نکرده است، موجب تشدید فشار سیاسی دشمنان و طرفداران رژیم صیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شود...» (۱۰)

با توجه به این که محتشمی خود فاقد پُست رسمی سیاست خارجی است و مقام رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام به مراتب مهم‌تر از مقام اوست، مسلماً محتشمی از موضوع مسئولیت غیر رسمی خود در لبنان و فلسطین است که چنین با قدرت عرض اندام می‌کند. سفر اخیر محتشمی به لبنان در ۹

ژانویهٔ ۲۰۰۲ با عنوان «مسئول کمیتهٔ بین‌المللی دفاع از انتفاضهٔ فلسطین» و عکس گرفتن با رهبران حماس و حزب‌الله (تصویر در بخش انگلیسی همین مقاله) تأکید مجدّدی است بر اقتدار محتشمی در برابر هاشمی رفسنجانی در زمینهٔ مسائل مورد بحث. (۱۱)

سه استراتژی با یک هدف

امروز، استراتژی غالب جمهوری اسلامی در ارتباط با اسرائیل و فلسطین عبارت است از حمایت همه جانبهٔ سیاسی، مالی، نظامی و تشکیلاتی از قیام مسلحانهٔ اسلامی فلسطینیان در جهت نابودی اسرائیل، از طریق جهاد به رهبری جمهوری اسلامی ایران. این استراتژی به زعامت محتشمی، در عین حال از طریق عملیات به موقع و تحریک کنندهٔ تروریستی، از هرگونه حرکات صلح‌آمیز مابین اسرائیل و فلسطینیان جلوگیری می‌کند و ضمن آشکار نمودن ضعف رهبری یاسر عرفات، با افزایش دائمی تنفّر مفرط بین فلسطینیان مسلمان و یهودیان، زمینه‌های غلبهٔ رهبری بنیادگرای اسلامی و جهان بزرگ اسلامی برای نابودی کشور یهود را فراهم می‌سازد. سخنان اخیر نمایندگان نهضت‌های اسلامی فلسطینی در ایران در این رابطه جالب توجهند:

«ما پشتیبانی جز مردم ایران نداریم و به کمک کشورهای عربی امیدی نبسته‌ایم». نوهٔ شیخ عزالدین قسام در میزگرد فلسطین. (۱۲)

«شما پیروان امام علی با شمشیر آن حضرت به سوی فلسطین حرکت کنید، باشد انشاءالله افتخار آزادی قدس نصیب شما ملّت مسلمان گردد». ابو محمد مصطفی، نمایندهٔ حماس در ایران (۱۳) اشاره به شمشیر امام علی

نماینده گروه تروریستی حماس آرزو کرد افتخار آزادی قدس را ایرانی ها داشته باشند!

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی روز جمعه گذشته که در جمهوری اسلامی روز قدس نامگذاری شده بود، ابو محمد مصطفی نماینده سازمان تروریستی حماس در ایران طی یک سخنرانی برای مردم مشهد گفت:

بالاخره در این روز نیروهای جهادی اسلام به سوی ارض مقدس به حرکت درآمده و قدس را از چنگ اسرائیل غاصب [illegible] خواهند [illegible]

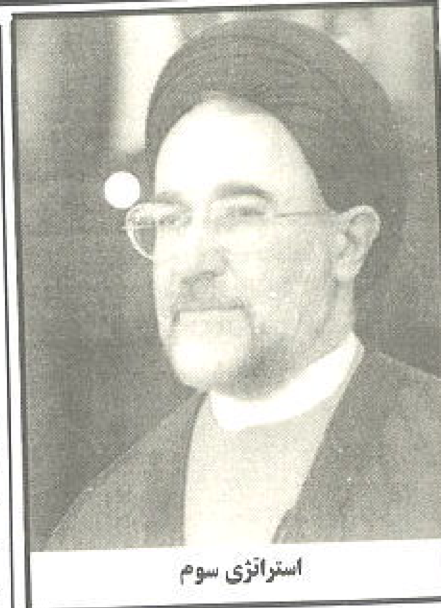
بریده جراید

در رابطه با مسئلهٔ یهودیان، یادآور کشتارهائی است که حماس و جمهوری اسلامی برای یهودیان اسرائیل برنامه‌ریزی کرده‌اند.

سید محمد خاتمی، رئیس جمهور رژیم اسلامی در ایران، معمولاً از اشارات روشن و موضع‌گیری «شفاف» در مورد لزوم نابود شدن کشور اسرائیل طفره می‌رود. خاتمی ضمن این که اخیراً خواستار تحریم همه جانبهٔ اسرائیل، تشکیل دادگاه جنایات جنگی و تأسیس صندوق‌های حمایت از انتفاضه در کنار «دیگر اقدامات» (!) گردیده است، مواضع جمهوری اسلامی را چنین توصیف می‌کند:

«مواضع اصولی جمهوری اسلامی ایران برای حل بحران خاورمیانه و اهتمام به مسئلهٔ فلسطین، بازگشت همهٔ فلسطینیان به موطن اصلی خویش، برگزاری همه پرسی از مردم اصلی فلسطین اعم از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان برای تصمیم گیری در مورد نظام آیندهٔ کشورشان و برپائی نظام مستقل فلسطینی مطلوب مردم آن کشور به پایتختی قدس شریف و تصمیم گیری دولت مستقل فلسطینی در مورد همهٔ ساکنان فعلی آن سرزمین است.» (۱۴)

بدین ترتیب، خاتمی ضمن فتوای رفراندم و تعیین نتایج آن رفراندم (!) و واجدین شرایط رأی دادن (!) خواستار نابودی کشور اسرائیل و الغای شهروندی اتباع فعلی اسرائیل می‌گردد. نه تنها اسرائیل، بلکه خود رهبران فلسطینی نیز مسئلهٔ بازگشت آوارگان فلسطینی و نسل‌های بعدی آنان را راه حلی عملی نمی‌دانند، زیراکه در آن صورت با تشکیل سه کشور فلسطینی (ساحل غربی، اسرائیل و


استراتژی سوم

اردن) و دورنمای نابودی ایسرائل، هیچ دلیلی برای صلح وجود نخواهد داشت.

خاتمی، به عنوان یک مسلمان سیاسی و آگاه، می‌داند که در سراسر جهان، اقلیت‌های قابل توجه مسلمان در حال مبارزات خونینی برای تجزیه و عدم همزیستی با غیر مسلمانان هستند که نمونه‌های فعلی آن کشمیر، چچن، کوسوو و فیلیپین و نمونه‌های تاریخی موفق آن پاکستان، بنگال دشت و بوسنیا می‌باشند. ایشان همچنین به عنوان یک رهبر مسلمان مکتبی، نیک می‌دانند که در یک کشور مسلمان، رهبران وظیفه‌مندند که از طریق پیشبرد قوانین اهل ذمّه و سایر قوانین خشن، کافران و غیر مسلمانان را مطیع و منقاد و به تدریج وادار به فرار یا تغییر دین کنند و هم از این روست که در کشورهای مسلمان، امروزه پس از تصفیه‌های دهشتناک دینی مجموع جمعیت غیر مسلمان درصد بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهد. در واقع اظهارات به ظاهر قانون مدارانهٔ خاتمی، بیان فاز آخر استراتژی محتشمی است و به خودی خود مسئلهٔ جدیدی نیست، همان گونه که محتشمی، متحّد خود یعنی خاتمی را قهرمان دفاع از انتفاضهٔ فلسطین معرفی کرده است. (۱۵)

در این رابطه بد نیست با توجه به نوع نجومی زاد و ولد فلسطینیان، به نقل قول دیگری از ابو محمّد مصطفی، نمایندهٔ حماس در ایران توجه کنیم:

«...مبارزهٔ ما یک مبارزهٔ ادامه دار برای بازپس گیری تمام سرزمین فلسطین است. حتی کسانی هم که دم از صلح با اسرائیل می‌زنند، حرفشان اینست که پس از صلح با اسرائیل، ما بتوانیم آن‌ها را در خودمان ذوب کنیم....» (۱۶)

هاشمی رفسنجانی، در مقام قدرتمند رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، علاوه بر نطق‌های آتشین «اتمی»، اخیراً یک رشته ملاقات با سران کشورهای عربی را نیز در جهت همسو کردن آنان با جمهوری اسلامی در زمینهٔ مسئلهٔ فلسطین آغاز کرده که ملاقات با نمایندگان دفتر نمایندگی مصر در تهران از آن جمله است (۱۶ ژانویه ۲۰۰۲). روشن است که او خواهان بازگشت به صحنهٔ پر زرق و برق مبارزه با ایسرائل می‌باشد. اما نه مبارزات جناحی و نه ظاهر توخالی بلوف اتمی نباید موجب کم بهائی به رفسنجانی و ندیدن خطر واقعی سخنان او گردد. جمهوری اسلامی، همواره با احتیاط کامل، هنگام رویاروئی با دشمنان قدرتمند داخلی و خارجی، تنها زمانی اقدام به تهدید کرده است که لوازم دفاعی در برابر عکس‌العمل احتمالی حریف را آماده کرده است. اظهارات اخیر یک متخصّص موشکی روسی که در ۱۹۹۶ در استخدام موشک سازان جمهوری اسلامی بوده است روشن می‌کند که گزاف گوئی‌های این رژیم تنها اندکی بیشتر و از نظر زمانی اندکی قبل از رسیدن به توانائی‌های واقعی اوست:

«ایرانی‌ها...سعی می‌کردند نشان دهند که تعداد بسیار زیادی روسی برای آن‌ها کار می‌کنند و در نتیجه بقیه باید از آن‌ها بترسند....» (۱۷) اظهارات این متخصّص روسی که سعی در کوچک نشان دادن قابلیت‌های موشکی جمهوری اسلامی دارد با واقعیت پیشرفت‌های موشکی آنان از ۱۹۹۶ تا کنون در تضاد است زیرا که تبلیغات هشدار دهندهٔ آن زمان رژیم تنها دو یا سه سال جلوتر از آزمایشات موفق چندین موشک جدید بوده است.

بنابراین با توجه به تلاش‌های خستگی ناپذیر جمهوری اسلامی در تهیهٔ تکنولوژی اتمی و سیاست‌های شجاعانهٔ آن در گسترش نفوذ خود در افغانستان و منطقهٔ فلسطین باید فرض را بر این گذاشت که «تهدیدات توخالی» رفسنجانی به نوعی اشاره به آمادگی واقعی و قریب الوقوع جمهوری اسلامی در تولید یا تهیهٔ سلاح‌های اتمی است.

روشن است که با ادامهٔ تأکید سران جمهوری اسلامی به لزوم نابودی ایسرائل، تشویق فلسطینیان به عملیات انتحاری و کشتار جوانان و کودکان، تبلیغات ضد یهودی درون ایران و افتخار به نفرت دینی و قومی و بی رحمی با دشمنان، سران جمهوری اسلامی که نه ارزشی برای جان جوانان یهودی قائلند و نه باکی از کشته شدن جوانان مسلمان دارند، برنامهٔ کشتاری بزرگ را در اسرائیل تدارک می‌بینند. همان گونه که در ماه‌های منتهی به

جون ۱۹۶۷، عبدالناصر و سران اردن و سوریه و عراق، آشکارا بدان معترف بودند و یکی محصول یک سال پنبهٔ مصر را برای تهیهٔ طناب‌دار برای یهودیان اختصاص می‌داد و دیگری جوانان عرب را تشویق به تهیهٔ کارد برای قصابی اسرائیلیان می‌نمود، سران جمهوری اسلامی نیز دم از بمب اتمی و بمب غیر اتمی و موشک و «رفراندم نابود کنند» می‌زنند. به نظر می‌رسد که سران رژیم تهران، به ویژه رفسنجانی که خود از اعقاب اشغالگران مغول می‌باشد، اصرار زیادی دارند که ماجرای «جوج و ماجوج» را به واقعیت مبدل کنند! خوبست که شباهت تاریخی طنزآمیز این دو جریان را در کتاب حزقیال نبی (یحزقل)، در باب‌های ۳۸ و ۳۹ مطالعه کنید و اندکی در این ماجرا تعمق نمایید. □

توضیحات:

۱ - به نقل از خبرگزاری‌های بین‌المللی که هر کدام بخشی از خطبهٔ رفسنجانی را منتشر کردند. (AFP، تیر ماه ۲۰۰۲ کیهان لندن).

۲ - خبرگزاری CNS، جُولی ستال.

۳ - سایت همشهری hamshahri.net - گروه سیاسی.

۴ - مثال‌هائی از مفاد قانون اساسی.

الف - «قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران...زمینهٔ تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی، با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشند تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند...» مقدمه، بخش ششم (شیوهٔ حکومت در اسلام) پارگراف دوّم.

ب - «...بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق با هدف فوق شکل داده می‌شوند و نه تنها حفظ و حراست از مرزها بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود...» مقدمه، بخش دهم (ارتش مکتبی).

ج - «...همهٔ مسلمانان یک اُمّت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظّف است سیاست کلی خود را بر پایهٔ ائتلاف و اتحّاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقّق بخشد». اصل یازدهم.

د - «...سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس...دفاع از حقوق همهٔ مسلمانان...استوار است». فصل دهم، سیاست خارجی، اصل ۱۵۲.

ه - «جمهوری اسلامی ایران...از مبارزهٔ حق طلبانهٔ مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند». فصل دهم، سیاست خارجی، اصل ۱۵۴. توضیح آن که علیرغم برخی از تبلیغات مبنی بر این که «مستضعفین» همهٔ ظلم دیدگان هستند، این کلمه دارای بار قرآنی است و مشخصاً به معنای مسلمانان تحت فشار کفّار می‌باشد.

۵ - رادیو ایران، ۳۱ دسامبر، به نقل از سرویس شنود بی‌بی‌سی. ترجمه از متن انگلیسی.

۶ - رجوع کنید به داستان آخر زمان «مکاشفهٔ یوحنّای رسول»، باب ششم، آخرین کتاب انجیل مسیحیان.

۷ - حاج احمد متوّسلیان، یکی از سرداران سپاه پاسداران بود که امروزه رژیم ایران تحت نام جعلی «دیپلمات ایرانی» او را گروگان اسرائیل می‌نامد و خواستار آزادی اوست. حاج احمد و سه «دیپلمات بی گناه» دیگر در ۱۹۸۲ به دست رهبر نظامی مسیحیان فالانژیست لبنان اعدام گردید و حتی در همین «یالثارات» راجع به مقتول شدن او مقاله نوشتند. «هوبیکه»، رهبر نظامی فالانژ، دو سه هفته قبل در لبنان در یک انفجار اتومبیل کشته شد. هوبیکه عامل کشتار فلسطینیان در اردوگاه‌های صبرا و شاتیلا بود.

۸ - «یالثارات الحسین»، ۲۱ آذر ۱۳۸۰ (۱۲ دسامبر ۲۰۰۱)، صفحهٔ ۹ «بازخوانی حدیث غبار اشغال فلسطین به دست فرزندان آن یهود» - یاسین حکیمی.

۹ - نیویورک تایمز، ۱۶ ژانویهٔ ۲۰۰۲، مایکل دابز.

۱۰ - نوروز، یکشنبه ۹ دی ماه ۱۳۸۰ (۳۰ دسامبر ۲۰۰۱)، صفحهٔ ۲.

۱۱ - کیهان لندن، ۱۷ ژانویهٔ ۲۰۰۲، صفحهٔ آخر.

۱۲ - یالثارات، ۲۱ آذر ۱۳۸۰ (۱۲ دسامبر ۲۰۰۱)، صفحهٔ ۷.

۱۳ - کیهان لندن، شمارهٔ ۸۸، ۲۰-۲۶ دسامبر ۲۰۰۱، صفحهٔ ۵. به نقل از خبرگزاری ج-الف.

۱۴ - سایت همشهری hamshahri.net، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲.

۱۵ - نوروز، ۹ دی ماه ۱۳۸۰ (۳۰ دسامبر ۲۰۰۱) صفحهٔ ۲.

۱۶ - یالثارات، ۲۱ آذر ۱۳۸۰ (۱۲ دسامبر ۲۰۰۱)، مصاحبه با نمایندهٔ حماس، صفحهٔ ۷.

۱۷ - مسکو تایمز، ۱۶ ژانویهٔ ۲۰۰۲، مایکل دابز، از قول ولادیمیر وُوروبی.

نخستین قطعنامهٔ رهبرانِ مذهبیِ سرزمین مقدس در اسکندریه

برگردان: پیمان اخلاقی



اسکندریه، ۲۱ ژانویهٔ ۲۰۰۲

نخستین گردهم‌آیی بین‌المذهبی خاورمیانه Middle East Interfaith Summit با شرکت رهبران سه دین یکتاپرست، در اسکندریه، واقع در مصر برگزار شد و قطعنامهٔ زیر را صادر کرد:

به نام خداوند بزرگ، بخشنده و مهربان؛

ما که به عنوان رهبران مذهبی از جانب جوامع مسلمان، مسیحی و یهودی گرد آمده‌ایم، برای برقراری آتش بس در اورشلیم و سرزمین مقدس دعا می‌کنیم و تعهد خود را نسبت به پایان این خشونت و خونریزی که حقِ زندگی و وقار انسانی را نفی می‌کند، اعلام می‌کنیم.

طبق سنن مذهبی ما، کشتن افراد بی گناه به نام خداوند، به منزلهٔ خوار نمودن نام مقدس او است و منجر به بدنامی دین در جهان می‌شود.

خشونتِ جاری در سرزمین مقدس شرّی است که باید مورد مخالفت همهٔ مؤمنان قرار گیرد. ما در پی آن هستیم که چونان همسایگان با یکدیگر زندگی کنیم و به تمامیّت میراث تاریخی و مذهبی یکدیگر احترام بگذاریم. ما از همه می‌خواهیم که با تحریک، نفرت و بدنمایی دیگران مخالفت جویند.

۱ - سرزمین مقدس برای هر سهٔ ادیان ما مقدّس است. از این رو، پیروان مذاهب الهی باید به تقدّس آن حرمت گذارند، و نباید اجازه داده شود که خونریزی آن را آلوده سازد. تقدّس و تمامیّت اماکن مقدّس باید حفظ شود و آزادی پرستش مذهبی برای همگان باید تضمین گردد.

۲ - فلسطینی‌ها و اسرائیلیان باید به نیات الهی مقرّر از سوی آفریدگاری که به لطفش در همان سرزمینی که مقدّس خوانده می‌شود زندگی می‌کنند، حرمت گزارند.

۳ - ما از رهبران سیاسی هر دو ملّت می‌خواهیم که در جهت یافتن چاره‌ای عادلانه، امن و پایدار، در راستای کلام خداوند و انبیاء، گام بردارند.

۴ - اینک ما به عنوان گام نخست، خواستار آتش بسی تقدیس شده از سوی مذاهب هستیم که توسط همهٔ طرفین محترم شمرده شده و رعایت شود، و نیز آن که طرح‌های پیشنهادیِ میچل و تِنِت، از جمله حذف ممنوعیت‌ها و بازگشت به مذاکرات، به اجراگذارده شوند.

۵ - ما در پی یاری به آفرینش فضایی هستیم که در آن این نسل و نسل‌های آتی با احترام و اعتماد متقابل همزیستی کنند. ما از همه می‌خواهیم که از آتش افروزی و دیو نمایی دیگران دست بشویند و نسل‌های آینده‌مان را نیز بر همین روال آموزش دهند.

۶ - ما به عنوان رهبران مذهبی، سوگند یاد می‌کنیم که به جستجوی مشترک خویش در پی صلحی عادلانه که به آشتی در اورشلیم و سرزمین مقدّس منجر شود، و در جهت خیر مشترک همهٔ ملت‌هایمان، ادامه دهیم.

۷ - ما برقراری یک کمیتهٔ مشترک دائمی را اعلام می‌کنیم که هدف آن تحقق پیشنهادات این قطعنامه و درگیری با رهبری سیاسی مربوطهٔ ما در این راستا است.

اخبار سازمان‌های یهودی لوس آنجلس:

شهره نوفر

ارتص: اولین سه‌شنبه هر ماه ناهار بانوان در محل مجتمع با حضور هنرمندان مختلف.

پوریم کارناوال و بازار: روز یکشنبه ۲۴ فوریه در محل مجتمع.

اهداء خون: با درخواست مجتمع فرهنگی ارتص روز یکشنبه ۱۴ آپریل سازمان صلیب سرخ در محل مجتمع اقدام به جمع‌آوری خون خواهد کرد. برای اطلاع بیشتر می‌توانید با مجتمع فرهنگی ارتص تماس بگیرید. ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸).

بنیاد مگبیت: پنجاه و چهارمین سالگرد استقلال اسرائیل را در روز یکشنبه ۲۸ آپریل در هتل بورلی هیلز جشن می‌گیرد. بهای بلیط ۱۰۰۰ دلار، برای جوانان ۲۵۰ دلار، برای رزرو بلیط با بنیاد مگبیت تماس بگیرید.

سازمان زنان یهودی ایرانی

Iranian Women Organization: روز یکشنبه ۳۱ مارچ جشن انتخاب زنان سال را در محل کنیسای ساینا برگذار خواهند کرد. بهای بلیط: دانشجویان ۸۰ دلار، سایر مهمانان ۱۰۰ دلار با پذیرایی شام. برای اطلاعات بیشتر با تلفن‌های زیر تماس بگیرید:
۳۵۶۰-۲۷۶ (۳۱۰) و
۵۴۰۶-۸۲۹ (۳۱۰)

جوییش فدریشن ایرانیان: پوریم را در روز شنبه ۲۳ فوریه در محل سازمان جشن خواهد گرفت برای اطلاعات بیشتر با دفتر سازمان ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس بگیرید.

از سازمان‌ها و مجامع مختلف دعوت می‌کنیم که برنامه‌های گردهم‌آیی و جشن‌های خود را در اختیار مجله قرار دهند تا به رایگان به اطلاع سایر هم‌کیشان برسانیم. □

اطلاعیهٔ گروه فرهنگی ایما، بانوان نیویورک



برای تحقق بخشیدن به یکی از مهمّ‌ترین حوزه‌های اجتماعی، ناگزیریم از مبانی و اصول مذهبی و فرهنگی یاری بجوئیم. جامعه شناسان معتقدند که مشکلات اجتماعی، زاده بی‌کفایتی افراد آن جان جامعه نیست و باید از دیدگاه‌های مختلف و توسّط فرهنگ آن جامعه بررسی و مشخص گردد. در طی سال‌های اقامت، مقابله با فرهنگ متفاوت این سرزمین و برخوردهای اجتماعی، متوجه شده‌ایم که برای نتیجهٔ بهتر و آمادگی نسل آینده، اساسی‌ترین اقدام، آشنا کردن خانواده‌ها و اولیاء به فرهنگ این سرزمین است. به خصوص فرهنگ یهودی عصر ما! و لذا گروه فرهنگی ایما متشکل از عدهٔ کثیری از بانوان تحصیلکرده یهودی ایرانی اقدام به فعالیت‌های گسترده‌ای نموده است. با ترتیب دادن کنفرانس و ایراد سخنرانی‌های متعدد و متنوع و برپائی کلاس‌های آموزشی، مبادرت به معرفی و شناساندن فرهنگ ایمانی و قومی کرده است تا باعث ترفیع فرهنگی در کلیهٔ سطوح جامعه گردد.

اقدام این گروه در اثر نیاز و مشاهدهٔ نارسائی‌های فرهنگی در زمینه‌های مختلف در سطح جامعهٔ کنونی می‌باشد. زیرا تجربه تاریخی به ما می‌آموزد که عدم آشنایی و نابسامانی‌های فرهنگی و گرفتاری‌های جمعی از افراد یک جامعه اگر چه در اقلیت باشند، زندگی را بر دگر اعضاء آن مجتمع تلخ و دشوار می‌سازد و سرانجام به سقوط و انحطاط آن جامعه منتهی می‌گردد.

گروه ایما معتقد است هر گونه پیشرفت بایستی از طریق اساسی و از خانواده آغاز گردد و اهم نیروی این گروه متوجه این اصل مهمّ است.

پدران و مادران با شوق و آمادگی دلپذیری از این اقدام استقبال کرده و در مدت کوتاه با ارائه دادن برنامه‌های کاملاً آموزشی، نتایج ثمربخشی مشاهده می‌شود که در رأس آن، متانت روح و گسترش فکری و بازفکری به افق‌های زندگی یهودی است. فعّالیت‌های گروهٔ ایما از کنفرانس‌های هفتگی آغاز و به همراه آن چاپ مطالب مفید و آموزنده که به طور رایگان در اختیار شرکت کنندگان قرار داده می‌شود همچنین بازدید از اماکن فرهنگی که به نحوی در زندگی افراد و آینده خانواده‌ها مؤثر خواهند بود.

حضور و شرکت هر یک از شما عزیزان، خود نشانگر دانش طلبی، حرمت و توجه به امور فرهنگی قومی و انسانی است. اعضاء ایما همگان را با آغوش باز پذیرا خواهند بود.

IMA Association
P.O. Box 23-4207
Great Neck, N.Y. 1102
email:www.imaassociation@aol.com

جلسات ماهیانه این گروه روزهای سه‌شنبه هفتهٔ دوم هر ماه در ساعت ۸ بعدازظهر در مدرسهٔ هیبرو آکادمی واقع در شمارهٔ ۱۶ چری‌لین - گریت نک برگزار می‌گردد. ورود برای کلیهٔ اشخاص رایگان می‌باشد.

گزارش جلسهٔ ایما در ماه ژانویهٔ ۲۰۰۲ - ژاکلین نعیم

در برنامهٔ ماهانهٔ ایما در ژانویه، از شیرین‌دخت دقیقیان، پژوهشگر و نویسنده برای ایراد دو سخنرانی در جمع دوستداران فرهنگ یهود نیویورک دعوت شده بود. در این جلسه از سراسر ایالت نیویورک، بالتیمور، نیوجرسی، کانتی‌کت، فیلادلفیا و حومهٔ نیویورک، با وجود سرمای یخ زده، گروه کثیری از مشتاقان این سخنرانی در محل سالن مجلل و زیبای Hebrew Academia حضور به هم رساندند. پیش از سخنرانی، حضار از نمایشگاهی از فعالیت‌ها، عکس‌ها، نشریه و کتابچه‌های منتشر شده توسط «گروه فرهنگی ایما» در زمینهٔ یهودیت، اعیاد یهودی و مسائل خانواده بازدید کردند.

خانم دکتر ناهید نحمان با گفتاری دلنشین برنامه را افتتاح کردند و خانم پروانه صراف، سخنور، در اهمیت اندیشه و نشر علم در دین یهود سخنرانی کردند. پروانه صراف که طی سالیان طولانی مقام استاد، الهیات یهود را داشته و شیرین‌دخت دقیقیان نیز از شاگردان او به شمار می‌رود، محصل قدیمی خود را به حضار معرفی کرد و دربارهٔ دستاوردهای شیرین‌دخت دقیقیان برای فرهنگ و اندیشه ایران و نیز جامعهٔ یهودی ایرانی سخن گفت.

موضوع سخنرانی خانم دقیقیان «دستاوردهای یهودیان برای فلسفه و اندیشهٔ بشر» بود که مورد توجهٔ حضار قرار گرفت و پرسش و پاسخی یک ساعته را به دنبال داشت که با شور، هیجان و حتی طنز و خندهٔ حضار همراه بود.

برنامهٔ دوّم سخنرانی شیرین‌دخت دقیقیان که گروه فرهنگی ایما و شب شعر به سرپرستی شهاب هماپور مشترکاً برگزار کردند، با عنوان «عناصر زنانه در شعر پروین اعتصامی» بود. در این جلسه گروهٔ کثیری از دوستداران ادب فارسی و شعرای ارزندهٔ مقیم نیویورک از جمله سرکار خانم شریعتمداری، آقای دکتر منصوری و آقای هماپور و چند تن از موسیقیدانان زبده حضور داشتند. میزبان این برنامه خانوادهٔ مناسیان بود که همواره جلسات فرهنگی را در خانهٔ خود برگزار می‌کنند.

گروه فرهنگی ایما به این دو برنامهٔ استثنایی و فراموش نشدنی به مدت دو ماه کار تدارک و دعوت را انجام داده بود که نشانه‌ای از همبستگی و فعالیت بانوان فرهنگ دوست نیویورک است.

برنامهٔ آیندهٔ گروه ایما در ماه مارچ پیرامون تقدس خانواده و حقوق مدنی خانواده برگزار خواهد شد. □



گزارشی از Jewish Vocational Service

به راستی آسمان همه جا یک رنگ است؟

نوشتهٔ: الهام یعقوبیان

خسته با دنیایی امید در زیر نیلگون آسمان آبی ایستاده و به پشت سر می‌نگرد. به راه‌های پیموده، پل‌های خراب، به آن جا که کاشانه‌ی پر از مهرش را به امید یافتن فرصت‌های طلایی یا داشتن حق زندگی گذاشت و تنها با کوله‌باری از خاطرات زیر چادر سیاه دلهره و ترس به سوی سرنوشت مبهم خویش قدم در راه التهاب گذاشت و تن به بوران حوادث سپرد با این امید که در این راه تنها نخواهد ماند.

به راستی آسمان همه جا یک رنگ است؟ از درکه وارد می‌شود، با نگاهی حیران به دنبال روزنه‌ی اعتمادی می‌گردد یا شاید گوش شنوا، کسی که حرف‌هایش را بشنود و با گوش جان بشنود.

دیدار یک هم زبان اولین چیزی است که به او اندک آرامشی می‌بخشد هر چند هنوز نمی‌داند تا چه میزان می‌تواند در این سرزمین غریب دیگری را باور کند. بی قرار است. او از غربت داستان‌ها شنیده و از بی مهری‌ها، بی ثباتی‌ها و گاه خیانت‌ها. او اعتماد را می‌جوید.

Jewish Vocational Service (JVS) سازمان غیر انتفاعی است که زیر نظر فدراسیون یهودیان آمریکا مشغول به فعالیت می‌باشد. این سازمان در زمینه‌های کاریابی و برنامه‌های وابسته به کار سالانه ۷۰۰۰ نفر مراجعه کننده راکمک می‌کند. جست و جوی کار در زمینه‌های متفاوت، تهیه‌ی رزومه (شرح حال کاری) دقیق و مؤثر، گفتگو و راهنمایی‌های فردی، معرفی با صاحبان مشاغل و آماده سازی آنها برای مصاحبه، کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی، کامپیوتر و آماده ساختن آن‌ها برای کار در محیط آمریکایی از وظایف این سازمان می‌باشد. قسمتی از این سازمان تحت عنوان **Resettlement** یا اسکان مجدد به طور مستقیم به امور مهاجران می‌پردازد که پناهنده‌های ایرانی قسمت عمده‌ای از این جمعیت را تشکیل می‌دهند.

این افراد پس از ورود از طرف **Jewish Family Service** به این مکان معرفی می‌شوند تا در زمینه‌های آموزشی، کارآموزی و کاریابی توسط مشاوران کمک و راهنمایی شوند و البته در کنار آن، مشاوران آنچه را در زمینه‌های متفاوت فرهنگی، رفاهی،...برای تازه واردان لازم بدانند با آنها در میان می‌گذارند. لب به سخن که می‌گشاید از کاستی‌ها می‌گوید. از دنیایی که با دورنمایی او از این سرزمین بسیار متفاوت است. از موقعیت و امکاناتی که داشته، گذاشته و آمده و از این که می‌خواهد دوباره شروع کند، روی پای خودش بایستد و خودش باشد و استقلال را در سرزمین آزادی حس کند. باز هم خواست‌های کودکش را اجابت کند که سخت است نگاه حسرت‌بار کودکی را در پی بازیچه‌های همسالانش شاهد بودن، از دوراهی گذشتن، برچیدن یک زندگی چند ساله و ساختن دوباره‌ی آن در محیطی کاملاً متفاوت ادامه‌ی راه به امید آینده‌ای بهتر برای خود و خانواده‌اش که این تنها دلیل او برای تحمل مشکلات و مصایب مهاجرت است و آیا به راستی آسمان همه جا یک رنگ است؟

بزرگترین مشکل این افراد جذب شدن به بازار کار است. آنها با تخصص‌های متفاوت، تجارب کاری گوناگون در سنین مختلف نیازمند یک فرصت برای شروع کار می‌باشند. اولین کار کلید حل مشکلات آنها است و اولین گام برای صعود از پله‌های ترقی.

شرایط کار در کشور جدید با آنچه آنها پشت سر گذارده‌اند بسیار متفاوت است. گذشته از آن عده که به علت شرایط دشوار زندگی برای کار از هر نوع اعلام آمادگی می‌کنند، افراد متخصص که علاقمند به کار در رشته‌ی خود می‌باشند نیازمند راهنمایی‌هایی هستند که به طور قطع هیچ کس جز افرادی که خود در همان رشته مشغول به کار می‌باشند نمی‌توانند در اختیار آنها قرار دهند. **Mentoring** از فعالیت‌هایی است که در **JVS** انجام می‌شود. امّا نیاز به افرادی که تمایل به انجام این خدمت را داشته باشند همچنان حس می‌شود. روشن است که یک راهنمای همزبان که خود تجربه‌ی مشابهی را پشت سر گذاشته نتیجه‌ی روشن‌تری را ارایه خواهد داد. در میان مراجعان بسیار هستند افرادی که دارای تخصص می‌باشند و آماده‌ی کار. اما برای شروع کار در همان رشته نیاز به تجربه کاری محلی دارند. این افراد آماده‌اند تا برای کسب تجربه حتی به عنوان داوطلب مدتی را در محیط کاری مورد نظر مشغول به کار باشند.

و این همه فرصت‌هایی است که افراد انسان دوست در اختیار آنان قرار می‌دهند. مشاوران **JVS** همواره آماده‌ی دریافت اطلاعات و تهیه‌ی لیستی از اسامی افرادی هستند که در زمینه‌های متفاوت مثل استخدام، موقعیت برای کارهای داوطلبانه و راهنما مایل به همکاری می‌باشند. مشاوران با معرفی افراد مناسب به صاحبان مشاغل راه را بر هر دو طرف هموارتر می‌سازند بسیاری از این مهاجران جدید در مدتی کوتاه خود مدد رسان افراد جدیدتری می‌شوند. این کمک و خدمت در عین حال جامعه‌ی ایرانی را به عنوان یک جامعه‌ی فعال و مدد رسان در اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم معرفی کرده و بازتاب آن بر ما و فرزندانمان در آینده شایان توجه خواهد بود. □

اخبار یهودیان ایران

گزارشی از سرای سالمندان یهودی ایران

میترا آوری

در سفر اخیر خود به ایران گذری داشتم به «سرای سالمندان یهودی ایران». تلاش مداوم و عشق و علاقهٔ کارمندان این مرکز چنان من را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفتم در مورد این مرکز گزارشی تهیه نمایم.

سرای سالمندان یهودی در سال ۱۳۴۲ به همت عده‌ای از نیکوکاران جامعهٔ کلیمی و انجمن کلیمیان وقت تأسیس شد. البته در آن زمان شکل کنونی خود را نداشت و «خانهٔ پیران» نامیده می‌شد.

بعد از سال ۱۳۵۷، انجمن کلیمیان وقت لزوم تغییرات اساسی را مورد توجه قرار داد و هیئتی را به عنوان هیئت امنا تعیین کرد که شرایط سرا را با نیازهای روز جامعه هماهنگ نماید.

این مرکز در حال حاضر دارای دو بخش بوده و روی هم رفته از ۵۰ نفر سالمند نگهداری می‌کند. در بخش اول حدود ۳۶ نفر اقامت دارند که کمابیش معلول بوده و از صندلی چرخدار استفاده می‌کنند. سالمندان بخش دو مستقل هستند و خود به انجام کارهای شخصی مبادرت می‌ورزند. در هر اطاق سه یا چهار تخت مورد استفاده است. اطاق‌هائی که به سمت حیاط باز می‌شوند دارای هواکش، یخچال، کولر و تلویزیون هستند و اطاق‌هائی که به سمت داخل گشوده می‌شوند علاوه بر تجهیزات فوق دارای توالت و حمام مستقل نیز می‌باشند.

زمین‌ها به تازگی سنگفرش شده و برای تسهیل راه رفتن و جا به جائی سالمندان در داخل و خارج هر بخش، بر روی دیوارها میله‌های دستگیر نصب خواهد شد.

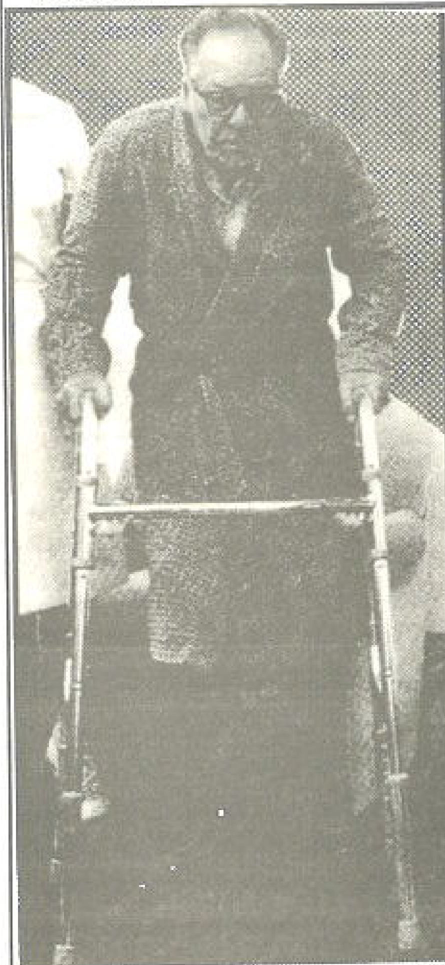
در راهروهای هر بخش دستگاه حشره‌کش برقی و دستگاه «هوانیک» نصب شده است. دستگاه هوانیک O3 را وارد فضای بخش می‌کند. کمک‌های اولیه از قبیل سونداژ، گاوانژ، تزریقات، سرم و اکسیژن تراپی توسط افراد متخصص در داخل سرا صورت می‌گیرد. این کمک‌های اولیه در سه نوبت صبح، عصر و شب به طور شبانه روزی در دسترس سالمندان می‌باشد. سرا دارای دستگاه نوار قلبی، ساکشن و دستگاه اکسیژن می‌باشد.

آشپزخانه سرا نیز تحت نظر متخصصین تغذیه عمل می‌کند و روزانه سه وعده غذای کامل کاشر و یک وعده میان غذا با رعایت رژیم غذائی سالمندان تهیه و توزیع می‌گردد.

آقایان دکتر ارسطو بدیعی، دکتر هوشنگ شفا، دکتر منصور شاریم، دکتر مسعود لاهیجی و دکتر منوچهر الیاسی به طور داوطلب بنا به برنامهٔ معینی نیازهای پزشکی سالمندان را برآورده می‌کنند. این نیکوکاران یهودی در صورت اورژانس نیز داوطلب کمک رسانی خواهند بود.

مدیریت این مرکز را آقای گاد نعیم به عهده دارند. ایشان به علت فعالیت‌های سازنده و ارزشمندشان از طرف سازمان بهزیستی کشور مورد قدردانی رسمی قرار گرفته‌اند. سازمان بهزیستی کشور، سرای سالمندان یهودی ایران را یکی از بهترین سراهای موجود ارزشیابی کرده و آقای گاد نعیم را به عنوان هماهنگ کنندهٔ کل آسایشگاه‌های اقلیت‌های کشور انتخاب کرده است. خانم فرح داورپناه سرپرست و رئیس هیأت اجرائیه سرا می‌باشند. آموزش بهداشت به مدیریت خانم مارگریت تت (استاد دانشگاه) می‌باشد و مدیریت مالی به عهدهٔ آقای داوود همسرائی می‌باشد.

سرای سالمندان یهودی ایران به علت بُعد وسیع خدماتی که ارائه می‌دهد هم اکنون به عنوان یک مرکز آموزشی مناسب شناخته شده است و دانشجویان رشته‌های مددکاری برای کار آموزشی به این مرکز ارجاع داده می‌شوند.



سالمندان نیازمند مراقبت های ویژه و محبت آمیز هستند

حفظ پیوندهای فرهنگی و اجتماعی از خدمات دیگر این سراست؛ بدین ترتیب برگزاری اعیاد و جشن‌های ملی و مذهبی درخور توجه مسؤولان می‌باشد. این محل به طور غیر انتفاعی و از محل کمک‌های نیکوکاران جامعهٔ یهودی و مبلغ ناچیز شهریهٔ سالمندان اداره می‌گردد.

کمیتهٔ سرا در نظر دارد مجدداً استانداردهای موجود را از طریق افزایش پرسنل متخصص به ویژه در بخش پرستاری و تعمیرات ساختمان و ایجاد بخش‌های رفاهی جدید افزایش دهد. با توجه به ارقام هزینه‌های جاری و معمولی انجام پروژهٔ اخیر منوط به دریافت کمکهای قابل توجه از طرف همکیشان عزیز است تا بتوانند هر روز به نحو شایسته‌تری از سالمندان نگهداری نمایند.

اخبار یهودیان ایران

هارون یشایایی

عضو هیئت مؤسس فرهنگستان سینمای ایران

از: نشریهٔ بینا - با استفاده از آرشیو کتاب شناسی ایران و یهود، مهندس ایرج صفائی

روز چهارشنبه هفتم شهریور ماه همزمان با برگزاری پنجمین جشن بزرگ سینمای ایران با حضور ۳۳ داور جشن خانهٔ سینما، ۹ نفر به عنوان اعضاء هیئت مؤسس فرهنگستان سینمای ایران به شرح زیر تعیین شدند:

هارون یشایایی (رئیس انجمن کلیمیان تهران و مدیر مسئول نشریهٔ بینا) - ناصر تقوایی - بزرگمهر رفیعی - جواد طوسی - محمد تهامی نژاد - محمد رضا اصلانی - پروانه معصومی - نورالدین زرین کلک - عباس گنجوی.

همچنین مسعود جعفری جوزانی به عنوان دبیر این هیئت از میان پانزده داوطلب انتخاب شد و قرار شد این هیئت در اسرع وقت با پژوهش و مشاوره با افراد صاحب نظر، پیش نویس اساسنامهٔ فرهنگستان را تدوین و مقدمات تشکیل مجمع عمومی را فراهم کند.

هشدار روزگار و دیوار کوتاه...!

در پی درج مطلبی در روزنامه اطلاعات که اشاره ناخوشایندی به پیامبران بنی ایسرائل داشت، رئیس انجمن کلیمیان تهران، جوابیه‌ای به این شرح به دفتر روزنامه ارسال داشت که بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم:

روزنامه اطلاعات

حضور گرامی استاد ارجمند

جناب آقای محمد علی اسلامی ندوشن

با عرض سلام و احترام

امروز (شنبه ۱۴ مهر ماه ۱۳۸۰) چهارمین قسمت از مقالهٔ حضرتعالی را زیر عنوان «*هشدار روزگار*» در روزنامهٔ اطلاعات خواندم، مثل همه نوشته‌های شما نغز، پر معنی، هشیارانه و روان و دلچسب بود. ولی در مقدمه مطلب جمله‌ای بود که بندهٔ کلیمی به عنوان یک علاقمند به کتب و نوشته‌های شما از خواندن آن شدیداً آزرده خاطر شدم.

تا کجا باید تحمل کرد که هر کس حتی در مقام استادی چون دکتر محمد علی اسلامی ندوشن برای بیان صفتی منفی و یا ناشناخته کسر تشبیه یا مطلب بیاورد و از یهودیان جهان و حتی از پیامبران خداوند هزینه نماید، تنها با این دلیل که جای دفاع برای کلیمیان وجود ندارد.

مرقوم فرموده‌اید:

«...عکسی از بن لادن چاپ شده (در مجلهٔ نیوزویک) شال بر سر، با چشم‌های درشت بی حال، ریش بلند طالبانی، بینی محکم و لب فرو افتاده، شبیه پیامبران بنی ایسرائل...!»

سوال من این است که، استاد بزرگوار، شما پیامبران بنی ایسرائل و یا عکس آنها را کجا دیده‌اید که بن لادن را شبیه آنها می‌دانید؟ چرا آن که نزد خودتان فکر کرده‌اید که پیامبران بنی ایسرائل حتماً باید شبیه بن لادن باشند؟

مگر نه آن که تفکر دینی مسلمانان و اصول اعتقادی آنها بر احترام به پیامبران الهی و از جمله پیامبران بنی ایسرائل است، پس چگونه می‌توان این پیامبران را با چماق آدمی مثل بن لادن به اردوگاه تروریست‌ها راند؟

امیدوارم قصد خاصی در بیان نباشد و هر طور مصلحت می‌دانید رفع ابهام نمایید.

با این همه از مقام ارزشمند ادبی و فرهنگی شما به اندازه سر سوزنی نزد من کسر نشده است.

احترام صمیمانه مرا بپذیرید

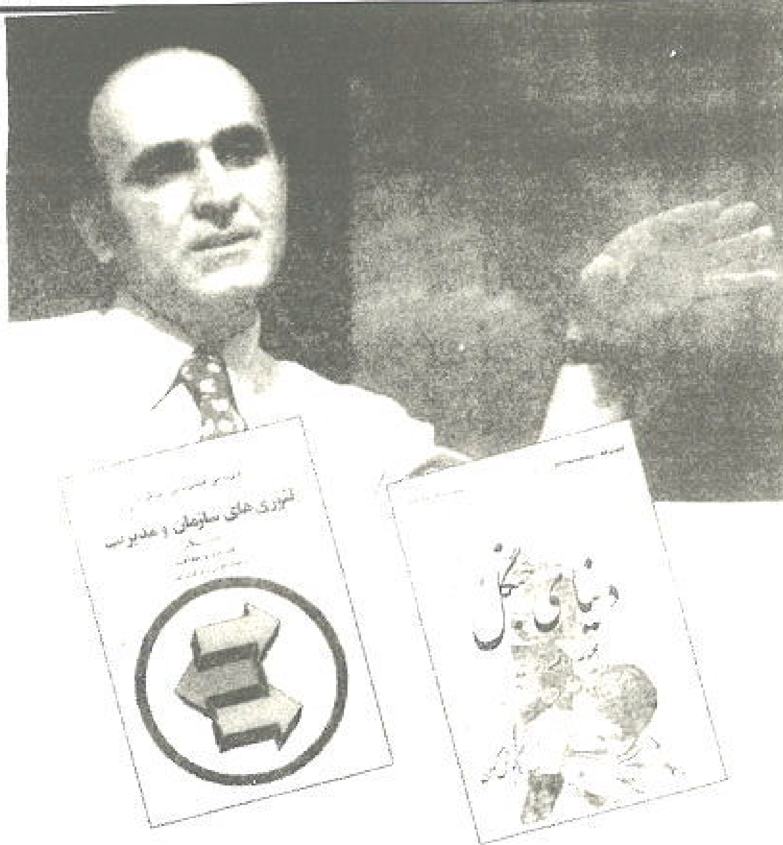
هارون یشایایی

رئیس هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران

اخبار یهودیان ایران

با دکتر گوئل کهن و کتاب‌هایش

به نقل از: مطبوعات ایران



دکتر گوئل کهن هر چند که سال‌هاست بین ایران و سایر کشورها در رفت و آمد علمی - پژوهشی است ولی فعالیت‌های او نشان می‌دهد که عشق و علاقه به وطن و کار علمی برای او بیش از هر چیز دیگر اهمیّت دارد. وقتی به فهرست تألیفات و آثار منتشر شده و یا در حال انتشار او نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که با یک گفت و گوی یک صفحه‌ای نمی‌توان به راستی زوایای پیدا و ناپیدای زندگی علمی او را کاوید و کشف کرد. در واقع آثارش حاصل بیش از سی و پنج سال تلاش بی وقفه اوست. تلاشی توأم با دود چراغ خوردن، بی خوابی کشیدن و مهم‌تر از همه از لذایذ مادی چشم پوشی کردن و البته به آن اضافه کنید کار طاقت فرسای تدریس و معلمی را...

دکتر گوئل کهن در سال ۱۳۳۰ خورشیدی در اصفهان چشم به جهان گشود. بعد از اخذ مدرک دیپلم ریاضی، در رشتهٔ مهندسی علوم شیمی دانشگاه صنعتی شریف تهران پذیرفته شد و پس از فارغ‌التحصیل شدن با این که عضو هیأت علمی دانشگاه فنی - مهندس بود و با توجه به اینکه دورهٔ فوق لیسانس سیستم را می‌گذراند، بار دیگر در کنکور سراسر شرکت کرد و همراه داوطلبان دیپلمه امتحان داد و در رشتهٔ اقتصاد سیاسی دانشگاه علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه ملّی ایران (شهید بهشتی کنونی) پذیرفته شد و پس از گذشت سه سال با درجهٔ ممتاز، موفق به اخذ مدرک کارشناسی شد. او همچنین نفر اول و ممتاز فارغ‌التحصیل فوق لیسانس مدیریت از دانشگاه تهران است و متعاقباً توانست دوره‌های تخصصی ارتباطات و مدیریت را پشت سر بگذارد تا سرانجام یک دکترا و دو فوق دکترا از امپریال کالج لندن بگیرد. دکترای وی در رشتهٔ مهندسی صنایع و دو فوق دکترای وی یکی در رشتهٔ مدیریت سیستم‌های استراتژیک و دیگری نظریه‌های تکوینی نرم‌افزارهای استراتژیک است که اولی به دپارتمان مهندسی برق و الکترونیک و دیگری به دپارتمان علوم رایانه‌ای آن دانشگاه مربوط می‌شود. البته در طول این مدت در سه بورس کوتاه مدت بین‌المللی نیز شرکت کرده است. جالب آن جاست که وی قبل از شروع به تحصیل در دورهٔ دکترا از دانشگاه‌های بسیار معتبر آمریکا، استرالیا، کانادا و انگلستان دعوت شده بود که در نهایت انگلستان را به عنوان محل تحصیلات تکمیلی دکترا و فوق دکترا برگزید.

پرسش: آقای دکتر کهن، شما همیشه در تألیفات و آثارتان سعی کرده‌اید میان دو علم کاملاً متفاوت - یعنی علوم ریاضی و علوم انسانی - ارتباط ارگانیک برقرار کنید. چگونه موفق به انجام چنین کاری شدید؟

پاسخ: این مسأله لحظه‌ای به وجود نیامده و طی فرایندی در زندگی‌ام اتفاق افتاده است. پس از پایان دورهٔ متوسطه در دبیرستان، شرایط ورود به سه رشتهٔ ریاضی، طبیعی و ادبی را داشتم و با توجه به ذوق و علاقهٔ ادبی و فعالیت‌های فوق برنامه در دبیرستان و همکاری با نشریات، همه فکر می‌کردند که رشتهٔ ادبی را انتخاب می‌کنم ولی چنین نشد و در نهایت رشتهٔ ریاضی را ادامه دادم.

پرسش: چرا؟

پاسخ: از همان زمان نظرم بر این بود که اگر کسی علوم دقیق مثل ریاضی و منطق را بشناسد، می‌تواند همه چیز را بفهمد. به عبارت دقیق‌تر منطق، پایه و اساس ریاضی است و ریاضی و منطق، ارتباط متقابل و تنگاتنگی با هم دارند. در واقع وجود خلقت، وجودی

ریاضی است یعنی رابطه عِلّی عددی بر آن حکمفرماست که در نهایت کیفی می‌شود. در کار علمی هم عامل اصلی پس عشق، نظم یافتگی است و اگر در هر علمی با دید ریاضی وارد شویم، آن علم ماندگار می‌شود. مثلاً اگر مورخی شرایط و اتفاقات تاریخی را بر اساس منطق که پایه و اساس ریاضی است، تجزیه و تحلیل کند، در نهایت اثر او ماندگارتر از مورخی است که صرفاً گزارش تاریخی می‌نویسد.

پرسش: پس از دیپلم چه اتفاقی افتاد؟

پاسخ: در رشتهٔ مهندسی علوم شیمی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شدم. در آن زمان این دانشگاه در منطقهٔ خاورمیانه جزء دانشگاه‌های مطرح بود. چون با الگوی جدید و بر اساس منطق خاص خودش اداره و مدیریت می‌شد. همزمان در حین تحصیل برای جلوگیری از تک بعدی شدن به زمینه‌های گوناگون علوم انسانی از جمله تاریخ، فلسفه، مدیریت، هنر و ادبیات پرداختم. پس از اخذ درجهٔ کارشناسی مهندسی در سال ۱۳۵۵ به عنوان عضو هیأت علمی و دستیار آموزشی به استخدام آن دانشگاه در آمدم.

پرسش: شما از علوم دقیق به سمت علوم انسانی و غیر دقیق گرایش پیدا کردید، علت این گرایش چه بود؟

پاسخ: اعتقاد دارم که در یک محیط علمی محض، همیشه یک چیزی می‌لنگد. در حالی که انسان احساس هم دارد و همانند ماشین نیست و اصلاً خلقت بر اساس یک مجموعه همه جانبه زیباشناختی، حرکت می‌کند. چون یک آدم احساساتی بوده و هستم، سعی می‌کردم بر اساس و در راستای طبیعت خلقت، حرکت کنم. به همین دلیل از رنگ‌های تیره بدم می‌آید. اگر کسی توانست یک گل سیاه به من نشان دهد، پس می‌توانم به دنبال سیاهی‌ها برویم. به خاطر این موضوع اغلب کسانی که صرفاً به کارهای علمی می‌پردازند، طغیان می‌کنند و دچار افسردگی می‌شوند. با این استدلال به سمت علوم انسانی گرایش پیدا کردم. ولی این دغدغه در مقطع خاصی شروع نشده، بلکه همیشه همراهم بوده است. هنگام تحقیق در علوم مهندسی، ارتباطات انسانی و اجتماعی خود را داشتم و همراه با واقعیات زندگی درس می‌آموختم. اما در عین حال به دلیل شرایط زمانه باید به دنبال شغلی هم می‌بودم. تجربه به من ثابت کرده بود که متأسفانه نمی‌توان از طریق فعالیت در مطبوعات با نویسندگی امرار معاش کرد. با توجه به جمیع جوانب، این دو مقوله متفاوت را دنبال کردم. چون همیشه می‌گفتم که زندگی باید یک آلیاژ باشد.

پرسش: آقای کهن! شما که در چندین رشتهٔ علمی صاحب نظر هستید و تألیفات متعدد و متنوعی دارید، آیا فکر نمی‌کنید اشتغال و فعالیت در چندین رشته با اصل تخصصی کار کردن، در دنیای امروز منافات داشته باشد؟

پاسخ: به نظر من این چنین نیست. شما اشتباه می‌کنید. دنیا سیال است و تمامی مشکلات از این جا ناشی می‌شود که اغلب مردم به دنبال این هستند که فقط در یک زمینه

کار کنند. در صورتی که می‌توان از زوایای مختلف به بررسی علوم پرداخت. اصل و منشاء علوم یکی است و اگر شاخه شده است، علتش این است که انسان خواسته به کنه مطالب برسد و برای این منظور مجبور شده یک بخش را از بخش دیگر جدا کند. در حالی که تخصصی شدن، تک بعدی شدن است و به همین علت است که بسیاری از افراد متخصص در یک رشته با بسیاری از مسایل ساده زندگی بیگانه می‌شوند و آن قدر به جزئیات می‌پردازند که کل را فراموش می‌کنند. به همین دلیل همیشه سعی کرده‌ام که فقط جزئی‌نگر نباشم بلکه جزء را در کل ببینم و کل را از طریق جزء بشناسم.

پرسش: شما حتماً در این سال‌ها ضمن موفقیت در کار با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم کرده‌اید. مایل هستم از آن مشکلات بگویید.

پاسخ: معتقدم در درجهٔ نخست همه ما انسان به دنیا آمده‌ایم و بعد در یک جایی زاده شده‌ایم و سوم این که پدر و مادری داریم که عقیدهٔ دینی‌امان را از آنها به ارث برده‌ایم و در واقع عقیدهٔ دینی ما حاصل یک توارث است و این در مرحلهٔ سوّم قرار می‌گیرد. ولی مهم این است که هر کسی کارش را به درستی انجام دهد و من خوشبختانه علی‌رغم نامهربانی‌ها سعی کرده‌ام که کار علمی‌ام را انجام دهم و در این مسیر اصلاً به مسایل مادی توجهی نداشتم. حتی کتاب تئوری‌های سازمان و مدیریت (جلد دوم) که اخیراً به چاپ رسیده است، قرار بود با قیمت ۹۰۰ تومان وارد بازار شود ولی گفتم که حقوق مادی مؤلف را کم کنند تا در عوض کتاب با قیمت زیر ۷۰۰ تومان وارد بازار شود. چون طالبان این کتاب از قشر ثروتمند نیستند. در صورتی که این کار را باید نهادهای مسؤول می‌کردند.

پرسش: از کارهای در دست انتشارتان بگویید.

پاسخ: کارهایم همچنان به دو بخش خلاصه می‌شوند: یکی زمینه‌های علوم فنی و مهندسی و دیگری علوم تجربی و انسانی.

کتاب «شهریور ۲۰ مطبوعات ایران» تا دو هفتهٔ دیگر توسط مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها منتشر می‌شود. همچنین یک کار تحقیقاتی دارم که مربوط به دوران صدارت رضاشاه است و می‌گویند قرار بود یک شبه کودتا علیه رضاشاه توسط گروه سرهنگ پولادین انجام گیرد و هنوز تاریخ پاسخ درستی دربارهٔ آن ماجرا نداده است و هنوز هم عنوانی برای کتاب انتخاب نکرده‌ام. همین طور قرار است جلد سوم تاریخ سانسور مطبوعات ایران را به چاپ برسانم و مجلدات چهارم، پنجم و ششم آن هم منتشر شود در حالی که سعی کردم هر جلد آن مستقل باشد. یعنی در مقطع خاصی تمام شود. همچنین اخیراً انتشارات بین‌المللی **sage** قرار است کتاب «مدیریت استراتژیک در انتقال تکنولوژی» را با زیر عنوان «رویکردی جدید در صنعت و تکنولوژی» را با زیر عنوان «رویکردی جدید در صنعتی کردن کشورهای در حال توسعه» بدون هیچ گونه حذف و تغییری به چاپ برساند. البته آن‌ها مایلند که با توجه به تحولات اخیر در زمینه سیاره‌ای شدن و شرایط نوین قرن بیست و یکم، بخش دیگری را به آن کتاب بیفزایم که بنده از این بابت هم خوشحال و هم مشتاقم. □

حساسیت یهودی

داوید فاخری

در خبرها آمده بود که آقای علی لیمونادی مدیر مسئول تلویزیون IRTV در جواب آقای داریوش فاخری که نسبت به پخش برنامه آقای علیرضا نوری‌زاده که در آن به آقای اریل شارون توهین شده بود اعتراض کرده بودند گفته است (که شما یهودیان بهتر است حساسیت نشان ندهید). تعجب کردم که چگونه است فردی که خود چنان متعصبانه نسبت به کلمه حساسیت پافشاری می‌کند از ما یهودیان می‌خواهد که حساسیت نشان ندهیم.

تاکنون ممکن است دهها دلیل و هزاران مقالهٔ تحقیقی از جانب کارشناسان و تاریخ نگاران و جامعه شناسان و روان شناسان نام‌آور در مورد چگونگی راز بقاء یهودیان ارائه شده باشد امّا به نظر من مخصوصاً در مورد یهودیان ایرانی، یکی از دلایل عمده بقایمان در طی تاریخ ایران گاه زورگو نسبت به آنانی که با تهدید و فشار در اقلیت نگاهشان داشته بودند، نشان دادن حساسیت بوده است. حساسیت نسبت به آن چه بوده، هستیم و خواهیم بود و حساسیت نسبت به آنچه در اطرافمان میگذرد.

اگر سایر ایرانیان (به جز آنانی که به زور اقلیت خوانده می‌شدند) مانند ما یهودیان ایرانی در ۱۴۰۰ سال پیش نسبت به هجوم وحشیانه تازیان هم حساسیت نشان داده بودند و حداقل آن که مانند ما تغییر نام و کنیه نداده و پذیرای فرهنگ و اندیشه‌شان نشده بودند شاید مملکت هم اکنون دارای سرنوشت دیگری بود.» ☐

در خبرها آمده بود که دولت جمهوری اسلامی ایران به هر قیمتی که شده در صدد برقراری رابطه کامل با دولت صدام حسین عراقی می‌باشد. با خواندن این خبر و مشاهده اصرار به منظور برقراری، واسطه با کشور عراق، کشوری که بیش از یک میلیون از مردم



آیا لفظ «سرزمین اشغالی» برای بیابان های خشکی که به همت یهودیان به شهرهای مدرن و آباد تبدیل شده، لفظی بجاست؟

ایران را کشته و زخمی کرده و میلیاردها دلار خسارت اقتصادی به آن وارد آورده و دست آخر هم ایران را بدهکار نموده است. هدف ایجاد قدرتی مشترک و عظیم به منظور نابودی کشور اسرائیل است. کشوری که در زمان پهلوی‌ها به جز برکت سیاسی و اقتصادی و نظامی، کشاورزی و پزشکی و ساختمان سازی و راه سازی و دامپروری و غیره ارمغان کشور ایران نکرد. این موضوع مرا به یاد داستانی فولکوریک یهودی انداخت که به شنیدنش می‌ارزد.

می‌گویند پادشاهی نخست وزیری داشت که بسیار نسبت به شهروندان یهودی آن کشور کینه‌ورزی و به آنان حسادت می‌ورزید و همواره در پی آن بود که نظر شاه را به آنان به خاطر خدمات صادقانه‌شان به کشور خوب بود برگرداند و انتقامی سخت از آنان بگیرد.

روزی که شاه به خاطر خدمت شایسته‌ای که نخست وزیرش به وی نموده بود، می‌خواست به نحوی پاداش شایسته‌ای به او عطا نماید و از وی خواست تا آرزویی را بیان نماید تا شاه آن را برایش برآورده کند. نخست‌وزیر احمق و کینه‌توز در جواب شاه گفت آرزویم این است که آنچه را از شما برای خود طلب می‌کنم، دو برابر آن را نسبت به یهودیان کشور انجام دهید.

شاه فرمان داد که آرزویش را بیان نماید و آن کوردل آرزو کرد یک چشم وی را از حدقه در آورند تا در نتیجه دو چشم یهودیان را به هم چنین. پادشاه که متوجه شد وزیر که به خود رحم نمی‌کند چگونه می‌تواند روزی به او هم وفادار بماند دستور داد تا هر دو چشم وی را کور کردند و به دارش آویختند. و این داستان کینه توزان مذهبی ایران است نسبت به یهودیان.

صدام حسین دو دستش توسط متفقین بسته نبود با شناختی که از اینان داشت تا به حال جای آبادی برای ایرانیان باقی نگذاشته بود. ☐

قماربازان ناشی

در خبر آورده بود کماندوهای زبده نیروی دریایی اسرائیل با تصرف و ضبط یک کشتی فلسطینی که حامل ۵۰ تن ابزارهای نظامی تخریبی که شامل موشک‌ها و مین‌های ضد تانک، مواد انفجاری و اسلحه و مهمات بوده، در بندر قشم در ایران بارگیری شده و به مقصد نیروهای ضد صلح و ضد یهودی فلسطینی ارسال گردیده بود، دست دولتمردان ضد یهود و تروریسم پرور جمهوری اسلامی ایران را رو نمودند.

بار دیگر و عملی نابخردانه دیگری از جانب حکومت حاکم بر ایران که نمونه‌اش در ۱۴۰۰ سال گذشته کم نبوده، عامل به قهقرا رفتن کشور در صحنه بین‌الملل گردید. آنچه مسلم است مسأله فلسطین دیر یا نزدیک به نحوی حل خواهد گردید. ایران کشوری است که بدون داشتن هیچ گونه خط مرزی با ایسرائل و یا تهدیدی از جانب آن کشور که حکومت آن دست به مسلح نمودن هر چه بیشتر دشمنانش زده است.

عمل نابخردانه ارسال مهمات به مخالفین کشوری دیگر تنها زنگ خطر حساسیت ایسرائلیان را به صدا در نیاورده، بلکه تمام کشورهای کوچک و بزرگ و دور و نزدیک منطقه را به این صرافت انداخته که مبادا روزی ایرانیها، برای مخالفین آن کشورها نیز کاسه از آش داغ‌تر گردند. آیا دورنمای جنگی منطقه‌ای این بار نیز خانمانسوز صدها هزار انسان بی گناه خواهد بود؟ □

تیر خلاص

در خبر آورده بود آقای هاشمی رفسنجانی ایسرائل را تهدید به حمله اتمی به آن کشور نموده است (۱۴ دسامبر ۲۰۰۱).

رئیس مصلحت نظام و نه رئیس مصلحت مملکت با ابراز این تهدید در نماز جمعه که از تمام وسائل ارتباط جمعی جهانی پخش گردید گویا، که تیر خلاص را بر شقیقه این کشور نجیب امّا از هم پاشیده وارد نمود.

مطمئناً بعد از شنیدن سخنان آقای رفسنجانی ایسرائل تنها کشوری نخواهد بود که به منظور پیشگیری از این تهدید وحشتناک نسبت به جان شهروندانش، حساسیت نشان خواهد داد بلکه تمام کشورهای منطقه از بزرگ و کوچک و دور و نزدیک به اتحادی پیوسته دست خواهند زد که ممکن است حتی عراقیها را در کنار ایسرائلیان بنشاند تا جبهه‌ای، در مقابل تهدیدات اتمی اسلامی ایران قرار دهد که دودش مثل همیشه به چشم مردم مظلوم ایران فرو خواهد رفت. آیا با دخالت کشورهای بزرگ ایران مجبور به بستن عهدنامه‌هایی خواهد گردید که روی عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای را سفید خواهد کرد؟ در این نوع قراردادها از این کشور خواسته خواهد شد که حتی از ذکر نام اتم در کتاب‌های درسیش نیز خودداری نماید. واقعاً باعث افسوس است که حاکمان نابخرد، یک ملت قدیمی را این چنین به قهقرای بی آبروئی در جهان برود. اگر وضع این چنین ادامه یابد بعید نیست که روزی استفاده از آب مقطر نیز در این کشور تحت نظر بازرسان بین‌المللی انجام پذیرد. وای بر آن روز. □



بین خودمان

Self - Criticism

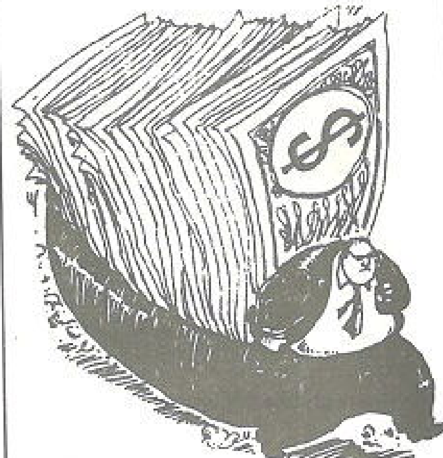
ستون‌های بین خودمان همواره به روی فرهیختگان و خوانندگان چشم‌انداز گشوده است. نقد کنیم و در عین حال حرمت یکدیگر را پاس بداریم.

تشویق برخورد آراء و اندیشه‌ها و پدید آوردن فضای آزادی بیان از هدف‌های چشم‌انداز است.

آیا شهامتش را داریم؟

مصاحبهٔ خودمانی

نوشتهٔ: مهندس عاشر آرام نیا



من - جناب جامعه شناس لطفاً بفرمایید چرا روز به روز تعداد ازدواج‌ها کم و کمتر می‌شود.

جامعه شناس - معلوم است جانم، هزینه‌ها.

من - منظورتان کدام هزینه‌ها است؟ هزینه‌های قبل از ازدواج یا هزینه‌های بعد از ازدواج؟

جامعه شناس - نه هزینه‌های قبل از ازدواج و نه هزینه‌های بعد از ازدواج بلکه هزینه مراسم ازدواج.

من - مگر مراسم ازدواج هزینه دارد؟

جامعه شناس - خود مراسم نه - تشریفات جنبی آن از جمله میهمانی‌های هفتصد هشتصد نفری، دسته موزیک برای قبل از مراسم - دسته موزیک برای بعد از مراسم - خواننده‌های قبل از شام خواننده‌های بعد از شام و و و...

من - راه حل چیست؟

جامعه شناس - سبک‌تر کردن برنامه‌ها و حذف هزینه‌های غیر ضروری.

من - در این صورت امیدواریم تعداد ازدواج‌ها بیشتر شود.

جامعه شناس - مسلماً اگر شهامتش را داشته باشین برنامه را ساده برگذار کنم.

آیا شهامتش را داریم؟

من - جناب کیترینگ شما چرا قیمت‌ها را بالا بُردین؟

کیترینگ - چرا نبریم؟

من - چرا بِبَرید؟

کیترینگ - شام دوبل!

من - به حق چیزهای نشنیده - شام دوبل دیگه چه صیغه‌ای است؟

کیترینگ - شام دوبل شامل شام سر شب و شام آخر شب.

من - نکند منظورتون از شام سر شب همان اردُوره؟

کیترینگ - نه جانم - دقیقاً منظورم شام مفصل سر شب است - اُردُور که همان اردور است.

من - حالا چگونه می‌شود قیمت‌ها را پائین آورد؟

کیترینگ - حذف شام آخر شب.

من - یا

کیترینگ - اردوز همون اردور باشه آن هم اگر شهامتش را داشته باشین.

آیا شهامتش را داریم؟

من - جناب خوانندهٔ مجالس چرا قیمت‌ها را سرسام آور بردین بالا؟

خواننده - از خودتون بپرسین.

من - چی از خودمون بپرسیم.

خواننده - اینکه هر چه خواستیم دادین.

من - حالا نمیشه قیمت‌ها را بر گردونیم به قیمت دو سال پیش.

خواننده - نه که نمی‌شه - اون هم بعد از ضرر کردن ما.

من - چرا یک جوری می‌شه.

خواننده - چه جوری؟

من - اینکه یک سال شماها را برای عروسی دعوت نکنیم.

خواننده - عروسی بدون خواننده؟

من - بله عروسی با D.J.

خواننده - شهامتش را دارین بکنین؟

آیا شهامتش را داریم؟

در مبارزه علیهٔ ترور باید متوجه تفسیر نظامی‌گرا از اسلام بود

به قلم: دانیل پایپس
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: لوس‌آنجلس تایمز در اینترنت
http://www.danielpipes.org

۶ ژانویهٔ ۲۰۰۲

به راستی با چه کسی می‌جنگیم؟ از ۱۱ سپتامبر به این سو، دو متهم چهره نموده‌اند: *تروریسم* و *اسلام*. امّا مجرم حقیقی به گونه‌ای ظریف بین آن دو نهفته است: *گونه‌ای تروریستی از اسلام*.

*** تروریسم:** نهادها و صاحب منصبان گوناگون، از سیاستمداران گرفته تا افراد دانشگاهی، رهبران مذهبی، خبرنگاران و بسیاری از مسلمانان، می‌گویند که دشمن ما تروریسم است. تروریسم توسط «بدکارانی» جامهٔ عمل می‌پوشد که هیچ ربطی به اسلام ندارند، بلکه طرفدار یک فرقهٔ مبهم و تاریک به نام تروریسم هستند.

وزیر کشور، آقای کالین پاول، در حقیقت این دیدگاه را خلاصه کرد و اظهار نمود که اَعمالِ ۱۱ سپتامبر «نباید چونان اقداماتی دیده شوند که به دست اعراب یا اسلام گراها انجام یافته‌اند، بلکه این اقدامات به دست تروریست‌ها صورت گرفته‌اند.» تظاهر به این که دشمن ما «تروریسم» است و با اسلام ارتباطی ندارد از این رو خوشایند است که با زیرکی از برخی از پرسش‌های ظریف پیرامون اسلام پرهیز می‌کند و به این ترتیب، برقراریِ اتحادی بین‌المللی و یا تقلیل پیامدهای داخلی را آسان می‌سازد.

امّا این دیدگاه اصلاً معقول به نظر نمی‌رسد. هر چه باشد، دولتِ طالبان، القاعده، اسامه بن لادن، جان واکِر لیندّ، ریچارد رائِد و زَکریاس موسوی، همگی مسلمانان دو آتشه‌ای هستند که از جانب مذهب خود عمل می‌کنند.

به علاوه، آنان از حمایت گسترده‌ای در پهنهٔ دنیای اسلام برخوردار شده‌اند. (آیا تظاهرات بزرگ ماه سپتامبر را به خاطر دارید که طی آنها، تصاویر بن لادن در هوا تکان می‌خوردند؟) مطمئناً آنها تروریست هستند، امّا تروریست‌هایی که یک دسته عقاید مشخّص دارند.

مقصر شمردن «تروریسم» به معنای نادیده انگاشتن آن عقاید است و بسیار گران تمام می‌شود. اگر دشمن، چنانکه پرزیدنت بوش گفته است، متشکل از تروریست‌هایی است



مدرسهٔ حقانیه در پاکستان
دنیا باید برای فقر مادی و فرهنگی که راه را برای شستشوی مغزی و سوءاستفاده از ایمان دینی باز می‌کند، راه حلی اساسی پیدا کند.

«که انگیزهٔ آنان نفرت است»، جز کشتن آنان چه می‌توان کرد؟

نفرت فاقد یک ایدئولوژی یا چارچوبی عقلانی است که بتوان خلاف آن را اثبات کرد. برای غرب چیزی جز اسلحه برای پاسداری از خود در برابر حملهٔ بعدی باقی نمی‌ماند. برای پیروزی هیچ استراتژی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد و تنها می‌توان از تاکتیک‌هایی در جهت دفع صدمات بهره جست.

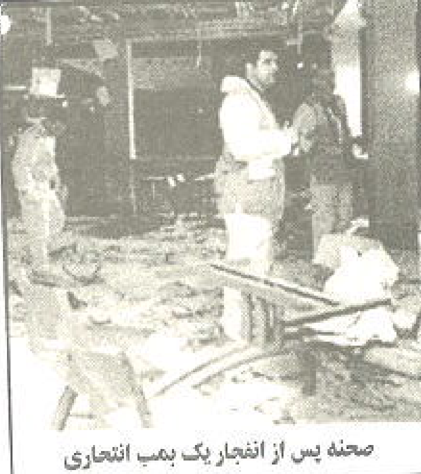
*** اسلام:** ذهنیت «کوچه بازاری» و عامیانهٔ غرب ترجیح می‌دهد که مشکل را در دل مذهب اسلام ببیند. مطابق این دیدگاه، اعراب و مسلمانان بیش از هزار سال است که دشمن شمارهٔ یک مسیحیان بوده‌اند، همچنان هستند و تا مدت‌های مدید نیز همچنان این نقش را ایفا خواهند کرد.

سخنگویان این دیدگاه که اغلب از کنسرواتیوهای سیاسی یا واعظین انجیلی هستند، می‌گویند که این خصومت از خود قرآن ریشه می‌گیرد و از این رو تغییر ناپذیر است.

اما این دیدگاه نیز عقلانی به نظر نمی‌رسد. اگر بگوییم که مسلمانان بنا به طبیعت خود خصومت‌گرا هستند، چگونه می‌توان برای ترکیه، کشوری مسلمان با فرهنگ غیر مذهبیِ نظامی خاص آن، توضیحی یافت که به حفظ روابط حسنهٔ خود با جهان غرب ادامه می‌دهد؟ اگر گفته شود که همهٔ مسلمانان اصول قرآن را می‌پذیرند، پس حساب ده‌ها هزار تن از اهالی الجزایر که در مقاومت علیه حکومت اسلامی جان باختند چه می‌شود؟

به علاوه، اگر مسئله اسلام باشد، هیچ استراتژی ممکنی برای پیروزی وجود نخواهد داشت. این گفته تلویحاً می‌گوید که نزدیک به یک میلیارد مسلمان، و از آن جمله آنها که در غرب زندگی می‌کنند، دشمنانی آشتی ناپذیرند. تنها راه آن است که یا از اسلام روی برگردانند و یا به قرنطینه فرستاده شوند: دو طرح کاملاً غیر واقع بینانه!

تأکید بر اسلام به عنوان دشمن به معنای



صحنه پس از انفجار یک بمب انتحاری

تصادمی دائمی میان تمدن‌ها است که پیروزی در آن ممکن نیست.

به طور خلاصه، مقصّر شمردن تروریسم یا اسلام نه مشکل فعلی را توضیح می‌دهد و نه چاره‌ای پیش رو می‌گذارد.

امّا راه سومی نیز برای حلّ این معضل وجود دارد که به هر دو معیار بالا پاسخ می‌دهد.

مسئله، خود اسلام، این دین چند صد ساله، نیست؛ بلکه یک گونهٔ افراطی آن است. درست است که اسلام نظامی‌گرا از اسلام مشتق می‌شود، امّا نسخه‌ای مردم گریز، زن ستیز، سلطه‌جو، هزاره‌گرا [آخر زمانی]، ضد مدرن و مرتجع، مسیحی ستیز، یهودی ستیز، تروریستی، جهادی و انتحاری از آن است.

خوشبختانه اسلام نظامی گرا صرفاً برای ۱۰ تا ۱۵ درصد مسلمانان جذبه دارد. این به معنای آن است که اکثریتی قاطع از مسلمانان گونه‌ای معتدل‌تر از اسلام را ترجیح می‌دهند.

این گفته متضمن یک استراتژی ساده و مؤثر است: تضعیف اسلام نظامی‌گرا در سراسر جهان و تقویت جایگزین‌های میانه رو به جای آن؛ نبرد نظامی، سیاسی، قانونی، عقلایی و مذهبی با آن، مبارزه با آن در افغانستان، عربستان سعودی، ایالات متحده، و در حقیقت، همه جا.

مسلمانانِ میانه‌رو متحدین اصلی ما در این مبارزه خواهند بود. درست است که آنان این روزها ضعیف و هراس خورده‌اند، امّا اگر قرار باشد جهان اسلام دوران بنیادگرایی فعلی خود را ترک گوید، میانه روان نقشی حیاتی خواهند داشت. آنان به مجرّد دریافت یاری از ایالات متحده، می‌توانند همچون نیرویی شکست ناپذیر جلوه نمایند. (در این جا قیاسی مناسبت دارد. آیا به خاطر دارید که اتحاد شمال تا همین چند ماه پیش فلک‌زده به نظر می‌آمد؟ حالا همین جناح افغانستان را اداره می‌کند.)

آمریکاییان تنها با تمرکز بر روی مبارزه با اسلام نظامی‌گرا قادر خواهند بود که از خود در برابر مصمم‌ترین دشمن خود حفاظت کنند و در نهایت بر آن چیره شوند. □

گزارش سیاسی

ردّ نامزد یهودی سفارت انگلستان از سوی ایران

به قلم: داگلاس دیویس
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: جروسالم پست، اینترنت

لندن، ۹ ژانویه ۲۰۰۲

دیروز یکی از سخنگویان وزارت امور خارجهٔ انگلستان، در واکنش به گزارش‌های مربوط به ردّ سفیر جدید بریتانیا از سوی ایران، با احتیاط سخن گفت. این گزارش‌ها حاکی از آن هستند که ایران، آقای دیوید ردِاوی را بر پایهٔ آن که «یک یهودی و از اعضای سازمان‌های جاسوسی است» به عنوان سفیر انگلستان در ایران نپذیرفته است.

این خبر، نخست در روزنامهٔ کنسرواتیو «جمهوری اسلامی» چاپ تهران به انتشار رسید. این روزنامه افزود که انگلستان تهدید کرده است در صورت ردّ نامزدی آقای ردِاوی، سطح روابط سیاسی خود با ایران را

کاهش خواهد داد؛ امّا ایران هنوز به این تهدید واکنشی نشان نداده است.

سخنگوی مزبور از تأیید یا تکذیب اظهارات این روزنامه پیرامون آقای ردِاوی خودداری کرد و این گفته‌ها را «فرضیه‌هایی گستاخانه» توصیف نمود. وی دیروز به «جروسالم پُست» گفت: «ما هرگز پیرامون امور مذهبی یا اطلاعاتی، نظری عنوان نمی‌کنیم» با این حال، وی تأیید کرد که انگلستان، ایران را نسبت به دولتمرد پیشنهادی خود به عنوان جانشین آقای نیک براوْن، سفیر پیشین انگلستان، آگاه ساخته است. براون ماه گذشته، در پایان دوران انتصاب خود به لندن باز گشت.

امّا این سخنگو از تأیید این موضوع که در حقیقت نامزد مزبور آقای ردِاوی می‌باشد، سر باز زد و تنها گفت که «ما منتظر پاسخی از سوی تهران هستیم». او در پاسخ به این سؤال که آیا ممکن است وزارت امور خارجه، سیاستمداری یهودی را نامزد مقامی بالا در یک کشور عربی یا اسلامی کند، گفت: «انتصاب سیاستمداران بر اساس شایستگی آنان صورت می‌گیرد، نه پیشینهٔ مذهبی یا قومی آنان».

آقای ردِاوی ۴۸ ساله است و در حال حاضر سرپرستی دایرهٔ امور کنسولی وزارت خارجه را بر عهده دارد. گفته می‌شود که وی فارسی را به روانی صحبت می‌کند و همسرش اصلیتی ایرانی دارد. همچنین وی در چند سال پیش و پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، در سفارت انگلستان در تهران سمت‌های گوناگونی را عهده‌دار بوده است.

انگلستان در سال ۱۹۸۹ و در پی صدور فتوای قتل سلمان رشدی، نویسندهٔ انگلیسی، از سوی رهبر وقت ایران، آیت‌الله روح‌الله خمینی، روابط سیاسی خود با ایران را محدود ساخت. چندی بود که به نظر می‌رسید شکاف مزبور ترمیم شده است، براون به تهران فرستاده شد و سرانجام پس از آن که مقامات ایرانی پذیرفتند که از پی‌گیری فعّال مرگ رشدی بر اساس آن فتوا دست بکشند، روابط سیاسی دو کشور در سپتامبر ۱۹۹۸ از سر گرفته شد.

آقای جک استراوْ، وزیر امور خارجهٔ انگلستان، اکتبر گذشته، در پی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک، از تهران دیدار کرد. وی عالی‌ترین مقام سیاسی انگلستان است که از هنگام انقلاب اسلامی تاکنون به ایران سفر کرده است.

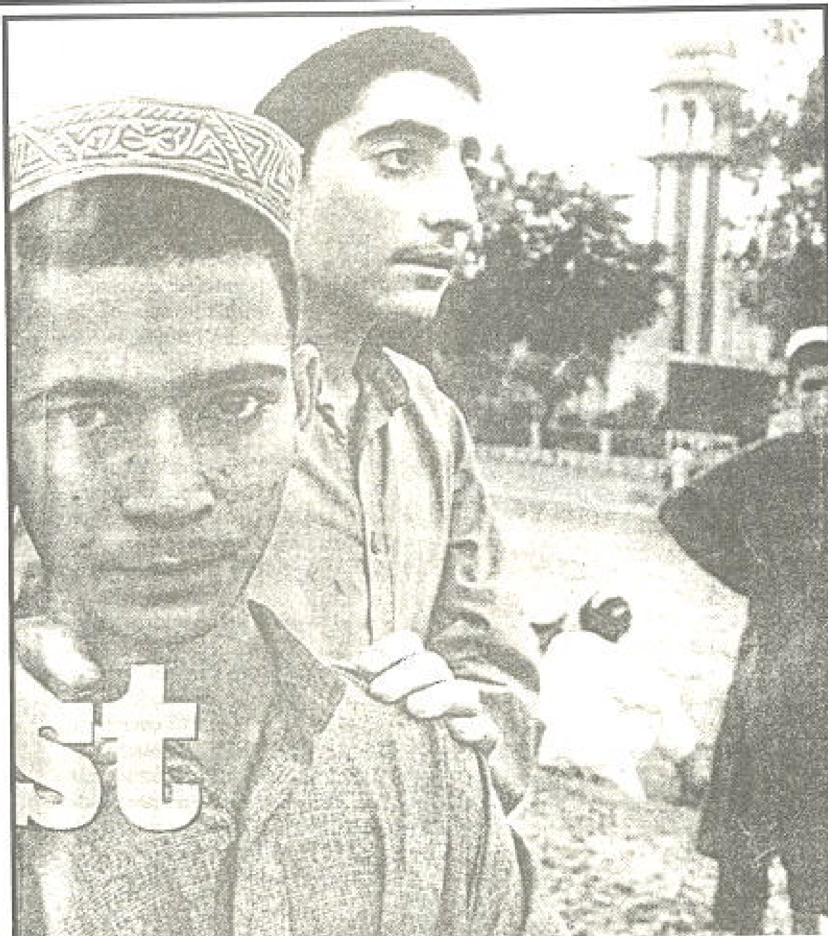
با این حال، علیرغم بهبود روابط میان لندن و تهران، آقای علی خامنه‌ای رهبر ایران، طی یکی از خطبه‌های نماز جمعه در ماه گذشته، انگلستان را به عنوان یک کشور امپریالیستی نفی کرد و آن را یکی از نوکران ایالات متّحده توصیف نمود. □

خلق یک تروریست

نقش بنیادگرایان اسلامی در پرورش و توسعهٔ تروریزم

نوشته: جفری گلدبرگ
گرفته شده از: مجله ریدردایجت
برگردان به فارسی: دان نسیمی از ایسرائل

آموزشگاه مذهبی به شاگردان خود می‌آموزد از آمریکائی‌ها متنفر بوده و آن‌ها را به قتل برسانند.
این گزارش از درون یک آموزشگاه اسلامی در پاکستان تهیه شده است.



مدرسه حقانیه در پاکستان

در شرق معبر خیبر در شمال غربی یکی از شهرهای سرحدی پاکستان مدرسه‌ای قرار دارد به نام «مدرسه حقانیه». «مدرسه» در پاکستان به آموزشگاه‌های مذهبی اسلامی اطلاق می‌شود و حقانیه یکی از بزرگترین آن‌ها در این مرز و بوم است.

کلاس‌های درس - خوابگاه‌ها و مساجد متعدد آن در زمینی به مساحت ۸ هکتار که سراسر از علف‌های هرزه پوشیده شده پراکنده می‌باشند.

در این مدرسه بیش از ۲۸۰۰ نفر دانش‌آموز پسر که اکثراً از طبقات پایین اجتماع جمع آوری شده‌اند وجود دارد که هزینهٔ نگهداری آن‌ها از جمله حق شهریه و خواب و خوراک به طور رایگان توسط ثروتمندان پاکستانی و مسلمانان متعهد و متعصب کشورهای حوزهٔ خلیج فارس تأمین و پرداخت می‌شود.

گروه سنی این دانش آموزان بین ۸ تا ۳۵ سال است. جوان‌ترها هر روز بین ۴ تا ۸ ساعت متوالی چهارزانو در کلاس‌های درس که کلاً فاقد هوای متناسب می‌باشد بر روی زمین می‌نشینند و قرآن را با همان لهجه و تلفظ عربی قرائت کرده و آن را به حافظه می‌سپارند. محصلین دورهٔ متوسطه و کالج در یک دوره ۸ ساله اسم نویسی می‌کنند که در این دوره تحصیلی به بحث و تفسیر دربارهٔ قرآن پرداخته و احادیث و روایات مربوط به زندگی حضرت محمد به آنان آموخته می‌شود.

در این مدرسه به طور کلی هیچ مطلبی دربارهٔ تاریخ کشورهای جهان، زبان انگلیسی، ریاضیات، کمپیوتر یا سایر علوم تدریس نمی‌شود.

در مدرسه حقانیه هدف اصلی دانش‌آموزان که سنین بالاتری دارند اینست که روزی به یک «مفتی» مبدل شوند. مفتی‌ها اغلب افرادی هستند که در بسیاری از موارد بتوانند فتوا صادر کرده و حتی اعلام جهاد نمایند. در واقع باید گفت که حقانیه یک کارخانهٔ تولید مجتهد است. و این مدرسه یک مدرسه در نوع خود یگانه‌ای نیست بلکه در سرتاسر کشور در حدود ۱۰۰۰۰ مدرسهٔ کوچک و بزرگ مشابه آن وجود دارد که رهبران اجتماعی اسلامی اکثر از میان آن‌ها برخاسته‌اند. ولی حقانیه به آن علت از سایر مدارس برتری دارد که توانسته است بیش از هر مدرسه‌ای در سرتاسر کشورهای جهان رهبران و پیشوایان بزرگی نظیر رهبران طالبان و حکمرانان افغانستان به جهان اسلام عرضه نماید.

در سال ۱۹۹۴ طالبان با تصرف قندهار و کابل اولین اقدامی که در صحنهٔ سیاست به

مورد اجرا گذاشت، مخالفت با تحصیل زنان، از کار برکنار نمودن بانوان پزشک، تیرباران هم جنس بازان و بالاخره قطع اعضاء بدن مردم بود.

اکثر محصلین مدرسه حقانیه پاکستانی هستند و این امر موجب نگرانی مقامات آمریکایی، روسی و اسرائیلی‌ها شده است.

مسلمانان پاکستان روز به روز تندروتر شده و بیش از پیش به هواداری از طالبان برمی‌خیزند و این در نتیجه همان اقدامات و دستآوردهای مدرسه حقانیه و مدارس مشابهٔ آن حاصل شده است.

پاکستان کشوری با یک قدرت اتمی است و رادیکال‌های اسلامی معتقدند که این سلاح باید به عنوان جزئی از ابزار و اجزاء جهاد به کار گرفته شود و این امر مورد تأیید و خواستهٔ محصلین مدرسه حقانیه نیز می‌باشد.

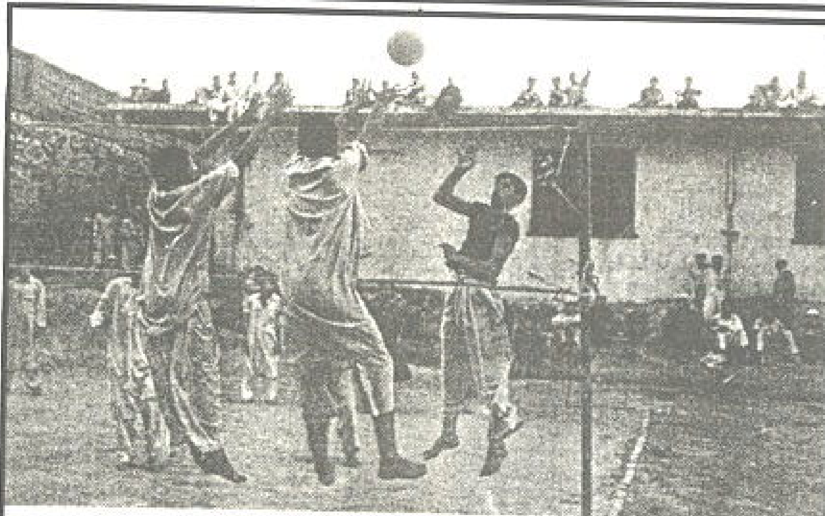
در اواسط ماه مارس ۲۰۰۰ بود که این موفقیت به من دست داد که بتوانم با مدیر مدرسه حقانیه به نام ملا حق ملاقاتی داشته باشم. هدف من از این ملاقات این بود که بتوانم در این مدرسه نام نویسی نموده و از درون شاهد فعالیتها و اعمال آن‌ها در زمینهٔ جهاد و مجتهد باشم.

مولانا حق (مولانا به معنی آقای ما می‌باشد) به عنوان یک چهرهٔ اسلامی شناخته شده که دارای افکار ضد آمریکائی بوده مشهور گردیده است.

او نیز به عنوان یک دوست دیرینه بن لادن مایل است که پاکستان نیز همچون طالبان‌های افغانستان راه خود را تغییر دهد.

با این برداشت و نقطه نظر و با در نظر گرفتن این واقعیت که وی به فتوای بن لادن در مورد هدف قرار دادن و کشتار آمریکائی‌ها لبیک گفته و آن را تأیید کرده است به درستی نمی‌دانستم که ملاقات من با مولانا حق چه عواقبی را به دنبال خواهد داشت.

از من خواسته شد که در اطاق انتظار دفتر ایشان مدتی منتظر بمانم. در خلال این مدت که در حدود ۲۰ دقیقه به طول انجامید دانش‌آموزان رهگذر با نگاه‌های کنجکاوانه و



مدرسه حقانیه در پاکستان

تحقیرآمیز از کنار من عبور می‌کردند تا بالاخره به درون پذیرفته شدم.

مولانا حق مردی ۶۵ ساله با پاهای برهنه و عمامه‌ای بر سر و ریشی بلند و رنگ کرده به محض ورود من بدون فوت وقت اظهار داشت:

مسئلهٔ ما (صورت خود را به طرف شخصی که قرار بود مترجم این گفتگو باشد کرد) مسئلهٔ ما مسلمانان و شما مسیحیان نیست. فوراً دریافتم در چه مقوله‌ای می‌خواهد صحبت کند ولی ترجیح دادم که سکوت کنم.

- تنها دشمنی که اسلام و مسیحیت دارد یهودی‌ها هستند. یهودی‌ها، آمریکا را وادار می‌کنند که به جنگ با اسلام برخیزد.

- به ایشان گفتم: من یهودی هستم.

لمحه‌ای سکوت کرد و بعد ادامه داد:

- ولی شما در هر حال به این مکان خوش آمدید.

مدتی که گذشت دانش‌آموزان اجازه یافتند دربارهٔ آمریکا از من پرسش‌هائی بنمایند.

- چرا آمریکا در تعقیب بن لادن است؟

برای من نشستن در یک کلاس درس، در داخل یک مسجد با یک معلم ملای متعصب با حضور ۲۰۰ نفر محصل عمامه به سر پاسخ دادن به این سؤال کار آسانی نبود. به آن‌ها توضیح دادم که به عقیدهٔ من اعمال بن لادن به حقانیت و حیثیت اسلام لطمه می‌زند و با گنجانیدن عمل جهاد در چارچوب فعالیت خود جان بسیاری از افراد بی گناه را به خطر می‌اندازد. من در یکی از احادیث خواندم که ابن عمر در حدیثی گفته است که در یکی از جنگ‌ها زنی به قتل رسیده بود و چون این خبر به سمع رسول خدا رسید فرمان داد که از آن به بعد از کشتن زنان و کودکان خودداری نمایند.

ولی بچه‌ها این فتوای پیغمبر را نادیده گرفته و شروع به تکرار نام اوساما نموده و به طرف داری از او پرداختند.

یکی از محصلین که ولی سعید نام داشت چنین اظهار عقیده کرد:

- اوساما بن لادن مسلمان بزرگی است. غربی‌ها از مسلمانان مقتدر و بزرگ می‌ترسند از این لحاظ او را دشمن خودشان معرفی می‌کنند. اوساما می‌خواهد اسلام را خالص و از گزند کفار دور نگاه دارد.

او می‌خواهد ایدئولوژی اسلامی را در سر تا سر جهان گسترش دهد.

به او پاسخ دادم که قرآن می‌گوید انتخاب مذهب اجباری نیست ولی سعید بلافاصله پاسخ داد: هیچ اجباری نیست. این غربی‌ها هستند که مسلمانان را تحت حکومت کفار قرار داده‌اند.

چون متوجه شدم که آتمسفر کلاس در

آن روز به مسائل سیاسی جوّ متمایل شده، پرسیدم:

- آیا هیچ فکر می‌کنید قانون اسلام اجازه می‌دهد که به دنبال اعلام جهاد از بمب اتمی هم استفاده شود؟

یکی از محصلین چنین پاسخ داد:

همه چیز توسط الله به ما داده می‌شود. بمب اتمی هم از طرف الله عطا شده لذا استفاده از آن مجاز است.

- چه کسی از بین شما موافق است که بن لادن با بمب اتمی مجهز شود؟

دست‌ها به طرف بالا بلند شد و سپس همگی خنده را سر دادند.

و من ادامه دادم:

ولی افراد بی گناه زیادی به این وسیله کشته خواهند شد. حتی اگر بگوییم که کشورهای غربی یا شوروی نسبت به اسلام عداوت ورزیده‌اند آیا این مسئله بن لادن را محق می‌سازد که به کشتار افراد بی گناه دست بزند؟ محصل دیگری چنین اظهار عقیده کرد:

اوساما هیچ گاه افراد بی گناه را به قتل نمی‌رساند.

در این جا من به یک سناریوی فرضی متوسل شدم:

- فرض کنیم که شما به ویدیوئی نظاره می‌کنید که در آن نشان می‌دهد شخص بن لادن در حال کشتن زنی است. آن وقت چه می‌گویید؟

لحظه‌ای با تأمل گذشت ولی اندکی بعد یکی از محصلین به نام زراق چنین اظهار داشت:

- آمریکائی‌ها از همه نوع ترفند و حیله تکنیکی برخوردارند. آن‌ها می‌توانند سر بن لادن را بر روی تنه شخص دیگری که در حال کشتن زنی است قرار دهند و وانمود کنند که او دارد آن شخص را به قتل می‌رساند.

در این جا من دفتر یادداشت خود را باز نموده و مطلبی را از آن قرائت کردم:

فتوائی بود که در سال ۱۹۹۸ توسط بن لادن صادر شده بود:

«کشتن آمریکائی‌ها و هم پیمان‌های آن‌ها اعم از نظامی و غیر نظامی وظیفهٔ فرد فرد مسلمانان است که باید آن را در هر کشوری و در هر زمانی به مورد اجرا گذاشت.

- یکی از محصلین با صدای بلند اعتراض کرد:

اوساما هیچ گاه چنین فتوائی صادر نکرده است و به دنبال آن همه محصلین شروع به کف زدن نمودند.

- این یک حقه آمریکائی است.

و به عنوان آخرین سؤال:

چنان چه اعلام کنند که سازمان سیای آمریکا بن لادن را دستگیر نموده و او را برای محاکمه به آمریکا برده است چه خواهید گفت؟

یکی از محصلین به نام محمد از جای برخاست و چنین اظهار عقیده کرد:

- همه ما حاضریم جان خود را فدای بن لادن کنیم. ما آمریکائی را خواهیم کشت همه را.

در فرصتی بعد در ملاقاتی که بین من و ملا حق روی داد به ایشان اظهار داشتم که بعضی از این محصلین معتقدند که تروریسم تحت شرایطی در قرآن پذیرفته شده.

ملا حق در پاسخ این ادعا گفت:

- استنباطی که من از برداشت شما در این زمینه می‌کنم این است که شما هنوز نمی‌دانید ما چه مسایلی را در مدرسه تدریس می‌کنیم. بین جهاد و تروریسم فرق زیادی وجود دارد.

به یکایک افرادی که در این مدرسه نام نویسی می‌کنند ملا حق این نکته را که آمریکا توسط یهودیان کنترل می‌شود و یهودیان خود از شیطان الهام می‌گیرند در گوش آن‌ها زمزمه می‌کند.

به عقیدهٔ ملا حق جهان به دو قدرت متضاد تقسیم شده است یکی دارالسلام (سرای صلح) و دیگری دارالحرب (سرای جنگ) جامعهٔ مسلمانان در سرتاسر جهان

قدرت دارالسلام را تشکیل می‌دهند و هر جامعه‌ای که خارج از جامعهٔ اسلامی باشد در گروه دارالحرب قرار می‌گیرد. امروزه این آمریکاست که به عنوان پرچمدار این گروه دوم قد علم کرده است.

به خود می‌گویم چه گونه است که ما به دشمن شمارهٔ یک جهان اسلام مبدل شده‌ایم؟ به این سؤال باید هم سیاستمداران آمریکا و هم زمامداران تعداد زیادی از کشورهای اسلامی پاسخ دهند.

در یکی از کلاس‌ها مولانا حق این گونه اظهار عقیده کرد:

- امپریالیسم آمریکا با سیاست خود می‌خواهد فرهنگ سکس پروری خود را در کشورهای اسلامی رواج دهد و این موردی است که اسلام همواره با آن مبارزه خواهد کرد.

در یک تئوری که توسط Smith Hantington استاد دانشگاه هاروارد ارائه شده گفته شده که اصولاً طبیعت اسلام بر این است که همواره با فرهنگ‌های دیگر جهان در تضاد و کشمکش باشد و در آن جا که می‌گوید «مرزهای خونین اسلام» اشاره به این واقعیت است که هر زمان فرهنگی با منافع اسلام مغایرت داشته و در تضاد باشد جنگ و خونریزی را به دنبال خواهد آورد.

مانند تعداد زیادی از پاکستانی‌ها ملا حق معتقد است که جهان غرب در هر کجا که باشد با پیام‌هایی که اسلام به جهانیان می‌دهد عداوت می‌ورزد. لذا ایجاد آمادگی برای جهاد هیچ گاه پایان نخواهد گرفت. جهاد بر علیه دشمنان منافع اسلام از جمله واجبات و ضروریات اسلام است.

من دگر بار به مسئلهٔ طالبان اشاره کردم و پرسیدم: چرا آن‌ها به چنین اقداماتی دست می‌زنند؟ و این سؤال آخر تقریباً او را از کوره به در کرد:

گوش کن - اگر شما آمریکائی‌ها انگشت خود را از روی طالبان برندارید ما به آن‌ها بمب اتمی خواهیم داد. با این چطورید؟

ما باید به مناسبت اشغال عربستان سعودی توسط آمریکا به این کشور اعلام جهاد می‌دادیم. این یکی از دیدگاه‌های اوساما بن لادن است. باید آن‌ها را از این کشور که به دعوت پادشاه سعودی به آن جا راه یافته‌اند اخراج کرد.

این افراد خاک مقدس سعودی را نجس کرده‌اند لذا حکم جهاد از جمله واجبات خواهد بود.

از او سؤال کردم. آیا این همان چیزی است که شما به محصلانتان یاد می‌دهید؟

- محصلین من اندیشه اسلام را می‌آموزند. این جا یک اردوگاه نظامی نیست.

* * *

من حدود یک ماه در مدرسه حقانیه اقامت داشتم و عاقبت الامر به این نتیجه رسیدم که آن هدف و نتیجهٔ نهائی که ملاحق از برقرای این اردوگاه می‌خواهد به دست بیاورد آن نیست که از هر فردی یک تروریست بسازد بلکه هدف اصلی او پرورش افرادی است همانند همان دو جوان ۱۱ ساله‌ای که با انگشتان خود به سوی من نشانه می‌گرفتند. نیروی جوانانی که با مشت‌های گره کرده خود پشتیبانی خود را از بن لادن به نحو احسن به نمایش می‌گذاشتند و نیز تشکل صدها هزار جوان و نوجوان در صدها و هزارها مدارس کوچک و بزرگ افغانستان و پاکستان از جمله دست‌آوردهایی است که نصیب ملاحق می‌شود.

جوانانی که از آن چه که در جهان می‌گذرد بی خبر باقی می‌مانند و تنها تفسیر خشونت‌آمیز از اسلام است که در وجود آن‌ها تزریق شود.

آن جا یک کارخانهٔ «جهاد سازی» بود.

یهودیت در نیمه راه استقلال

اسارت یهودیت در عصر ما

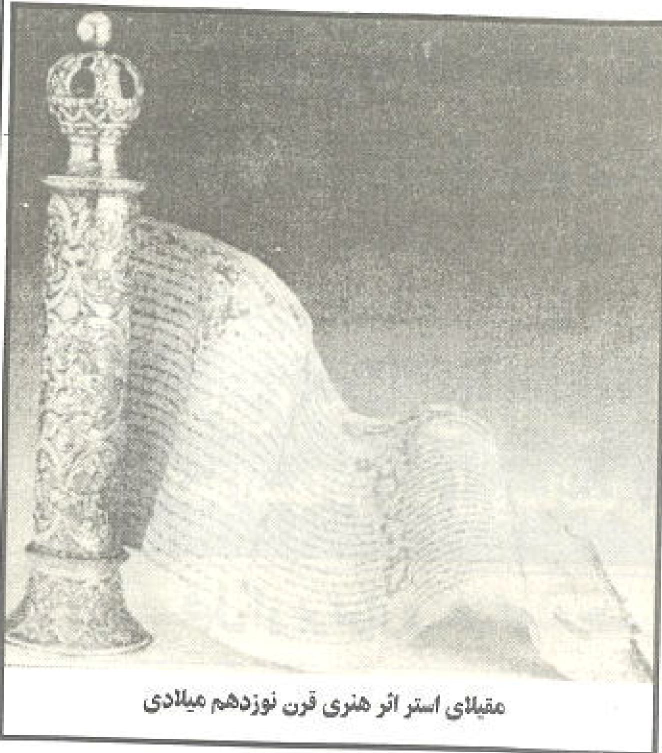
۱۵

تورا، زندانِ زندانِ ۶۱۳ سلولی

الف. شباهنگ

تعیین حد و مرز برای میدان فعالیت و نفوذ تورا از دستاوردهای دوران پراکندگی است. هر چند این کار توسّط خردمندان و بزرگان قوم ما صورت گرفته اما محدود کردن فرمان‌ها به ۱۰ یا ۱۰۰ و یا ۶۱۳ همانند بر پای داشتن دیواری همچون دیوار چین پیرامون تورا است. تاریخ یهود گواه بر آنست که در دورهٔ تلمودی کوشش برای تعیین شماره‌های فرامین به کار نرفت امّا هر چه قوم یهود بیشتر در تنگنا ماند حصار فرامین استوارتر گردید تا بدان جا که در قلب قرون سیاه میانه بزرگ‌ترین دانای یهودی این دوران، موسی بن میمون، در کتاب خود به نام «سفِر همیتصووت» به محدودیت ۶۱۳ فرمان صحه گذاشت و آن‌ها را به نظمی نوین در آورد.

محدودکردن فرمان‌های اسفار پنجگانه تبدیل اقیانوس عظیم بی رمزی به یک دریاچهٔ کوچک است که آب آن نفوذ به خارج ندارد و بدتر از آن طیّ گذشت سال‌ها و قرن‌ها وسعت آن کوچک‌تر هم می‌شود. بی جهت نیست که می‌بینیم بنا به تصدیق تمامی پیشوایان مذهبی، چه آن‌ها که به نام متجدّد و مدرن خوانده می‌شوند و چه روحانیونی که بنیادگرایان تندروانند، در حال حاضر بیش از نیمی از فرمان‌ها، عمدتاً به سبب انهدام معبد، به کلّی انجام ناپذیرند. همان گونه که در پیش گفتیم امروز از ۲۴۸ امر فقط ۹۰ امر و از ۳۶۵ نهی تنها ۲۰۰ نهی کاربُرد دارند. به سخن دیگر از ۶۱۳ فرمان، ۳۲۳ تای آن‌ها از گردونه خارج شده‌اند. طبعاً وقتی هر فرمان را بخواهیم واژه به واژه بدون درک معنی و مفهوم آن و مطابقت کردنش با شرایط زمان به کار گیریم با همین سقوط تدریجی که چیزی بسیار دردناک‌تر از سقوط معبد است رو به رو خواهیم بود. تورا را نمی‌توان در یک زندان ۶۱۳ سلولی محبوس کرد و شاهد مرگ تدریجی زندانی‌ها شد. در دوران دراز پراکندگی تورای موسی در «خانهٔ بردگی» بسر می‌برد و از این رو پاسداران آن برای حفظ یهودی بودن و یهودی ماندن - و نه الزاماً نگهداری یهودیت - به اجرای رسوم و سنن چنگ انداختند.



مقیلای استر اثر هنری قرن نوزدهم میلادی

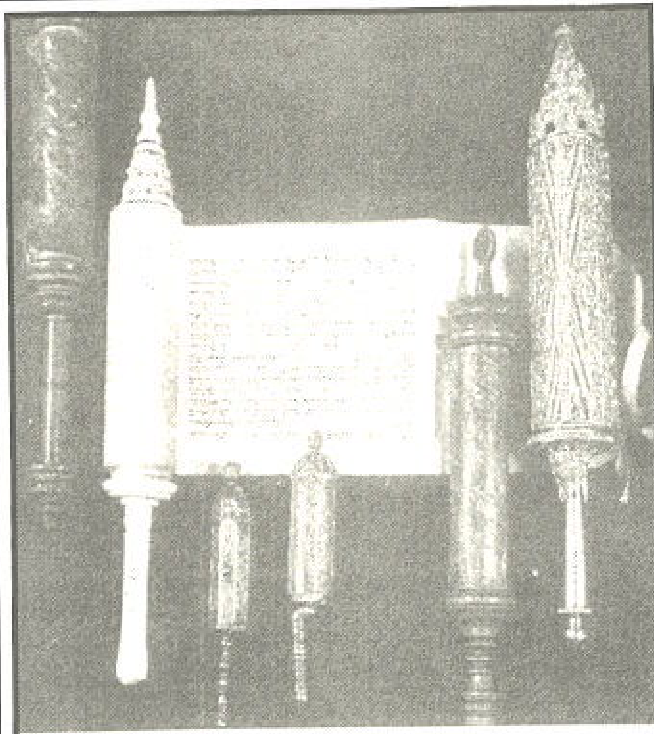
در اسفار پنجگانه شناخت اصول بنیانی و درک عمیق مفهوم آنان است که باید بیش از فرامینی که احتمالاً به عنوان نمونه و مثال آمده‌اند مورد توجه قرار گیرد. تفسیر درست فرامین در یافتن و فهم این اصول یاری بسیار می‌دهد. در تورا فرمان ویژه‌ای برای نهی سیگار کشیدن و یا دوری جستن از مواد سرطان‌زا و یا خوردن مواد خوراکی که موجب بروز و تشدید دیابت می‌شود وجود ندارد. اگر کسی به ۶۱۳ فرمانی که زُعمای قوم از برای ما رده‌بندی کرده‌اند رجوع کند به طور روشن و واضح چیزی در این باره نمی‌یابد. به ظاهر در این موارد تورا سکوت می‌کند و از این رو فرد یهودی ممکنست خود را مثلاً در سیگار کشیدن مختار بداند زیرا در زندان ۶۱۳ سلولی، هر دری را که زده و سراغ از هر فرمان که گرفته در این زمینه چیزی مشاهده نکرده است. امّا نگرش به فرمان‌ها با دیدی گسترده‌تر، یک اصل پایه را در این موضوع عرضه می‌دارد.

تورا برای حفظ جان آدمی و سلامتی او دستورات بسیاری دارد که از آن جمله‌اند نخوردن خون و خونابه و پیه (لاویان ۷ و ۱۷) و گوشت فراوان (دواریم ۱۲) و طیور گوشخوار (لاویان ۱۱) و دوری از منابع بیماری زای مثل جسد مردگان (اعداد ۱۹) و پرهیز از بیمارانی که بیماری واگیر دارند (لاویان ۱۳) و فرامین دیگر مانند

آنها. از تمامی این گونه دستورها که بر شمردن یک یک آن‌ها در زمان تدوین تورا کاری ناممکن بود و با گذشت زمان شمارهٔ آنها نیز فزونی می‌گرفت می‌توان وجود یک فرمان بنیانی مهم را باز شناخت و آن را پایه و اصل حفظ بهداشت و سلامتی فرد قرار داد و آن این که: «تن آدمی نعمت بزرگ الهی است. از آن چه بدان صدمه می‌زند باید جداً دوری جست» چنین اصل اساسی، پاسخگوی ده‌ها و صدها سئوال می‌تواند بود. آیا می‌توان سیگار کشید؟ خیر. زیرا پژوهش‌های علمی ثابت کرده که سیگار برای سلامت انسان زیان آور است. آیا می‌توان زیر سقفی که دارای مواد سرطان‌زاست زیست؟ خیر. زیرا این مواد انسان را با خطر مرگ رو به رو می‌کند. آیا می‌شود با داشتن دیابت در خوردن قند و چربی و شیرینی افراط کرد؟ خیر. زیرا این خوراکی‌ها برای جان چنین بیماری زیان‌آور است.

بدین سان می‌بینیم که با شناخت یک اصل بنیانی، به جای آن که فرمان‌های تورا محدود شود و بعد به سبب تغییر و تحول اوضاع اجتماعی از جمله سقوط معبد و پراکندگی قوم بسیاری از آن‌ها که به صورت لغوی مورد نظر بوده ناانجام بماند تورا تبدیل به یک منبع خلاق و پر باری می‌شود که هرگز مقهور زمان نمی‌گردد بلکه با گذشت زمان خطه نفوذ آن گسترده‌تر می‌گردد و جاودانگی فزون‌تر می‌یابد. برای پی بردن به اهمیت اصول بنیانی اسفار پنجگانه مثال دیگری بزنیم. این کتاب را عمدتاً به نام کتاب قانون می‌شناسیم و حتی تورا را که به معنای «راهنمای زندگی» است به معنای «قانون» ترجمه می‌کنیم. دنیا موسی را بیش از آن چه به عنوان پیامبر بشناسد به نام قانونگذار می‌شناسد. اگر کسی بخواهد ردپای «قوانین رانندگی» را در کتاب او پیدا کند، آن کس را ساده لوح و کم فکر خواهند خواند. امّا این در حالی است که اصول اساسی مورد نظر نباشد و در همان سلول‌های ۶۱۳ فرمان سراغ چنین قوانینی را بگیرند. پیداست که هر کس بدین شکل بیشتر جستجو کند کمتر می‌یابد. فرمانی، عبارتی و حتی واژه‌ای که بشود تورا را با «قوانین رانندگی» ارتباط داد پیدا نمی‌شود. در آن زمان که تورا تدوین می‌شد احتمالاً حتی ابتدائی‌ترین قانون عبور و مرور یعنی عبور رهروان پیاده و سواران بر اسب و استر و خر و شتر از سمت چپ و راست نیز مطرح نبود. امّا اگر اصول پایه مدّ نظر قرار گیرد ورق یکباره برمی‌گردد.

تورا برابری در برابر قانون را به عالی‌ترین حدّ می‌رساند به طوری که بر خلاف آن چه گروهی تصوّر می‌کنند هیچ گونه برتری و برگزیدگی برای فرد یهودی در مقابل قانون قائل نمی‌شود (دواریم ۱) و علاوه بر آن اجرای عدالت مطلق را بدون کوچک‌ترین توجه به این که طرفین نادارند یا دارا و قدرتمندند یا بی قدرت لازم می‌شمرد (لاویان ۱۹). از چنین فرامین می‌توان به این اصل اساسی پی برد: «قانون را چنان باید وضع کرد که همه در برابر آن برابر باشند و عدالت کامل برای همگان به اجرا در آید» با پیروی از این اصل است که آنکه پشت فرمان نشسته صرفِ نظر از سن و سال و مذهب و



انواع مختلف مقیلای استر،آثار هنری ایران و مراکش در قرن های هجده و نوزده میلادی

ملیّت و رنگ و ثروت و مقامش پشت چراغ می‌ایستد تا راه به دیگری بدهد ولو آن که آن دیگری دشمن او باشد. همه در برابر قانون برابرند و بعد زمان روشن ماندن چراغ قرمز حساب شده و محدود است و بر اساس میزان عبور و مرور از جهت دیگر طرف مدتی کوتاه به چراغ سبز بدل می‌شود و زمانِ حق عبور بر پایهٔ عدالت تقسیم می‌گردد. چنین قانونی که «برابری» و «عدالت» در آن در حد عالی مراعات شده جنبهٔ جهانی پیدا می‌کند. همه از آن پیروی می‌کنند و در صورت تخلف کیفر می‌بینند که کیفر نیز خود یکی از پایه‌های قوانین قضائی موسی است.

از یاد نبریم که ایمان به خدای یکتا نیز در همین شمارهٔ محدود قوانین و فرامینی گنجانده شده که رهبران مذهبی ما دور آن‌ها مرز کشیده‌اند. بزرگ‌ترین و پر شکوه‌ترین اعجاز یهودیت پی بردن به وجود خدای یگانه و ایمان به اوست. انسانی که بنا به گفتهٔ تورا به خاطر داشتن عقل و فهمش نیروی فکری بیشتری از دیگر جانداران دارد، موجودیست مذهبی و در مذهبِ آدمی آن چه بیش از هر چیز دیگر مورد نظر قرار می‌گیرد اعتقاد به وجود یک قدرت برتر است. این قدرت از مرحلهٔ غارنشینی تا به امروز به صوَر و اشکال مختلف در آمده. زمانی عقاب و مار و تمساح و گربه بوده، زمانی به شکل درخت و گل و گیاه در آمده، زمانی به صورت شئ‌ای بی جان به نام بُت عرضه شده و در بیشتر زمان‌ها آدم قلدرِ خودرأی خودستائی بوده که با نفوذ خویش پیروانی از بهر خویش فراهم آورده و به نام

شاه و امپراتور و پیشوا و رهبر و پدر خوانده شده و از آدمیان دیگر هزارها و میلیون‌ها قربانی گرفته است. هر چند که این روال هنوز در دنیا رواج فراوان دارد امّا چند هزار سال پیش یهودیت کوشید تا با ایمان به برترین قدرتی که آفرینندهٔ کائنات و کهکشان‌ها و زمین و زمان است این بساط را برچیند و در عالم معنوی ایمان به خدائی را به وجود آورد که یگانه است و مظهر یگانگی انسان‌هاست.

پیداست زمانی که قرار شود شناخت خدا در میدانی معین و با فرامین و قوانینی محدود صورت پذیرد مقام پروردگار چنان اُفت می‌کند که خداوند به صورت یک فرد معمولی در می‌آید و به تقلید از گفتگوی خدا و موسی که بر پایهٔ اعجاز الهی است در داستان‌ها و احادیث عبارت «و خدا گفت» پیاپی تکرار می‌شود. خدای بزرگ نامرئی از آسمان‌ها به زمین کشانده می‌شود تا در حد یک انسان عادی قرار گیرد. به عبارت دیگر در میدان محدود فرامین همان کشش کهن به اعتقاد خدایان مرئی و ملموس ظاهر می‌شود و حال آن که اصل پایه در احکام موسی را در مورد پرستش خدای یکتا می‌توان چنین بیان کرد: «جهان و جهانیان آفریدهٔ برترین قدرت عالم‌اند. این آفریننده خدای یکتا و بی همتا است. پرستش او انسان را از اعتقاد به هر قدرت برتر دیگر بی نیاز می‌کند».

با ایمان عمیق به چنین آفریدگاریست که می‌توان رشتهٔ همبستگی با او را قلباً استوار کرد و خدا را با دیدی بهتر شناخت و نه آن که او را در زندان محصور قوانین به آن حد تنزل داد که با وی به داد و ستد پرداخت: «من این دینار را به آن نیازمند می‌دهم و تو نیاز مرا بر آور». آفریدگار، به عنوان برترین قدرت در هیبت قانون تجلّی می‌کند امّا نه هر قانونی، بلکه فقط قانون عادلانه که این گونه قانون مظهر عدل خداوندی است. قوم یهود و بسیاری دیگر از اقوام و ملل دیگر که در شمار خداپرستان بوده‌اند مصائب بسیار دیده‌اند و از کشتار آنان حمام‌های خون به پا شده. زیرا که بشر در وضع و اجرای قوانین عادلانه موفق نبوده است. انسان در شناختن خدا شکست خورده است. بهتر بگوئیم، یهودی به عنوان پیشوا و پرچمدار یکتاپرستی نتوانسته است خدا را به صورت مظهر وضع و اجرای قوانین عادلانه به دنیا بشناساند. او عبادت کرده و از خدای یکتا یاری طلبیده امّا «برترین قدرت» را نه خود به درستی شناخته و نه آن که او را به دیگران شناسانده. انسان یهودی در همان محدودهٔ ۶۱۳ قانون با سرگذشت خود دست و پنجه نرم کرده است. رسالت یهودیت آن بوده که وضع و اجرای قوانین عادلانه را در دنیا ترویج دهد و از این طریق عدل الهی را برقرار سازد و نه آن که خویشتن را در همان زندان محصور و محدود در امان نگه دارد و دیده به آسمان بدوزد. گزاف گویی نیست اگر گفته شود آن جاکه قانون ظالمانه حاکم است یهودیت در انجام رسالت خویش باز مانده است.

می‌دانیم که در طول دوران پراکندگی بر اثر نفوذ فرهنگ‌های حاکم مقام و مرتبهٔ زن یهودی با وجود نقش انکار ناپذیر او در حفظ یهودی نگهداشتنِ محیط خانه و خانواده به نحو بسیار تأثرآوری تنزل کرد. تا بدان حدّ که مردان در دعاهای خویش خدا را سپاس گفتند که زن آفریده نشده‌اند! این زوال و سقوط از آن روی بود که به فرامین صرفاً در قالب محدود آنها توجه می‌شد و هیچ گونه کوششی به کار نمی‌رفت که اصل بنیانی تورا در این زمینه شناخته شود. تورا، از دیدگاه قانون برای زن و مرد تساوی کامل قائل است. هر کجا فرمانی دربارهٔ مردان داده شده عین آن در مورد زنان نیز نقل گردیده است (دواریم ۲۲ و ۲۳ و لاویان ۱۸). در بسیاری از فرمان‌ها مردان موظف به حفظ حقوق و رفاه زندگی زنان هستند (دواریم ۲۰ و ۲۱ و ۲۴). به دختران آزادی کامل داده شده که در میان قبیلهٔ پدری خود با هر کس که بخواهند ازدواج کنند (اعداد ۳۶) به یاری چنین فرمان‌هائی است که می‌توان به یک اصل بنیانی مهم در تورا پی برد و آن این که «زن و مرد از نظر حقوقی مساوی‌اند» که این خود جوابگوی بسیاری از مسایل حاد و پیچیده مانند ارث و طلاق خواهد بود.

جالب آن است که با همهٔ تلاشی که طی قرون متوالی در به کار گرفتن فرمان‌ها به صورت لُغوی آن به کار رفته، تورا را اغلب پر از رمز و راز دانسته‌اند تا به آن جاکه با جمع و منهای حروف آن که در عبری بار عددی دارند پیشگوئی‌ها و پیش‌بینی‌ها کرده‌اند که این خود کاری بر خلاف اوامر تورا است. تورا برای یک گروه خاصی از عالمان نوشته نشده. تورا کتابی مردمی است و از راز و ابهام به دور است. با این همه نباید به خطا پنداشت که اصول اساسی آن را می‌توان به طور دلخواه تعیین کرد. این کار بزرگیست که انجام آن باید به عهدهٔ مجمعی از رجالِ دور از تعصّب مذهبی دین یهود باشد، کاری که تاکنون بدان توجه جدّی نشده و فشارهای ناشی از دوران پراکندگی آن را به سوی انحراف کشانده است.

حقیقت آن است که محدود کردن قوانین موسائی به یک شمارهٔ معین و بعد توجه بیش از حد به اجرای لغت به لغت آنها نتایج دردناکی برای یهودیت به بار آورده است. سخن ناروائی نخواهد بود اگر بگوئیم با این که دربارهٔ موسی و اسفار پنجگانه هزارها کتاب نوشته شده و تفاسیر و تعابیر فراوان عرضه گردیده هنوز دنیا به درستی به جوهر یهودیت پی نبرده و یهودیت همچنان ناشناخته مانده است. یهودیت در داخل زندان قوانین و فرامین خود که دیواری شبیه دیوار گتوها دارد نتوانسته خود را به جهانیان بشناساند. هنوز این «راه‌های زندگی» که برای برقراری یک جامعهٔ ایده‌آل به جهان ارائه شده آنچنان که باید معرفی نشده است.

تورا در مصاف «ایده‌آلیسم» و «رئالیسم» به ائتلاف اعجاب‌آوری دست می‌زند. از صوفیگری و خیالبافی و افکار و اعمال خرافی دور از عقل و ذهن به کلّی به دور است. شیاطین و اجنه و روز رستاخیز و ایده‌های واهی برای ظهور نجاتگران آینده در آن جائی ندارد. آن چه را هم طبیعی جلوه نمی‌کند در قالب داستان‌ها

می‌گنجاند تا فهم حقایق برای بردگان آزاد شده آسان‌تر باشد. در تورا، تنها خداست که نامرئی است. تمام مسائل دیگر که حیطه‌ای بسیار وسیع‌تر از ۶۱۳ فرمان دارند مربوط به زندگی فردی و اجتماعی آدمیان است. همه را می‌شود دید و لمس کرد و احساس کرد. روابط انسان‌ها در تمام ابعاد و زمینه‌ها مورد نظر است. ایده‌های دوردست شگفت‌آور در میان نیست. حتی برای مالکیت زمین و روابط کارگر و کارفرما دستوراتی دارد. دریغ است به جای آن که در پس این فرمان‌ها، به کشف و درک اصول اساسی تورا بپردازیم صرفاً در حدّ یک نوآموز ابتدائی فرمان‌ها و قانون‌های آن را در قالب‌های خشک منجمد می‌بینیم و از به‌کار بستن بسیاری از آن‌ها عاجز بمانیم.

یک یهودی می‌تواند بگوید چون فرمان قربانی کردن و سوزاندن گوسالهٔ مادهٔ قرمز به همراه چوب سرو در داخل اردوگاه (اعداد ۱۹) امریست که امروزه قابل اجرا نیست باید آن را به دست فراموشی سپرد و به جمع فرامین غیر قابل عمل افزود. این یهودی فرامین تورا در چارچوب معین و محدود می‌بینند. امّا آن یهودی که از همین دستور که دربارهٔ آن بحث‌ها شده به یک اصل مهمّ در قوانین دین یهود پی ببرد که می‌گوید: «پاکزدائی و ضد عفونی در محیط زیست خود را به هر وسیله که در زمان شما مقدور است از یاد مبر» تورا را عمیقاً و به درستی خواهد شناخت.

زمان آن در رسیده که تورا را از زندانی که ساخته و پرداخته دوران پراکندگی است نجات دهیم و اصول بنیانی آن را باز شناسیم. این اصول درخت‌هائی بارورند که میوه‌هائی فراوان در بردارند. فرامین تورا بر پایهٔ اصول اساسی آن محدود نیست. وسعتی نامحدود دارد؛ پهناور و گسترده و بی مرز است.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله پنجاه و نهم

۹۱ ـ شهید ... !

در این مقاله، مانند بسیاری مقالات دیگرم، اصولاً کاری به سیاست ندارم. امکان دارد، بنا بر اقتضای طبیعتِ اینگونه نوشتار ها، سر و ته این مقاله برخوردی با موضوع های روز بنماید و خواننده گمان ببرد مقاله دارد «سیاسی» میشود، ولی هر چه میخواهید فکر کنید، غرض من از نگارش این مقاله گرمی بازار شُهداست که نه تنها به اسرائیل و آمریکا صدمه میزند، بلکه زمین و زمان را به هم دوخته است و گویا همه جا صحبت از خودکشی های محافل و مجامع شُهداء و شهید پروریست. میخواهم لااقل بخودم بفهمانم که ریشهٔ این حرکت «سیاسی ـ دینی» از کجا سرچشمه میگیرد.[۱]

ما بارها به غنای زبان عربی اشاراتی نموده ایم؛ جالب است که در زبان عربی از ریشهٔ / ش هـ د / ده ها لغت با معانی مختلف ساخته شده، و ما میخواهیم به بررسی یکی از آنها که در عنوان آمده بپردازیم. ولی قبلاً برای کنجکاوان زبان لازم میدانم که با هم نگاهی گذرا به برخی از مشتقات این فعل بنمایيم. این یادآوری لازم می نماید که شهید شدن به معنای کشته شدن در راه دین و ایمان و خدا معنایی است مؤخر و «پس قرآنی»:

شَهِدَ: یعنی حاضر بودن، شهادت دادن (به معنای گواهی دادن)

شاهَدَ: یعنی دیدن، مشاهده کردن، شاهد (کاری یا موضوعی) بودن

أشْهَدَ / اِسْتَشْهَدَ: یعنی درخواست شهادت (به نفع یا به ضدکسی) کردن، شهادت آوردن، متوسل به شهادت شدن، (اُستُشْهِدَ یعنی کشته شدن در راه خدا)

تَشَهَّدَ: یعنی گفتن شهادت (از جمله نسخه لا الهَ إلا اللهُ و محمدٌ رَسولُ الله)

شاهِد (جمع: شُهُود، شواهد): شهادت، دیدار، نقل قول، انگشت سبابه.[۲]

شَهادَت (ج: شَهادات): شهادت، ورقهٔ تصدیق، پروانه (اجازه نامه)، کشته شدن در راه خدا، و نسخهٔ معروف: لا الهَ إلا اللهُ ...)

شَهید (ج: شهداءُ): مقدس، صفت ذاتی شاهد (بودن)؛ کسی که در راه خدا میمیرد (یا کشته میشود)، کسی که در جهاد بخاطر اسلام کشته میشود.

مَشْهَد (ج: مَشاهِد): منظره، دیدگاه، جای حاضر شدن مردم: قبر کسی که در راه خدا کشته شده است.[۳]

مَشْهود (ج: مشهودات): بزرگ، شکوهمند؛ کسی که نامش پاینده خواهد ماند؛ معروف، دانسته، معلوم.

شُهْد: عسل (شیرهٔ شیرین هر چیزی).[۴]

پس از مروری گذرا به این لیست، که البته برای هر کدام میتوان مثالهای فراوانی آورد ـــ به ویژه اینکه ادواتی و حروفی چون فی، علی، ب، ل، له و غیره همراه داشته باشند ـــ میخواهم روی واژه **شهید** تکیه کنم.

مرجع اصلی شهید، به معنای کشته شدن در راه خدا، تفاسیر قرآن و احادیث نبوی است (یعنی روایاتی که دیگران از زبان پیغمبر اسلام شنیده و ثبت کرده اند که ارزش آنها از آیات قرآن کمتر نیست. و تعداد این احادیث سر به صدها هزار گفت و شنود و روایات و حکایات میزند ـــ شیعیان و سُنیان در این مورد با هم اختلاف اساسی دارند و هر کدام را احادیث بخصوص، و گاهی ضد و نقیض، است).[۵]

آیات قرآنی که در این مورد به آنها اشاره میشود در واقع معنای اصلی **شهید** در آنها «کشته شدن در راه خدا» نیست، بلکه این معنی در تفاسیر این آیات پیدا میشود.[۶] این آیات، رویهمرفته، عبارتند از آیه ۱۴۰ از سورهٔ آل عمران، که در آنجا به معنای «گواه» آمده و مرحوم قمشه ای نیز آن را به همین معنی ترجمه کرده است. در واقع منظور اینست که خداوند و فرشتگان **شاهد و گواه** رفتار و کردار مؤمنین به دین هستند ـــ «شهید شده اید» در این آیه یعنی گواهی شده اید، یعنی مورد گواهی دیگران قرار گرفته اید.

اسلام شناس معروف، گُلدزیهر، معتقد است که در سراسر قرآن واژه **شهید** به همان معنای مذکور در بالا آمده و جنبه های مربوط به «قتل و انتحار» را بعد ها مفسرین به این آیات نسبت داده اند. دو آیه ای که در سوره آل عمران به مفسرین برای ساختن تفسیرهای «انتحاری» کمک میکند، آیات ۱۶۹ ـ ۱۷۰ است. ولی در این دو آیه نامی از واژه «شهید» برده نشده، منتها اشاره شده، آنهایی که در راه خدا کشته میشوند حیات جاودانی پر از ناز و نعمت در آخرت خواهند داشت. اینک دو آیه:

(آیه ۱۶۹): وَ لا تَحسَبنَ الّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ الله امواتاً بَل اَحیاءٌ عِندَ رَبِهِم یُرزَقونَ. (آیه ۱۷۰): فَرِحینَ بِما اتیهُمُ اللهُ مِن فضله وَیَستَبشِرونَ بِالذینَ لَم یَلحَقوا بِهِم مِن خَلفِهِم اَلا خوفٌ عَلیهِم وَلا هُم یَحزَنونَ.

ترجمهٔ مرحوم قمشه ای چنین است: البته نپدارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه زنده بحیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شاد مانند و به آن مؤمنان که هنوز بآنها پیوسته اند و بعداً در پی آنها براه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند.

ترجمهٔ شادروان قمشه ای، مانند بسیاری از ترجمه های ایشان از آیات قرآن، عاری از دقت است. در واقع این نوعی ترجمه مخلوط با تفسیر از شخصِ مترجم است. ایشان در این مورد گاهی نیز نسبت به ادیان دیگر، بخصوص پیروان دین یهود، تفسیرهای مغرضانه قاطی ترجمه نموده اند — و ما فعلاً کاری به این موضوع نداریم، و میخواهیم بگوییم در هیچکدام از آیات قرآن از «شهیدان راه خدا»، به عنوان افرادی که انتحار میکنند تا به لذات اخروی برسند، اثری وجود ندارد. اگر چنین میبود، به نظر من، پیروان این تز صلاح بر این میدیدند که زحمت را کم کرده و دشواری های این دنیا را پشت سر گذاشته با خشنودی رهسپار آن دنیا گردند، تا نه تنها مالک نعمات فراوان و زندگی جاودانی شوند، بلکه در کنار حوریان بالاترین لذت جسمانی نصیبشان گردد. ما می بینیم که چنین نیست!

در قرآن از سورهٔ بقره (سورهٔ دوم) گرفته تا سورهٔ عادیات (سورهٔ صدم) نزدیک به چهل مورد واژه شهید در جملات و عبارات مختلف آمده، ولی هیچکدام — تأکید میکنم — هیچکدام آنها معنی انتحار یا کشته شدن در راه خدا را نمیدهد. در تمام موارد صحبت بر سر گواه بودن، گواهی دادن و یا شاهد بودن به معنای witness و یا شهادت دادن به معنای testify است. اغلب چنین است: اللهُ شهیدٌ بینی و بینکم ... اللهُ شهیدٌ علی ما یفعلون ... اللهُ علی کل شیء شهیدٌ و الخ. کاربرد شهید در موارد عدیده، این واژه را به جایی رسانیده که شهید، به عنوان صفت ذاتی، اسمی از اَسماء خدا شده است. به عبارت دیگر، خداوند همهٔ رفتار و کردار مردم را زیر نظارت خود دارد و شاهد آنهاست، و صفت شهید (بر وزن فعیل، که در دستور زبان عربی اغلب یک صفت ذاتی و همیشگی است مانند شریف) متعلق به خداست. به همانگونه هم فرشتگان شاهدِ (یا شهید) رفتار و کردار مردمانند، و در آخرت بر له یا علیه آنان گواهی میدهند.

اما بعد ها بر اثر جنگ ها متعددی که از سوی مسلمین برای کشورگشایی انجام گرفت، شمار بسیاری حدیث از زبان پیغمبر تدوین گردید، تا آنان خود را در راه خدا و گرفتن اجر اخروی شهید کنند (به عبارت دیگر بکشتن بدهند). برای مثال، در حدیث آمده است که در جنگ بَدر (ماه مارس ۶۲۴ میلادی) یکی از انصار بنام عُمَیر بن الحُمام از دهان پیامبر شنید که هر کس در جنگ با کفار، رو در روی آنها — و نه پشت بر آنها — کشته بشود، چنین کشته ای بنام شهید (یعنی کسی که کشته شدن او را خدا و فرشتگان شاهد بوده اند) به بهشت خواهد رفت.

رزمنده ای دیگر بنام عَوف بن الحارث از پیغمبر می پرسد که رضایت خدا را چگونه میتواند جلب کند. پیغمبر جواب میدهد که زره خود را دور بیاندازد و در راه خدا شهید بشود — چنین نیز شد. در حدیث آمده که بهترین نوع مبارزه علیه کفار آنست که فرد مسلمان خود را آماده شهادت (کشتن) بکند و کشته بشود. چنین شهیدی، طبق حدیث نبوی، در حالیکه شمشیری بر کمر دارد همه با احترام با وی رفتار میکنند، به بهشت میرود و در آنجا هرچه دلش بخواهد به وی داده خواهد شد. مثلاً در بارهٔ مادری که خوشحال بود که سه پسرانش در در جنگ تُستر (سال ۶۴۱) شهید شدند. وقتی خبر شهادت آنان را به وی دادند، عکس العمل او چنین بود: «آیا آنها پشت به دشمن شهید شدند یا رو در روی دشمن؟» و خوشحال بود که بچه هایش مستقیماً به بهشت خواهند رفت. در خبر آمده که ابو قدامه شامی به نزد مادری آمد تا خبر کشته شدن پسرش را به وی بدهد. مادر پرسید: «آیا آمده ای بمن تبریک بگویی یا تسلیت؟ اگر شهید شده، بمن تبریک بگو!»

به مرور زمان از حکایات و روایات و احادیث کوهی از اوراق در تاریخ اسلام ساخته شده که تسلط بر آنها برای افراد معمولی غیر ممکن گردیده و سالها وقت میخواهد تا همهٔ آنها را مطالعه کنند و چیزی از آنها درک نمایند. در این اوراق همچنین داستانهای فراوانی از دلاوری های قهرمانان اسلامی بخورد مردم متعصب داده میشود. و بالاخره، خوردن شیر و عسل و تماس شهوت برانگیز با بدن حوریان و دریافت بسیاری از لذائذ موجب تشویق جوانان به کشته شدن در جنگ ها و سرعت بخشیدن به کشورگشایی اعراب میگردد.[۷]

روایت زیر جالب است. در حدیث نبوی آمده حضرت رسول

اکرم پیش بینی کرد که عضوی از اعضای بدن زید بن صوحان وارد بهشت خواهد شد. در یکی از جنگها بازوی زید بریده شد. اما زید، پس از رحلت پیغمبر، هنگامی که در جنگ جمل (سال ۶۵۶) در کنار حضرت علی می جنگید، بسختی زخمی گردید. دقایقی قبل از مرگش بانگ بر زد که بازویش را در آسمان بچشم دیده که از وی دعوت میکند به آسمان برود. در بارهٔ حمزه، عموی پیغمبر اسلام، داستانهای فراوانی از دلاوری های وی به ثبت رسیده است. او که در جنگ اُحُد (سال ۶۲۵) جان سپرد، بعد ها لقب «سید الشُهداء» به وی داده شد.[۸]

رویهمرفته اغلب فقهای درجه اول اسلام عمل انتحار را برای شهید شدن تقبیح کرده اند و در توجیه فتوای خود دلیل می آورند که در هیچ کجای قرآن چنین دستوری داده نشده است. تعداد کمی از فقها آیه ۵۴ از سورهٔ بقره را دلیل می آورند که در پاره ای شرایط انتحار یک عمل واجب است. در این آیه آمده است که حضرت موسی وقتی متوجه شد که بنی اسرائیل به گوساله پرستی مشغولند دستور داد که «خود را بکشند»: در قرآن نوشته شده «فَاقتلوا اَنفُسَکُم» که معنی دقیق آن معلوم نیست: آیا میگوید که «خود را بکشید» یا میگوید «یکدیگر را بکشید». در این مورد اختلاف نظر است. مرحوم قمشه ای در صیغه امر مینویسد: «... بکشتن یکدیگر تیغ بر کشید».[۹] فرض میکنیم که ترجمه نخست درست باشد، در این حال، دستور مذکور در این آیه ارتباط با «توبه» دارد و نه شهید شدن.

فقهای مخالفِ انتحار چنین فتوا میدهند: آنانی که انتحار میکنند به جهنم خواهند رفت.[۱۰] علامه بزرگ شیعی، محمد بن علی ابن بابویه (فوت ۹۹۱ میلادی) انتحار را از معاصی کبیره میداند.[۱۱] چند تن از فقهای معروف حنفی مذهب تأکید کرده اند، مسلمانی که انتحار کند تبدیل به کافر میشود و نباید برایش دعا خواند. یکی از مجتهدین دورهٔ ما بنام شیخ عبد الهادی پلازی، سرپرست جامعهٔ مسلمانان ایتالیا، ترور های انتحاری را بشدت تقبیح میکند.[۱۲]

امروز جای هیچ شک و شبهه نیست که یک جوان عرب مسلمان، با داشتن مقداری اختلال حواس و ضعف نفس، ایمان دارد که اگر بچه های ده دوازده ساله یهودی یا مسیحی را بکشد و خودش را با بمب انتحاری تیکه پاره کند خداوند با رضایت تام درِ بهشت را به روی او بازنموده و چند تا دختر خوشگل را تحویل وی میدهد تا عمر دارد از حوریان آن دنیا لذت ببرد و هر روز و هر ساعت روی مبارک انبیا و اولیا را ببیند و در کنار آنها بنشیند و خوش و بش بگوید.[۱۳] نگارنده گمان نمی برد که در آینده نزدیک در اینگونه روند فکری ضد انسانی تروریست های انتحاری تغییری حاصل گردد. هرنوع جنگ متعارفی و اعزام لشکر ها و ناوهای هواپیما بر و تانک های غول پیکر و سلاح های ویران کننده اثری چندان در تغییر فکر این دسته از بیماران «شهید پرست» نخواهند داشت.

ما به رأی العین می بینیم که قرائت یکی دو فقره از داستانهای شهدا در جنگ های صدر اسلام، و یا شنیدن چند حدیث هیجانِ بر انگیز از احادیث نبوی — که اغلب آنها سالها بعد هدفمندانه برای لشکر کشی و کشورگشایی ساخته و پرداخته شده اند — کافیست که جوانی را در حالات روانی تا سالم به شهادت هدایت کند. در آلمانِ «متمدن و با فرهنگ»، نازی ها موفق شدند مردم آن سرزمین را متقاعد نمایند که انسانهایِ «سامی نژاد» همسان با حیوانند و باید نابود گردند، و نتیجه این شستشوی مغزی را در هالاکاست دیدیم.

در خاور میانه ای که سنت شهید شدن بخش مهمی از ایده ئولوژی دینی تعدادی از مردم را تشکیل میدهد، فاصلهٔ میان بمب های انتحاری تا سلاحهای کشتار دستجمعی، یا بمب اتم، آنچنان که آقای رفسنجانی در موعظهٔ چهاردهم دسامبر ۲۰۰۱ وعده داده است، چندان زیاد نیست.[۱۴] دنیای متمدن اگر میخواهد تمدن و فرهنگ بشری را سالم نگاه دارد، باید خود را برای رویارویی با چنین وضعی اسفناک در قرن بیست و یکم آماده کند، و تا دیر نشده پاسخی مناسب برای جلوگیری از یک فاجعه ویران کننده جهانی بیابد.

---

۱ در مورد مباحث سیاسی و نیز در مورد تکنیک شهید سازی گروه های تروریست مقالات خوبی منتشر شده است. از جمله نک به مقالات آقای داریوش فاخری در چشم انداز شمارهٔ ۸۴ (لس آنجلس، دسامبر ۲۰۰۱) و در ایرانشهر شمارهٔ ۱۲۰ (لس آنجلس، ۲۸ دسامبر ۲۰۰۱)؛ یدیعوت احرونوت (تل آویو، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱) و ترجمهٔ آن توسط آقای راب یدیدیا اذراحیان در پیام شمارهٔ ۳۵۰ (نیویورک، ۴ ژانویه ۲۰۰۲).

۲ این انگشت را همچنین «انگشت سبابه» خوانند. سایر انگشت ها عبارتند از انگشت شست (ابهام)، انگشت سوم بنام میانه (وسطی)، چهارم انگشت بنصر (در تلفظ benser) و انگشت کوچک (خنصر، درتلفظ khenser).

۳ در کشور اسرائیل چند ده و مکان بنام «مشهد» وجود دارند. برای

نمونه دهکدهٔ مشهد که در نزدیکی های شهر ناصره کنار جادهٔ ناصره به طبریه قرار دارد. جالب اینست که آن شهید که در مقبره خفته و جایش مشهد نام گرفته کسی نیست جز یونای نبی. اعراب آن مقبره را که در داخل مسجد قرار گرفته بنام «النبی یونس» میخوانند. یهودیان این جایگاه را نیز مقدس میدانند و به زیارتش میروند. در ایران به جز شهر مشهد که مقبرهٔ امام هشتم، امام رضا، در آنجاست، قریب بیست جای دیگر به همین نام خوانده میشوند که برای خوانندگان ما جالب ترین آنها «مشهد مادر سلیمان» است که در دشت مرغاب قرار دارد. مقصود از «سلیمان» همان حضرت سلیمان بن داود است که گاهی در ادبیات مکتوب جغرافی نویسان بنام «مشهد اُم النبی» آمده است.

۴ امکان دارد که این واژه ارتباطی با ریشهٔ مورد بحث نداشته باشد.

۵ یکی از دانشمندان بنام و کم نظیر علم حدیث استادِ من پروفسور مئیر کیستِر (متولد لهستان ۱۹۱۴)، استاد علوم عربی و اسلام دانشگاه عبری اورشلیم است که بار ها، قبل از انقلاب اسلامی، به ایران دعوت شده و در دانشگاه تهران در امور تخصصی خود سخنرانی مینمود. در نگارش این مقاله از گفتارهای ایشان در مجالس و محافل مختلف سود برده ام.

۶ پروفسور ایتان کولبرگ (متولد تل آویو، ۱۹۴۳)، دانشجوی سابق من در دانشگاه عبری اورشلیم، از دانشمندان معروف جهانی در امور مربوط به شیعه است. قرائت مقالهٔ فاضلانه ایشان تحت عنوان shahīd (و کتابنامهٔ مفید آن) در دانشنامه اسلام برای آنانی که، مانند نگارنده این سطور، میخواهند اطلاعات مفید و جامعی در این مورد کسب کنند ضروریست. ضمناً یادآوری این نکته لازم مینماید که تحقیق علمی در بارهٔ «شهید / شهداء» در اسلام، از نظر کمیت و کیفیت، هنوز ناقص مانده و به پای انبوه نوشتار های علمی در همین مورد در یهودیت و مسیحیت نمیرسد. شاید بی مورد نباشد اشاره شود که رویهمرفته یهودیان اروپا، در جریان تاریخ دو هزار سال اخیر، مسأله شهادت קידוש השם را بیش از یهودیان مشرق زمین جدی میگرفته اند.

۷ در مورد زنان موضوع شهادت مسأله برانگیز است، لهذا احادیث نبوی و امامی در بارهٔ آنان کم است. زنی که خود را در راه اسلام شهید کند احتمالاً با پاک شدن گناهانش به بهشت خواهد رفت، ولی در آنجا از لذائذ جسمانی، مشابه آنچه مردان خواهند داشت، خبری نیست.

۸ سالها بعد لقب سید الشهداء از سوی شیعیان به نوه پیغمبر، حضرت امام حسین بن علی، داده شد که در صحرای کربلا توسط سربازان یزید کشته شد (اکتبر ۶۸۰).

۹ مشاهده گوساله پرستی موجب شد که حضرت موسی دستور کشتن تعدادی از گوساله پرستان را بدهد، ولی آیه قرآنی با آنچه در توراة (کتاب خروج، باب ۳۲، آیات ۲۸ و ۲۹) آمده همخوانی دقیق ندارد.

۱۰ در مورد مبحث «انتحار» در اسلام، رک به مقالهٔ جامع روزنطال زیر عنوان intiḥār در دانشنامه اسلام.

۱۱ رک به ابو جعفر محمد بن علی ابن بابویه، **من لا یحضره الفقیه**، نجف ۱۳۷۲ هجری قمری (۱۹۷۸)، جلد سوم، ص ۳۷۹، جلد چهارم، ص ۲۹ .

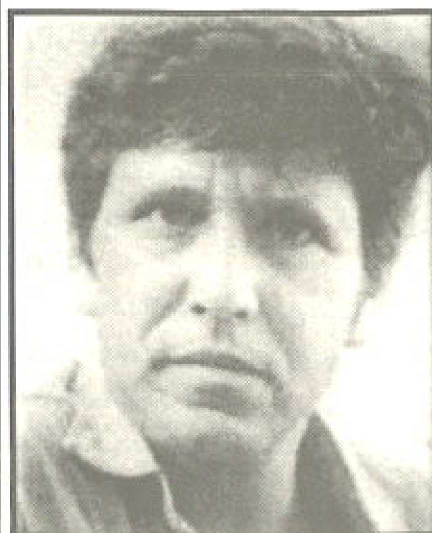
۱۲ وی همچنین با آوردن دلایل تاریخی اورشلیم را از آن یهودیان میداند.

۱۳ جای تأسف و خجالت است که این عده از مردم شغلی چنین اهانت آور و مستهجن برای خدا تعیین نموده اند.

۱۴ چنین اظهارات را نباید شوخی دانست. تهدیدات هیتلر نقاش را نادیده گرفتند و بعدها تاوانش را دادند. همچنین نک به مقالهٔ عوزی بنزیمن در روزنامهٔ هآرتص (تل آویو، ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱).

اموس آز Oz Amos

نوشتهٔ: کامران حییمیان



یکی از مبتکرترین و پویاترین نویسندگان معاصر ایسرائل است. در دههٔ شصت پیشرو سبک نوین رئالیسم ادبی بود. عموس آز جدا از نویسنده بودنش، یک روشن فکر و روزنامه نگار برجسته با تمایلات سیاسی چپ‌گرایانه است. او تا به حال دهها مقاله نوشته و دربارهٔ مسایل سیاسی در اکثر رسانه‌های ارتباط جمعی مصاحبه کرده است.

آز در سال ۱۹۳۹ در یروشالییم در خانواده‌ای اهل کتاب و تحقیق به دنیا آمد. اعضای خانواده‌اش صیونیست‌هایی بودند که در اوایل سال‌های سی از روسیه و لهستان به ایسرائل مهاجرت کرده بودند. پس از فوت مادرش و ازدواج مجدد پدرش در سال ۱۹۵۴، عموس ۱۵ ساله بر ضد پدرش طغیان کرد و خانه را به قصد کیبوتص ترک گفت. در آن جا تحصیلات متوسطه‌اش را تکمیل کرد. پس از پایان خدمت سربازی برای کار در مزارع پنبه به کیبوتص بازگشت.

اولین کارهای ادبیش در فصل نامه‌ای پیشگام به نام «رنگین کمان» انتشار یافت. در همین ایام با شموئل یوسف اگنون برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل آشنا شد که تأثیر قابل توجهی بر سبک نگارشش به جاگذاشت. پس از آن از سوی کیبوتص برای تحصیل ادبیات و فلسفه به دانشگاه عبری یروشالییم فرستاده شد. بسیاری از داستان‌هایش یا در کیبوتص و یا در یروشالییم رخ می‌دهند که مجموع آن‌ها مدل کوچکی از جامعهٔ ایسرائل را عرضه می‌کند.

آز تا بیست و پنج سال بعد از آن وقتش را بین نویسندگی، کشاورزی و تدریس در دبیرستان کیبوتص تقسیم کرد. به عنوان یک سرباز ذخیره و تانکیست در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ در جبههٔ صحرای سینا و در جنگ یوم کیپور ۱۹۷۳ در بلندی‌های جولان جنگید.

اولین کتابش به نام «روزه شغال» در سال ۱۹۶۵ به انتشار رسید که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه بود. یکی از معروف‌ترین کتاب‌هایش «میکائیل من»، ترس‌ها و توهمات یک زن جوان ساکن یروشالییم در حوالی روزهای جنگ شش روزه را به تصویر می‌کشد که بر اساس آن فیلم زیبایی هم ساخته شده است.

آز در بخشی از داستان‌هایش به موضوع یهودی ستیزی و فاجعهٔ هالاکاست پرداخته است. داستان «تا مرگ» سرشار از یهودی ستیزی است و «لمس آب، لمس باد» زندگی دو بازمانده اردوگاه‌های مرگ که در کیبوتص با هم آشنا شده و عاشق یکدیگر می‌شوند را توصیف می‌کند. یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌های آز **جعبهٔ سیاه** نام دارد که مهم‌ترین جایزهٔ ادبی فرانسه را به عنوان بهترین کتاب خارجی سال ۱۹۸۷ از آن خود کرد.

از کتاب‌های اخیرش می‌توان از رمان «شرط سوم» یا «فیصا» چاپ ۱۹۹۱، «نامش را شب مگذار» چاپ ۱۹۹۴، «پلنگ در زیرزمین» چاپ ۱۹۹۵ که داستان کوتاهی است در مورد آخرین روزهای حکومت بریتانیا در یروشالییم. «داستان آغاز می‌شود» مجموعه مقالات ادبی که با عشق و علاقه دربارهٔ دو نویسندهٔ معروف و بررسی این که چرا و چطور برخی از داستان‌هایش را چنان که



هست آغاز کرده‌اند نام برد.

یکی از کتاب‌های دیگرش «همه آرزوها، اندیشه‌هایی دربارهٔ هویت ایسرائلی» چاپ ۱۹۹۸ مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های اوست در مورد صلح و جامعهٔ مدرن ایسرائل. «همان دریا» چاپ ۱۹۹۹ آخرین کتاب منتشر شده اوست که هیچ شباهتی با کتاب‌های دیگرش ندارد و روند خاصی را در خط داستانی دنبال نمی‌کند.

آز از جنگ شش روزه تا به حال مقالات بی شماری در ارتباط با ستیز اعراب و ایسرائل نوشته است و به عنوان یکی از مبارزان صلح شخصیت شناخته شده‌ای در سراسر جهان است و کتاب‌هایش در این زمینه نیز به زبان‌های زیادی ترجمه شده و برایش جوایزی به ارمغان آورده‌اند. از جمله جایزه فرید نسپرس که یکی از معروف‌ترین جوایز صلح بین‌المللی است و توسط صدراعظم وقت آلمان در سال ۱۹۹۲ به او اهدا شد و همینطور لژیون د آنور که در سال ۱۹۹۷ توسط ژاک شیراک رییس جمهوری فرانسه به او تفویض شد و شاید از همه مهم‌تر جایزهٔ ایسرائل در رشتهٔ ادبیات که آن را در پنجاهمین سالگرد استقلال دریافت کرده است و جوایز و دکترای افتخاری از دانشگاه‌های اقصی نقاط جهان. اکثر کتاب‌های عموس آز

تا به حال به زبان‌های مختلف از جمله عربی، ژاپنی و حتی چینی ترجمه شده است.

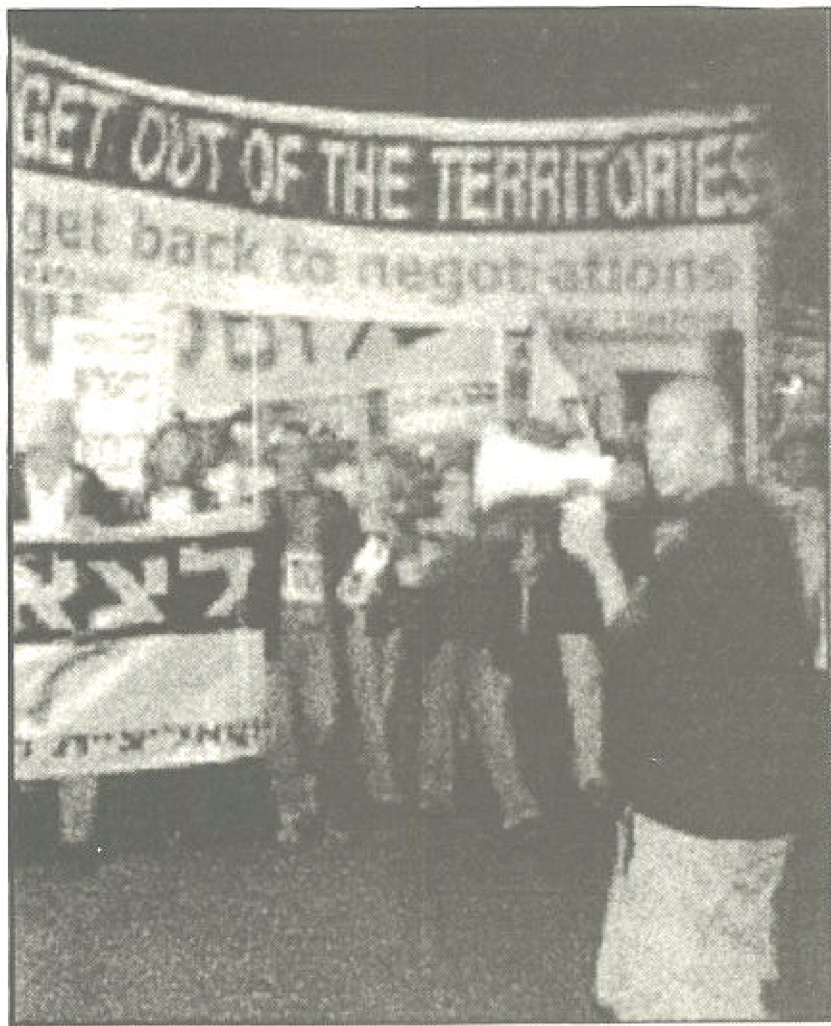
عموس آز سال‌هاست که در شهر کوچکی به نام آراد در کنار صحرای نگو زندگی می‌کند و وقتش را بین نوشتن، تدریس در دانشگاه بن گوریون و فعالیت‌های سیاسی تقسیم می‌کند. او یکی از اعضای اصلی آکادمی زبان عبری است.

آز می‌گوید: دلم می‌خواهد کوتاه بنویسم چون در سن ٦٠ سالگی نمی‌دانم چقدر زمان برایم مانده است. من واقعاً دنبال راهی می‌کردم که دوباره مختصر و مفید بنویسم، و همیشه می‌خواهم که کارم با کارهای قبلیم متفاوت باشد. من موقع نوشتن به سبک یا بایدها فکر نمی‌کنم، من فکر می‌کنم آن چه را که می‌بنیم و می‌شنوم چگونه روی کاغذ بیاورم.

فراموشی هدف

نوشتهٔ: اموس آز
برگردان: کامران خیمیان

از کتاب: «همهٔ آرزوها، اندیشه‌هایی دربارهٔ هویت ایسرائلی» چاپ ۱۹۹۸، انتشارکتر، از میان سخنرانی‌های ای‌مُص آز در سال ۱۹۹۰



تظاهرات اخیر در تل آویو برای هواداری از صلح و بازگشت به مذاکرات

نقل می‌کنند که پادشاهی بود که همسرش را بی اندازه دوست داشت؛ آنقدر که وقتی دار فانی را وداع گفت، همه کارهایش را کنار گذاشت و بزرگ‌ترین معماران و بنایان را مأمور کرد تا در اطراف تابوت همسرش با شکوه‌ترین قصر دنیا را بنا کنند، تا نامش جاویدان بماند. بالاخره بعد از هفت سال کار ساختمان قصر به پایان رسید و پادشاه برای اولین بار به دیدار آن آمد. قوس‌های حیرت‌انگیز، گنبدهای زیبا، دیوارهای پهن، پنجره‌های با شکوه و فریبنده را دید و در آن میان یک جسم ناپسند مانند لکه‌ای سیاه و کوچک ایستاده بود، پادشاه گفت: «این دیگر چیست؟ این را از این جا خارج کنید». این همان تابوت همسرش بود که به خاطرش تمام این قصر را ساخته بود. این قصه را به قصد ترساندن یا افسرده کردن شما نگفتم، آن را نقل کردم برای بیان دو واقعیت، به عقیدهٔ من می‌توان به راحتی گفت که در طول نود تا صد سال گذشته یکی از حیرت‌انگیز‌ترین بنیان‌های قرن بیستم در این جا پایه گذاری شده است. وقتی می‌گویم یکی از حیرت‌انگیز‌ترین به عنوان کسی حرف می‌زنم که تمام ترک‌ها و زشتی‌ها، شکست‌ها و فصاحت‌ها و فساد و انحطاط را می‌بیند و با تمام این‌ها می‌گویم: یکی از حیرت‌انگیزترین در قرن حاضر تقریباً همه از هیچ. چنان که ش. شالوم نوشته است:

خوشا به حالم که سعادت دیدن افتادن این بذر را داشتم
از دست گروهی گرسنهٔ بی نام و فرزندان بی سایه
و این جا بذرها ثمر دادند و کشور ایسرائل برخاست

این واقعه در زمان ما و والدینمان روی داده است. گروه کوچکی از فرزندان بی سایه ده‌ها سال قبل این جا ساکن شدند و هر چه این جا هست هر شاخه، هر جاده و هر کشتزار همه از همان بذر به ثمر رسیده است و این حادثه در یک چشم بر هم زدن از دید تاریخ بشری و از دید یهودیت روی داده است. این بنیادی است که هیچ مثل و مانندی ندارد نه از لحاظ سرعت برپایی و نه از لحاظ موفقیت. از میان

هفتاد تا هفتاد و پنج کشوری که پس از جنگ جهانی دوم پایه‌گذاری شدند، به نظرم هیچ یک مانند ایسرائل موفق نبوده است. من این را به شما می‌گویم به عنوان کسی که از مداحی بسیار دور است. اگر موجودیت امروز را با رؤیاهای صیونیست‌های اصیل مقایسه کنیم مأیوس می‌شویم: آرزوی ما این نبود.

ولی اگر کشورمان را با کشورهای دیگر جهان مقایسه کنیم با وجود همه شکاف‌ها و کاستی‌ها از بنیادش شرمسار و خجل نخواهیم شد. ولی ما رفته رفته در خطر فراموشی هدف هستیم به خاطر شور و التهاب دستاوردهای‌مان، به واسطهٔ غبار جنگ‌ها، به خاطر رنج‌ها و خستگی‌ها، به خاطر یأس‌ها و به خاطر اشتیاق قابل درک و انسانی غرق شدن در مسایل فردی، ما با خطر فراموشی هدف رو به رو هستیم.

در گفتگوی بین ایسرائلی و منتقد، منتقد می‌پرسد: چرا شما یهودی‌ها به سرزمین ایسرائل آمده‌اید؟ ایسرائلی جواب می‌دهد: آمده‌ایم تا فراموش کنیم. منتقد می‌پرسد: چه چیز را فراموش کنید؟ ایسرائلی می‌گوید: فراموش کرده‌ام.

من این طرز فکر را می‌پذیرم که برای فراموش کردن هم آمده‌ایم، ولی وای به حالمان اگر لحظه‌ای فراموش کنیم که آمده‌ایم تا فراموش کنیم.

از ورای غبار جدال بین چپ و راست، دین و سیاست، نقطه نظرهای مختلف در مورد امنیت، مرزهای متفاوت، سؤال اصلی این است: ما این جا چه می‌خواهیم و چه می‌توانیم بکنیم؟ و در صدر همه: چه می‌خواهیم و می‌توانیم باشیم؟

جوابش آسان نیست. آسان نیست بدین دلیل که صیونیسم از ابتدای بنیادش نام خانوادگی بوده و نه نام. هر چه زودتر این را بپذیریم، خود را زودتر از دست سکته قلبی و زخم معده خلاص کرده‌ایم. صیونیسم از آغاز نام خانوادگی بوده. مردم مختلف سرودند:

«آمدیم به سرزمین‌مان تا آن را بسازیم و ساخته شویم».



کیبوتصی در ایسرائل

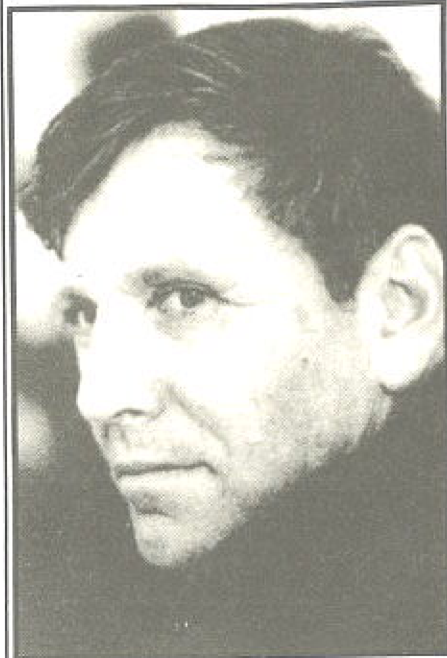
و منظورشان برنامه‌هایی با سرفصل‌های متمایز و متفاوت بود.

کسانی بودند که آمدند چون در قلبشان رؤیای بازسازی دوران پادشاهی داود و سلیمان بود، شاید با عباهای دوران پدران و یا خیال چوپان‌ها در بین کوه‌ها. کسانی بودند که نه برای بازسازی سلطنت داود و سلیمان بلکه بالعکس برای تحقق رسوم انسان دوستی یهودیت آمدند، یعنی بنیاد جامعه‌ای دارای تشکیلات اجتماعی برای دستگیری بینوایان، نوعی سوسیال دمکرات غربی، که در مرکز آن آسودگی، پیشرفت و آزادی فردی قرار داشت.

و کسانی بودند که به خاطر تحقق رؤیای مبهم ساختن یک بهشت مارکسیستی آمدند. در گذشته نه چندان دور در گوشه و کنار کیبوتص کسانی بودند که در خفا فکر می‌کردند که یک روز استالین برای دیدار خواهد آمد و آن‌ها او را دور کیبوتص خواهند گرداند و به او طویله و مرغدانی و پرورشگاه را نشان خواهند داد و در شب او را به ناهار خوری و به نشستی نه ساعته درباره مارکسیسم - لنینیسم خواهند برد و برای یک بار هم که شده معنای واقعی مارکسیسم لنینیسم را به او یاد خواهند داد، چون آن‌ها آن را بهتر از او می‌دانند و استالین طرف‌های سحر از جایش بلند خواهد شد و به زبان روسی آبداری خواهد گفت: «شما یهودی‌ها، چه می‌شود کرد سوسیالیسم را این جا بهتر از ما در روسیه به اجرا در آورده‌اید» و آنها از خوشی خواهند مرد. در فاصله چند کیلومتری از رؤیای مارکسیستی فرضاً در نهر یا هدار هکرمل: یهودی‌های آلمان، اطریش یا بوداپست بودند که رؤیایشان بنای کپی حکومت قیصر فرانتس ژوزف بود، با آرامش و سرسبزی و آداب معاشرت: هر دیرکتور و فراودکتر، با سکوت کامل بین ساعت دو تا چهار بعد از ظهر و مقدار زیادی کرم باوریا.

و کسانی بودند که برای نشستن و با فروتنی انتظار ماشیح را کشیدن آمدند. و کسانی بودند که نه برای انتظار ماشیح کشیدن آمدند، بلکه برای کشیدن او و وادار کردنش به آمدن، چه بخواهد، چه نخواهد.

مانند بهترین خانواده‌ها، هر عضو خانواده به سمت دیگری می‌کشد، و در خانوادهٔ صیونیسم کم نیستند کسانی که از فامیلی با دیگران خجالت می‌کشند. من تردید نمی‌کنم که بگویم که در خانوادهٔ صیونیسم کسانی



هستند که می‌خواهند مرا مطرود از خانواده ببینند، چون من در نظرشان خائن، چپ‌گرا، بازنده و باعث سرافکندگی خانواده‌ام، همان طور که در خانواده صیونیسم کسانی هستند که من از فامیل بودنشان شرم دارم و هر روز باعث می‌شوند که بخواهم از خجالت خودم را زنده به گور کنم.

چاره‌ای نداریم جز این که دندان روی جگر بگذاریم و این واقعیت را بپذیریم که دست تقدیر در طی صدها سال اخیر قوم یهود را تبدیل به قومی متنوع، چندگانه، هزار چهره با راه‌ها و رؤیاهای متفاوت کرده است. تنوع قوم یهود، تنوع صیونیسم را شکل داده. صیونیسم زمین داریم، که من آن را می‌پذیرم ولی انحصاری بودنش را نه. من حاضر به قبول هیچ عقیده‌ای نیستم که بگوید: چیزی که زمین نیست - صیونیسم نیست یا صیونیسم درجهٔ دو است.

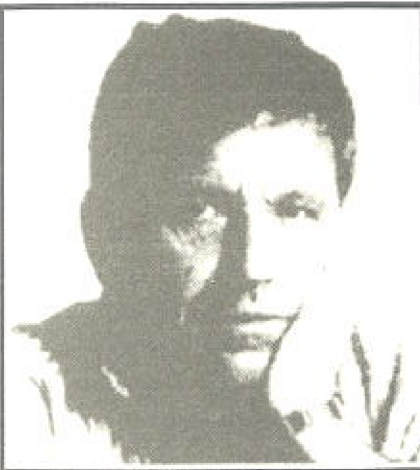
صیونیسمی داریم که بدون کنیسا هیچ دلیلی برای وجود خود نمی‌یابد و صیونیسمی داریم که با کنیسا وجود خود را بی معنا می‌پندارد. بگذریم از انواع و اقسام کنیساها که برخی از آن‌ها اگر می‌توانستند دیگران را کنار می‌زدند یا به کلّی پاکشان می‌کردند. صیونیسمی داریم که بدون آرامگاه پدران در خبرون و بدون شهر شخم دلیلی برای وجود ندارد و دیگری که دلیل خاصی در آن نمی‌یابد چون فکر می‌کند که سلطه بر قوم دیگر ما را تباه و فاسد می‌کند، و رشد آیین‌های پرستشی در فرهنگ ایسرائل باعث انحطاط آن می‌شود. چاره‌ای نداریم جز دندان قروچه رفتن و پذیرفتن تنوع و چندگانگی و باید آن را به عنوان یک داده بپذیریم، چون حقیقت همین است.

بزرگی بنیانگذاران صیونیسم فقط در این نبود که بر ضد واقعیت قیام کردند و آن را تغییر دادند بلکه با وجود همه شور و شوق و سرکشی‌هایشان همیشه احترام عمیقی برای واقعیت قائل بودند. این پیچیدگی، میل و اشتیاق شدید به تغییر آن چه قابل تغییر است و با این حال محترم شمردن واقعیت، از دید من طرز برخورد انسانی قابل ستایشی است. کسی که واقعیت را آن چنان که هست می‌پذیرد و کاملاً تسلیمش می‌شود، آدمی بی اراده، مطیع و تسلیم سرنوشت است که در اکثر مواقع شدیداً محافظه‌کار است. آدمی که هرگز کار با ارزشی نمی‌کند.

بر خلاف او، کسی که فکر می‌کند که فقط کافی است بخواهد و واقعیت به او تعظیم خواهد کرد، آدمی که تنها استدلال او در بحث‌های سیاسی یا شخصی، حرفه‌ای یا خانوادگی، «دلم می‌خواهد» یا «حق مسلم من است» یا «سزاوارش هستم» باشد چنین آدمی خطرناک و اغلب مخرب است.

تنوع، تفاوت و چندگانگی قوم ایسرائل بالقوه برکت بزرگی است. کسی که از بیرون به ایسرائل نگاه می‌کند ممکن است برج بابل را پیش نظرش مجسم کند: غیر ممکن است دو یهودی را پیدا کنی که با هم اتفاق نظر داشته باشند.

در واقع کشور ایسرائل نه قوم است، نه کشور و نه جامعه، بلکه مجموعه‌ای از استدلال‌هاست. حدود شش میلیون نفر جمعیت دارد که چهار میلیون و هفتصد هزار نفرشان یهودی و الباقی شهروندان عربی هستند، شش میلیون نخست‌وزیر، اگر نگوییم



شش میلیون نبی و نجات دهنده و هر کدام با فرمولی شخصی برای نجات و رستگاری در سه حرکت. آدم سرگیجه می‌گیرد، ظاهراً این چند دستگی و انشعاب فاجعه آمیز است. ظاهراً ما هیچ کاری نمی‌کنیم جز یکدیگر را زنده زنده خوردن. این جورها هم نیست. ما تقریباً نصف روز این کار را می‌کنیم نه تمام روز، ما جز این، کارهای دیگری هم می‌کنیم.

اگر از من بپرسید چگونه است که این برج بابل نیفتاد در حالی که هر اسب صیونی آن را از سویی می‌کشید، و هر صاحب نظری برنامه دیگری داشت و هر زیر گروهی دستورالعمل دیگری برای خود داشت در مورد این که چگونه سرزمینمان را بسازیم و کجا بسازیم و با چه مصالحی، و با دشمنانمان چه کنیم و با دستانمان و با اقتصادمان. چطور این برج نیفتاد؟ جواب این است که دیدن اختلاف‌ها و افتراق‌ها کار ساده‌ای است. این اتحاد و همبستگی وجود دارد و می‌توان آن را به سادگی با یک خط از شعری قدیمی بیان کرد:

«در سرزمین آرزوهای پدرانمان همه آرزوهای‌مان را برآورده خواهیم کرد».

واضح است که همه آرزوها را نمی‌توان برآورده کرد، در وهله اول چون هرگز عملی نیست. بهترین راه نگهداری کمال آرزو آن است که سعی کنیم برآورده‌اش نکنیم. جنبش صیونیسم رؤیایی است که به حقیقت پیوسته و مانند ازدواج و بزرگ کردن بچه‌ها، کتاب نوشتن، شخم زدن، خانه ساختن یا تحصیل

کردن وقتی که به حقیقت پیوست همیشه شکوه و جلال کمتری نسبت به زمانی دارد که تنها یک رؤیا بود.

کسی که به آرزوهایش عشق می‌ورزد بهتر است آنها را به حقیقت نرساند. کسی که برای تحقق آرزوهایش تلاش می‌کند بهتر است بداند که بهای آن گذشت و مصالحه است و من تنها از مصالحه بین اعراب و اسرائیل حرف نمی‌زنم یا مصالحه دربارهٔ مرزها، منظورم مصالحه با حقیقت است و با اجبار، مصالحه با دیگران از درون خانه و از بیرون آن. از آن جا که آرزوهای متفاوت صیونیسم گاهی یکدیگر را نقض می‌کردند، یکی چنین خواست و دیگری چنان، نوعی مصالحه به وجود آمده که هیچ یک از آرزومندان را خوشحال نمی‌کند.

بنیانی را که ده معمار متفاوت ساخته‌اند، من چنان که هست دوست دارم. من نمی‌دانم تا چه حد زیباست؟ سرزمین‌های زیباتری هم وجود دارد، ولی آن را دوست دارم؛ هم بحران‌ها و هم زشتی‌هایش را، چون در این بحران‌ها چیزی بسیار پویا و سازنده هست. در این جا سرزمین آرزوهای پدرانمان همه شاخه‌های صیونیسم، چپ‌گرا و راست‌گرا، مذهبی و غیر مذهبی، همه آن‌هایی که بدین جا آمدند، در یک مورد به توافق رسیدند که آرزوهای یهودیان به عنوان جمع هر چه باشد، فقط این جاست که می‌توان تحققشان داد. آن جا در گالوت، یهودیان قادر به تحقق هیچ چیز به عنوان جامعه نبودند.

بنابراین فراوانی، تنوع، چند دستگی، مردم با ایمان و بی ایمان، ماکسیمالیست‌ها و مینیمالیست‌ها، کسانی که فرهنگ اسرائیل را به گونه‌های متفاوت تعبیر می‌کنند، کسانی که ایده‌آل‌های اجتماعی‌شان متضاد یکدیگرند، همه می‌توانند بالقوه یکدیگر را بارورتر کنند.

زمینهٔ رشد فرهنگ چنین است که می‌تواند مخصوصاً در جایی که تضادها، تنش‌ها، تفاوت‌ها و بیگانگی‌ها با هم برخورد می‌کنند شکوفاتر شود. کسی که فقط ظاهر قضایا را می‌بیند و فکر می‌کند که این تنش‌ها و تفاوت‌ها نفرین و لعنت هستند، که باید هر چه زودتر با هم یکی شد، بهتر است در این نکته تأمل کند که در تنش‌هایمان، تضادهای‌مان و مجادله‌های‌مان قدرت بیشتری هست تا پیروی کورکورانه و متحد مردم سوریه یا عراق، به ستون سه، به استقبال نابودی، به صدای طبل یک طبل زن. چه خوب است که اسرائلی‌ها قومی نیستند که به ستون سه شوند و با ریتم طبل کسی رژه بروند، بلکه قومی که لحظه‌ای تأمل کرده، می‌اندیشد و می‌گوید: صبر کن ببینم، این چرا برای من طبل می‌زند. اولاً من عمویش را می‌شناسم، پس لازم نکرده برای من طبل بزند. ثانیاً پسر عمویش هم کلاس من بود و چنان مالی هم نبود، پس او فکر می‌کند که کیست؟ و ثالثاً حالا چرا طبل، من ویلن را ترجیح می‌دهم و رابعاً من به ستون سه راه برو نیستم. این‌ها ضعف نیستند، بلکه منبع قدرتمان در حال حاضر و شاید هسته نوسازی فرهنگی این جامعه باشند. یهودیان، مابین هفتاد و دو ملت پخش بودند، از هر طعمی چشیده‌اند. مگر نه این که مابین ما کسی نیست که عشق شکست خورده‌ای با فرهنگی دیگر نداشته باشد. یا این که دلتنگی‌های شدیدی برای دنیایی که او یا والدینش از آن جا آمده‌اند دارد یا برعکس، بسیار خشمگین است و هرگز فرهنگی را که از آن آمده نمی‌بخشد یا هر دو این‌ها. هم خشمگین است و هم دلتنگ. و با همه این‌ها هدف چیست؟ وقتی می‌گوییم هدف حرف جدال برانگیزی می‌زنیم. مگر نه این که توافقی روی هدف نداریم. از دید من هدف تنها نگهداری گذشته درخشان قوم اسرائل نیست. این جا نیامده‌ایم تا موزه تاریخ یهود بسازیم، شیشه‌ها را برق بیندازیم و به فرزندانمان نشان دهیم: ببینید چه میراث با عظمتی برایمان گذاشته‌اند.

مقصود یا هدف ما فقط بازسازی بخشی از گذشته نیست و نباید باشد. بازسازی سلطنت داود و سلیمان، یا باز سازی شهرک‌های یهودی نشین در گالوت، یا بازسازی دیوار و قلعه. هدف نهایی جنبش صیونیسم آزاد کردن نیروهای خلاقه‌ای است که در اسرائل‌ها به صورت فردی یا جمعی به عنوان یک قوم وجود دارد. آیا این هدف موفق می‌شود؟ شکست می‌خورد؟ بر خلاف شکست‌ها موفق می‌شود؟ بر خلاف موفقیت‌ها شکست می‌خورد؟ این پرسش‌ها هم چنان باز است.

آشنایی با شماری از آهنگسازان بزرگ ایسرائل

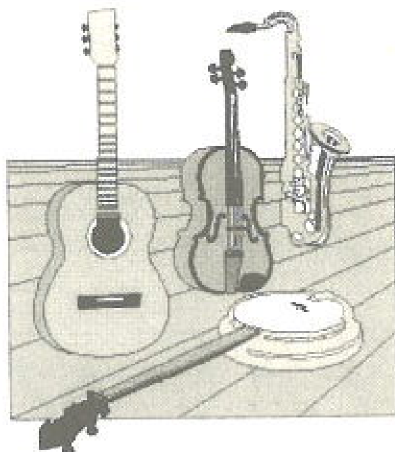
به قلم: ادوارد آیزن
برگردان و تدوین: پیمان اخلاقی

پیمان اخلاقی دانشجوی دورهٔ دکتری آهنگسازی دانشگاه یوسی‌ال، در هر شماره به معرفی چند آهنگساز ایسرائلی می‌پردازد.

ژوزف طَل (-۱۹۱۰)

ژوزف طَل، با نام اصلی ژوزف پِن، در ۱۸ آوریل ۱۹۱۰ در لهستان به دنیا آمد. به برلین رفت و در مدرسهٔ عالی موسیقی آن شهر نزد بزرگانی چون هیندمیت، زاکس، کیروئِتزر، سال و دیگران آموزش دید. در ۱۹۳۴ به ایسرائل مهاجرت کرد و پس از دو سال مقام استاد پیانو را در کنسرواتوار اورشلیم به دست آورد. این مؤسسه در پس استقرار کشور ایسرائل، به «آکادمی موسیقی ایسرائلی» تغییر نام داد و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ تحت ریاست طَل قرار داشت.

با آن که طَل به «نسل نخست» آهنگسازان ایسرائل تعلق دارد که پیش از مهاجرت، در خارج از ایسرائل آموزش دیده بودند، نگرهٔ موسیقیایی‌اش بیشتر نشان از نسل بعدی آهنگسازان دارد. آنجا که بن حییم، اِنگِل، پارتوس و لاوری، چهار تن از پیش کسوتان موسیقی ایسرائلی، به التقاط سبک رمانتیک دیرین اروپا با مقام‌های خاورمیانه بسنده کردند و «مکتب موسوم به خاورمیانه» را پدید آوردند، طَل به جستجو در پی صدایی که مشخصاً متعلق به ایسرائل باشد، ادامه داده است. این ناشی از تعهّد عمیق فلسفی، سیاسی و عاطفی او به سرزمین ایسرائل است. به دیدهٔ



او، اگر سنفونی نهم بتهوون (کرال) شخصیتی آلمانی دارد و اپرای کارمن اثر بیزه مشخصاً فرانسوی است، موسیقی ایسرائلی نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

ژوزف طَل از پیشروان موسیقی الکترونیک بود و در ۱۹۶۱ دانشکدهٔ موسیقی الکترونیک را بنیاد گذاشت. در آهنگسازی از شیوه‌هایی گوناگون همچون سیستم ۱۲ - نوتی (دودکافونیک)، نوار الکترونیک و گاه شیوه‌های سنتی‌تر بهره می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین آثار او اپرایی به نام خَشمِدایی است. در سال ۱۹۹۴ نیز به مناسبت افتتاح تالار اپرای جدید تل‌آویو، اپرای یوزف را خلق کرد.

از جملهٔ آثار طل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - اپراها: ***شائول آین دور، ژوزف، خَشمِدایی، امنون و تامار، ماسادا ۹۶۷.***

۲ - آثار ارکستری: سه سنفونی، سه کنسرتوی پیانو، کنسرتوی ویولا.

۳ - آثار آوازی: ***اکسدوس، کانتات سوکوت، مرگ موسی***، ترانه‌هایی بر اساس اشعار هاینریش هینه.

۴ - آثار تکنواز و همنوازهای کوچک: ۳ پرلود، ۶ سوئیت، سونات پیانو، سه کوارتت زهی.

۵ - آثار برای ساز و نواز الکترونیک: کنسرتوهای پیانوی شمارهٔ ۴ تا ۶، ***اکسدوس*** ۲، ***طیف انرژی، واریاسیون‌ها.***

مردخانی سِتِر (۱۹۹۴-۱۹۱۶)

مردخای ستر در ۱۹۱۶ در روسیه به دنیا آمد. در ده سالگی همراه خانواده‌اش به فلسطین آن زمان مهاجرت کرد. چندی بعد به اروپا بازگشت و در پاریس نزد سه تن از بزرگترین چهره‌های موسیقی، پل دوکا، نادیا بولانژه و ایگور استراوینسکی آموزش دید. تحت تأثیر دبوسی و راول چند مجموعه ترانه که شخصیتی امپرسیونیستی دارند آفرید. به زودی دامنهٔ علائقش آهنگسازان دیگری همچون بارتوک و کودای را نیز در بر گرفت که به ادغام موسیقی فولکلور مجارستان و موسیقی کلاسیک اروپا مشغول بودند. او در ۱۹۳۷ و در بازگشت به فلسطین، به جمع‌آوری ترانه‌های فولکلور ایسرائلی پرداخت و به جستجوی سبکی شخصی پرداخت. **کائنات شبات**، متعلق به ۱۹۴۰، نتیجه این جستجو بود که ترکیبی از امپرسیونیسم فرانسه، سنّت اروپای شرقی و تجربه‌ای ایسرائلی را می‌نمایاند. شهرتش به سرعت فراگیر شد و در ۱۹۵۰، از او خواسته شد تا برای مارتا گراهام باله‌ای بیافریند که نام **جودیت** را بر خود گرفت.

موسیقی سِتِر را می‌توان به ۳ بخش تقسیم کرد: ملّی‌گرا با عناصری از متون مذهبی؛ فردگرا در محدودهٔ شیوه‌های طبیعی و با استفاده از موتیف‌های فولکلور؛ ترکیبی از هر دو به علاوهٔ استفاده‌ای آزاد از متد ۱۲ - نتی.



او از استادان برجستهٔ آکادمی رئوبن بود و شاگردانی همچون آونی، شریف، و بریتی نزد وی آموزش دیدند.

از آثار وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - ریچرکاره.
۲ - بیداری نیمه شب.
۳ - آثاری متعدد برای پیانو.

نوآم شِریف (-۱۹۳۵)

نوآم شِریف در ۷ ژانویهٔ ۱۹۳۷ در تل‌آویو به دنیا آمد. استعدادی زودرس از خود نشان داد و در ایسرائل، زیر نظر پل بن حییم و ژِئو پرائِس آموزش دید.

در ۱۹۶۳، لئونارد برنستاین *اوورتور شادمانی* شریف را برای اجرا به مناسبات افتتاح سالن موسیقی «مان» در تل‌آویو، برگزید. به زودی یوجین اورماندی، رهبر آمریکایی، سفارش خلق اثری را به او داد که *شاکن برای ارکستر* خوانده شد و در ۱۹۶۸ توسط ارکستر فیلادلفیا به اجرا در آمد. کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا نیز در ۱۹۷۸ سفارش دیگری به او داد که ثمرهٔ آن یک *کوارتت زهی* بود. موسیقی او ترکیبی از موسیقی مدیترانه و سبک‌های اروپایی است. عمدتاً آهنگسازی سنت‌گرا است، امّا در عین حال آتونالیسم و موسیقی الکترونیک را نیز تجربه کرده است. □

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.



جُنگ شعر

«یهودی‌ها نمی‌میرند هرگز...»

سحر پویان راد

شبی تار و خموشین و غم اندود
شب بیم و جنون بی امان بود
ز سوز آسمان دلخسته بودم
به کنج کلبه‌ام بنْشسته بودم
سفر می‌کرد طرْفِ خانه و کوی
صدای باد وحشی در هیاهوی
صدایش اوج گوشم باز پیچید
که می‌گفت: «یهودی‌ها بمیرید!»
دلم آتش گرفت و زد زبانه
گریزان گشتم از کابوسِ خانه
نهادم پای به خاکِ خیابان
در آن حال پریشان و هراسان
که ناگه جغد شومی بر صدا شد
شب از آرامشش یک آن جدا شد
چنین آن بوم بد احوال نالید
که سر داد: «یهودی‌ها بمیرید!»
سرم در دست، پایم شد روانه
نه مقصد بود و راهی سوی خانه
سرم درد و دلم سرد و شبم غم
دلم شد ساغری لبریز ماتم
قدم برداشتم، آید به یادم
کناب مَحفلی از پا فتادم
گشودم دیده را بیدار گشتم
میان میخواران هشیار گشتم
سبو بود و می و بافور و قلیان
چه شد؟ من بودم و مستان بی جان
کسی لب را گشود و بانگ سر داد:
درودم بر می و میخانه آباد
که مستی زان میان بی خورد و خندید
سپس گفت: «یهودی‌ها بمیرید!»
ز خود بی خود شدم، گشتم دگرگون
به جوش آمد به رگ‌ها لالهٔ خون
برون گشتم، ز میخانه شدم دور
نمایان می‌شدش خورشید پر نور
سحر هنگام دل بود و مناجات
قدم برداشتن تا پای تورات
نگاهِ آبیِ افلاکِ روشن
صفای سایهٔ زیبای گلشن
شکوه سبزه زاران، رنگ بیشه
پی حق پر زدن، هر جا، همیشه
ظهورِ نورِ بی پایانِ خورشید
هراس آن شب تاریک را چید
بیا ای باد تندر، بوم نالان
بیا ای شب، بیا ای مست بی جان
بیا رونق بزن بر فال حافظ
«یهودی‌ها نمی‌میرند هرگز»
حریم هر سحر با یاد یزدان
کند انفاس تازه زیور جان
یهودی چشم بگشادن به دنیا
یهودی زنده ماندن تا به فردا
قدم برداشتن تا شمع توحید
یهودی مردن امّا غرق امید
به هر دم با خدا ذکرم بهار است
پی تورات ماندن افتخار است
یهودی زادهٔ آئین موسی‌ست
یهودی عزّت میدان فرداست
یهودی پیرو تورات حق است
یهودی شاکر آیات حق است
یهودی بیرق شاینده دارد
یهودی حرمت پاینده دارد
یهودی داد و ظلمت را چشیده
میان مصر ذلّت‌ها کشیده...
یهودی از دل دریا گذشته
یهودی از برِ سینا گذشته
یهودی بدرِ افلاکِ الهی ست
یهودی تخت و فلک و تاج شاهی ست
یهودی زنده ماندن شیوهٔ ماست
یهودی میوهٔ ایمان موسی ست
بیا تا آسمانِ آبیِ دل
مرو هرگز پی افکار باطل
بیا دریاب شرط هست و گیتی
بیا بنگر هوای حال و آتی
گذشته بر نمی‌گردد به هر حال
بیا با ما بزن اکنون پر و بال
دگر دل را نکن پابند دنیا
به لب‌ها ره مَده امّا و آیا
بیا با دل مکن ساز و مدارا
بیا تا بنگری عظم خدا را
بیا پر زن، هراست را نما دور
بیا پر زن به سوی کلبهٔ نور
بیا تا دشت نرگس‌های فائض
«یهودی‌ها نمی‌میرند هرگز...»

جُنگ شعر



یوناتان

اثر راحل بیلوبشتاین (۱۹۳۱-۱۸۹۰)
مشهور به راحل هَمشوررت (شاعره)
ترجمه: یوناتان صدیق

...و یوناتان بشائول خبر داده گفت:
با نوک عصایی که در دست داشتم،
اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم!
کتاب تَنَخْ کتاب اوّل شموئل، فصل ۱۴ آیات ۴۳-۴۴.

از پس پردهٔ سالیان دراز،
چهره‌ای بس نازنین پدیدار است،
جوانی، نازک اندام، با جامه‌ای فاخر!
وفادار،
که دوست را در روزگار سختی ترک نگفت،
و در هنگام «جنگ» پشت به دشمن نیاورد!

* * *

و بر تو است که بمیری یوناتان؟!
آوخ!
که سرنوشت «آدمی» در این جهان پر آشوب!
چه غم‌انگیز است!
که بهای اندک عسلی را که چشیدیم!
باید به نقد زندگی بپردازیم!
نیویورک مهر ماه ۱۳۷۸

سوغات ایران

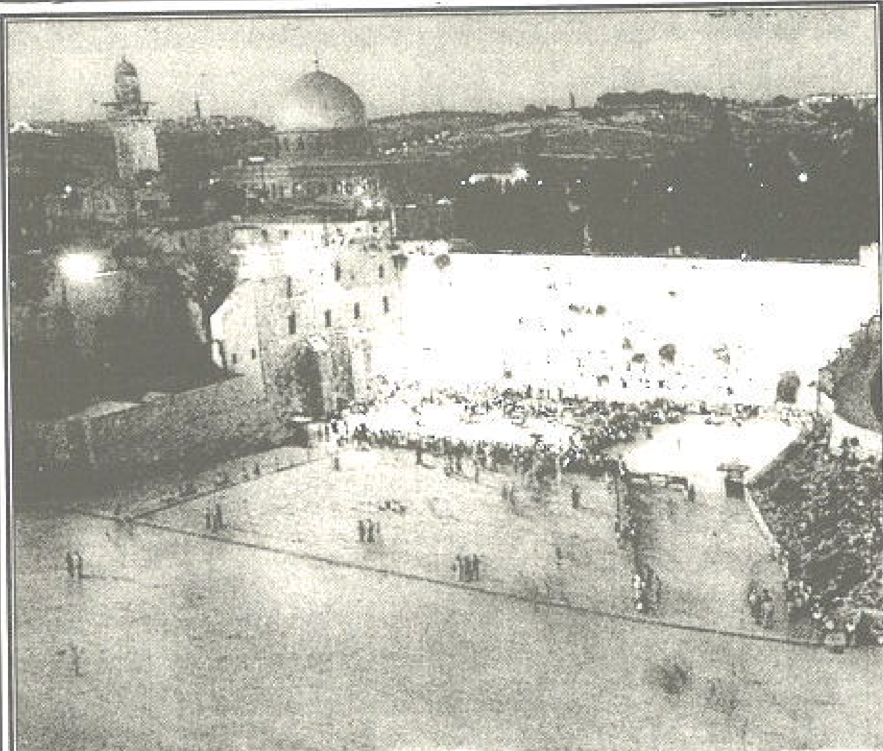
شعر از: آ. پرویز نی‌داود
از مجموعه شعر اشک لیلی

از وطن ایرانیان، صد ارمغان آورده‌ایم
گر چه پیریم! آرزوهای جوان آورده‌ایم
ساز خوش موسیقی و شعر اصیل و دلنواز
از وطن لیلی و مجنون و فغان آورده‌ایم
ما ز شهر بیستون فرهادگونه آتشین
بهر شیرین، عاشقان، عشق نهان آورده‌ایم
چهل ستون را آب و رنگ وبوی‌دیگرداده‌ایم
اینهمه شور و شعف از اصفهان آورده‌ایم
شهر صد دروازه را با شعر زینت داده‌ایم
پسته پر مغز و خوش از دامغان آورده‌ایم
قلب ما دور از عزیزان بوده امّا با شماست
قلب بشکسته عزیز است، عاشقان آورده‌ایم
ما دل خود را که اندوه دو صد هجران در اوست
پیش‌کش کرده به جای صد زبان آورده‌ایم
چون کلام تند و فرهنگ غلط بی حرمتی است
ما ز ایران خود کلام پرنیان آورده‌ایم
پارسی هستی زبانت را نمی‌فهمد کسی
از وطن هم همدل و هم همزبان آورده‌ایم
شعر (نی‌داود) را با پنجه و ساز ملک
ما ز یران (مُشفقا)، سوز بنان آورده‌ایم

توجه خارق‌العادهٔ اهل قلم جامعه و خوانندگان محترم چشم‌انداز، موجب شده که در طول ماه، حجم زیادی از مقاله‌های ارزشمند و نامه‌های خوانندگان عزیز به دفتر مجله برسد. در واقع چشم‌انداز این موضوع را یکی از نشانه‌های موفقیت خود می‌داند.
روال انتشار مقاله‌ها به این ترتیب است که کلیهٔ مقاله‌ها و نامه‌هایی که تا پیش از هشتم هر ماه برسد، در شمارهٔ همان ماه منتشر می‌شود، در غیر این صورت به شمارهٔ ماه بعد منتقل می‌گردد. در برخی از موارد به دلیل کثرت مطالب، به نوبت مطالب رسیده چاپ خواهد شد.

تسلیت

چشم‌انداز درگذشت شادروان اسحاق طبیبیان را به خانوادهٔ محترم ایشان و به ویژه ژینوس و ابی خردیان، از نویسندگان بخش انگلیسی تسلیت می‌گوید.



زنان خود را برای مبارزه با لایحه‌ای بر ضد نمازگذاری زنان در کنار دیوار ندبه آماده می‌کنند.

برگردان: شهره نوفر

یروشلایم ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱: لایحه‌ای که در آن از نیایش زنان در کنار دیوار غربی بت‌همیقداش ممانعت می‌کند تا اطلاع بعدی به تعویق افتاده است. ولی این به آن معنی نیست که این موضوع بار دیگر به نقطهٔ انفجار نرسد.

این لایحه توسط نمایندگان حزب ارتدکس **United Torah Judaism** طرح ریزی شده و در نظر است که به صورت متمم به قانونی که قبلاً به تصویب رسیده اضافه گردد. در این قانون نیایش زنان و مردان با یکدیگر در کنار دیوار ممنوع شده است.

در گذشته این موضوع باعث تحریک یهودیان آمریکایی شد. یهودیان آمریکایی اغلب مخالف تبعیض هستند. این لایحه زمانی مورد گفتگو و تبادل نظر قرار می‌گیرد که یهودیان خارج از اسرائل و اسرائلی‌ها بیش از پیش نیاز به یگانگی در مقابل خشونت‌های فلسطینی‌ها و فشار کشورهای غربی برای جدا کردن اسرائل از جامعه جهانی دارند.

لایحهٔ جدید از نیایش زنان در کنار دیوار که همراه با بیرون آوردن توراه، خواندن توراه، به صدا در آوردن شوفار و یا پوشیدن صیصیت و تفیلا باشد جلوگیری خواهد کرد.

بر اساس این قانون متخلفان به ۷ سال زندان محکوم خواهند شد.

Avraham Ravitz یکی از نمایندگان حامی این لایحه در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ جویش تایم زندانی کردن زنان را «بی فایده» و تحریک‌آمیز خواند. او بیان داشت که شخصاً از نویسندهٔ این لایحه **Yaakov Litzman** یکی از نمایندگان مجلس و رئیس کمیتهٔ مالی خواسته است که مجازات زندان را در این لایحه نگنجاند.

قرار بود که این لایحه در روز چهارم دسامبر در کنست به رأی گذاشته شود ولی به خاطر بمب گذاری‌های انتحاری در یروشلایم و حیفا که منجر به کشته شدن ۲۶ اسرائیلی شد تا اطلاع بعدی به تعویق افتاد.

حتی اگر این لایحه در مرحلهٔ اول رأی موافق بیاورد، می‌باید سه بار دیگر نیز به رأی گذاشته شود تا به صورت قانون در آید.

زنان دیوار از سال ۱۹۸۰ تاکنون در خال مبارزه هستند تا بتوانند آن طور که مایلند به نماز در کنار دیوار مقدس بایستند. متأسفانه به خاطر اوضاع نا‌آرام اسرائل و خطرات امنیتی، این گروه آن طور که مورد نظرشان است نمی‌توانند دست به تظاهرات بزنند.

خانم **Anat Hoffman** یکی از رهبران این گروه اظهار داشت: «آخرین چیزی که ما در این موقعیت خواستاریم، تظاهرات در مقابل کنست است». او اضافه کرد: «مردم اسرائل نگران میلیون‌ها چیز دیگر هستند و کسی توجهی به ما نخواهد کرد». این بار **Hoffman** و دیگر اعضای این جنبش دست به نوشتن نامه و فرستادن فکس زده‌اند. اکثر این نامه‌ها از طرف یهودیان آمریکایی به اعضای مهم کابینه و کنست اسرائل ارسال شده است.

هزاران نامه به اریل شارون، نخست وزیر، مئیر شتریت، وزیر دادگستری و ابراهام برگ سخنگوی کنست فرستاده شده است.

رهبران حزب کارگر اخطار کرده‌اند که اگر این لایحه به کنست برده شود، آنان از مقامات دولتی خود استعفا خواهند داد.

بحث در مورد این لایحه ممکن است به تأخیر افتاده باشد ولی فقط برای مدت کوتاهی. زنان دیوار و پشتیبانان آنان این مهم را از خود می‌دانند.

Hoffman اظهار داشت که **Litzman** نویسنده این لایحه فعلاً خود را به زیر کشیده است ولی هنوز تسلیم نشده. به تعویق افتادن لایحه به معنی پیروزی نیست. ولی ما به زورگویان کنست درس آموخته‌ایم.

Ravitz معتقد است که او و سایر اعضای حزب ارتدکس زورگو نیستند بلکه خواندن

توراه و برگذاری مراسم مذهبی و یا پوشیدن لباس مذهبی که تاکنون اختصاص به مردان داشته بی احترامی به یهودیت و تمسخر به اعتقادات یهودی است.

Ravitz اضافه می‌کند که «اماکن زیادی است که زنان می‌توانند با خلوص نیت در آن دست به نیایش بردارند و خداوند به صدای آنان گوش خواهد داد. چرا زنان باید باعث تمسخر، نفرت و دعوا شوند». او در خاتمه گفت: «او شخصاً خواستار به تصویب رسیدن این لایحه نیست، ولی باید قانونی در این مورد به تصویب برسد و هر چه باشد او پشتیبان آن قانون خواهد بود».

بعد از سال‌ها جدال، عاقبت در ماه می سال ۲۰۰۰ بالاترین دادگاه ایسرائل در رأی بی سابقه‌ای تأیید کرد که زنان می‌توانند مراسم مذهبی را در کنار دیوار بت همیقداش انجام دهند.

در این رأی به دولت ایسرائل ۶ ماه مهلت داده شد تا رأی را تکمیل کند. در عوض دولت از دادگاه خواست تا در این رأی تجدید نظر کند.

هر دو طرف بعد از گذشت ۱۹ ماه هنوز در مجادله به سر می‌برند، که آیا باید به زنان اجازه داده شود تا در کنار دیوار آن طور که مایلند به نیایش بایستند و یا به آنان اجازه داد تا به صورت گروهی در گوشه‌ای از دیوار بزرگ و یا در ضلع جنوبی دیوار و در کنار دروازه رابینسون به دعا بپردازند.

در هر صورت نمایندگان ارتدکس پشتیبان این لایحه نمی‌خواهند زنان به هیچ عنوان در کنار دیوار و یا در نزدیکی آن به نیایش بپردازند.

صاحب نظران سیاسی معتقدند زمانی که لایحه مجدداً به مجلس ارائه شود، نمایندگان حزب لیکود در روز رأی گیری غایب خواهند بود و تا جایی که ممکن باشد خود را از نمایندگان ارتدکس جدا خواهند کرد.

ربای Andrew Sacks مدیر جنبش محافظه کار انجمن رباتوت ایسرائل معتقد است که شانس قبولی این لایحه در مرحلهٔ اول رأی گیری زیاد است.

Sacks که خود بزرگ شدهٔ فیلادلفیاست به همراه عده دیگری از مهاجران آمریکایی برنامهٔ نامه نگاری و فکس را پایه گذاری کرده است.

Ravitz از برنامه نامه نگاری و فکس ظاهراً اطلاعی ندارد ولی معتقد است که وارد کردن یهودیان جهان در این مسئله ایده خوبی است. او اضافه می‌کند: «نمایندگان کنست می‌باید نظر یهودیان دنیا را بدانند و در نظر داشته باشند که مسایل ایسرائل برای یهودیان سرتاسر دنیا مهم است. البته ما نباید تمام خواسته‌های یهودیان جهان را مورد اجرا قرار دهیم ولی می‌باید بدانیم که همه ما در این تصمیم گیری شریکیم».

برای کمک به نامه نگاری و فکس ربای Sacks به کمک ربای دیگری که اکثراً آمریکایی هستند و از طریق اینترنت، پست الکترونیکی، انجمن رباتوت Ravnote و ۴ هزار آبونه این صفحه کامپیوتری نامه نگاری به ایسرائل را شروع کرده‌اند.

از دیگر پشتیبانان این مبارزه Rahel Jaskow است که در سال ۱۹۹۱ از آمریکا به ایسرائل مهاجرت کرده است و دیگری Hinda Gross رییس سابق انجمن هداساست. خانم Jaskow خواننده و ناشر ۳ صفحهٔ اختصاصی در اینترنت که یکی از این صفحات به زنان و دیوار اختصاص دارد می‌گوید: «من به تمام کسانی که می‌شناختم پست الکترونیکی فرستاده‌ام و باور نمی‌کردم که نامه به این سرعت به دست آنان برسد». او خود را وارد مسائل سیاسی نکرده است. او می‌گوید: «من تنها کسی هستم که به همه یادآوری می‌کنم که گروه ما فقط خواهان نیایشیم و نه مسایل سیاسی».

این یک پدیده است
این یک جوک نیست

نظر خود را برای ما بفرستید!

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

دختری هستم که با یک دنیا آرزو ازدواج کردم. پس از یک سال ازدواج دیگر نمی‌توانم با او زندگی کنم و درخواست طلاق کرده‌ام. با اینکه شوهر سابقم قبول کرده خانه و ماشین را به اضافه مبلغ ماهیانه به من بدهد، از دادن خسارت روانی که به من و سگی که از زمان زندگی با پدر و مادرم به خانه آورده‌ام سر می‌زند. اصلاً حاضر نیست قبول کند که یک سگ هم احساس دارد و وقت می‌خواهد تا دوباره سرحال و شاد باشد. راستی چرا مردهای ایرانی احساس ندارند؟ من از شما می‌خواهم به من راهنمایی کنید و بگوئید حق با کیست؟

نام محفوظ

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد ۱۸۰ نفر از آقایان و حدود ۲۰۰ نفر از خانم‌ها در گروه سنی ۲۲ تا ۶۶ سال از این برنامه استقبال کرده‌اند. چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان **قسمت پیوند دل‌ها** بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید **محرمانه**.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغامگیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰) سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۶

General Questionnaire

Full Name________________ Nick Name________________

Address________________________________

Phone # (___) ___-____

E-Mail________________________________

Male/Female...(circle) Age______ Height________ Weight________

Hair Color________________ Single, Divorced, Widowed ....(circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support ..(circle) Receive/Pay Alimony ...(circle)

Drinking Limits.. (Social/Religious) Smoker______ Keep Kosher________

Religious Observations : (Orthodox, Conservative, Traditional)

Education______________ Occupation________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, ...other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States________________

What Turns You Off in a Companion ________________
____

What Do You Prioritize or Expect in a Companion________________

____

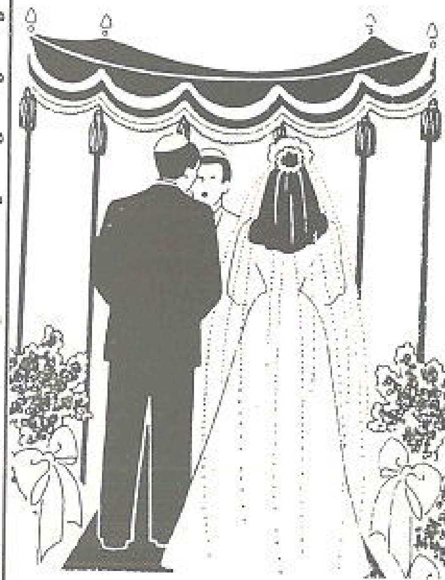
Please send a check for *$26.00* to the order of *International Judea Foundation* along with the completed form to: ***P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212***

به خانوادهٔ بزرگ

پیوند دل‌ها

بپیوندید

با این که بیش از چند هفته‌ای از اجرای برنامهٔ جدید **پیوند دل‌ها** نمی‌گذرد استقبال گرم و صمیمانه شما خانواده‌های محترم ما را بر آن داشت که در جهت اجرای این برنامهٔ انسانی و اجتماعی کوشاتر و مصمم‌تر عمل کنیم. در چند هفته‌ای که گذشت تعداد بیشماری از خانم‌ها و آقایان مجرد از لوس آنجس و نیویورک، با تماس تلفنی و یا با پُر کردن پرسشنامه‌هائی که در مجلهٔ چشم‌انداز است به ما پیوستند. هم اکنون تعداد افراد پیوسته به این خانواده که به نام خانوادهٔ بزرگ پیوند دل‌ها می‌نامیم به بیش از ۳۰۰ براخا خانم‌ها و آقایان بین سنین ۲۰ ساله به بالا می‌باشد که از نظر گروه سنی به سه دسته متمایز ۲۰ تا ۳۴ و ۳۵ تا ۴۸ و ۴۹ تا ۶۶ مشخص شده‌اند.



این افراد با دادن مشخصات (هر چه کامل‌تر بهتر) از نظر سن - قد - وزن - تحصیلات - موقعیت ازدواج و خواسته‌ها و حتی نخواسته‌هایشان ما را در راه پیدا کردن همسری که حدود مشخصات و خواسته‌های برابر و یکسانی داشته باشند آسان‌تر می‌کند. توضیحاً اضافه می‌نماید کلیه مشخصات و اطلاعات خصوصی و محرمانه بوده و جز تنها فرد سازمان که مسئول مستقیم این برنامه می‌باشد احدی دسترسی به اطلاعات داده شده ندارد.

خوشبختانه در هفته‌هایی که گذشت چندین زوج که مشخصات برابر و خواسته‌های مشابه و یکسانی داشتند به هم معرفی شده‌اند که بعضی از آنها در حال گفتگوهای بعدی می‌باشند.

این معرفی‌ها می‌توانند از رد و بدل کردن تلفن‌ها به یکدیگر و یا حضور در محل سازمان و ملاقات ساده و بی پیرایه اولیه برای کسانی که از Blind Date دل خوشی ندارند باشد.

سازمان روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مهم باز است. تلفن سازمان **(۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶** برای گرفتن اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره پیام‌گیر شبانه‌روزی **(۳۱۰) ۵۳۵-۶۷۱۹** تماس بگیرند.

به ما بپیوندید و این برنامهٔ ابتکاری را که مبتنی بر اصول یهودیت می‌باشد به دیگر مجردین فامیل و آشنایان اطلاع دهید.

Share the minutes with

FamilyTalk℠

from Cingular Wireless*

never pay long distance again!

Share your package minutes
with up to 3 additional family members

FREE
NOKIA
3390

***Get** up to*
4 FREE
*3390 Phones**

***Plus* share one FREE option:**

- Unlimited Family Mobile-to-Mobile minutes
- 3500 Night and Weekend Minutes

then add any option for **$9.99** per option for the whole group.

Authorized Agent of

cingular℠ WIRELESS

Se habla espanol

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

Offer Good 2/01/02 - 2/27/02. Phone pricing offer requires a two-year agreement. GSM phone required. Wireless service is subject to credit approval. If your service is terminated before the end of a Service Commitment, you hereby agree to pay CINGULAR, in addition to the amounts owed, the termination charge of $150 per wireless phone on the account. Prices do not include taxes, directory assistance, roaming, universal service fees or other exactions. Cingular Long Distance is required. International long distance rates apply. Airtime is billed in one-minute increments. Airtime expires at the end of each monthly billing period. Airtime incurred in previous months may be included in current month's bill. Charges for calls made while outside your local home coverage area may take longer to be processed, and billing for these calls may be delayed. Those minutes will be applied against your included monthly minutes in the month in which the calls appear on your bill. Unanswered calls of thirty seconds or longer incur airtime. Last month's charges are not prorated. Prices are subject to change. $36 Activation Fee per line. Customer must give 30 days notice of intent to terminate. Cingular does not guarantee access to the network or service coverage in all places at all times. Terms applicable to promotional offers are detailed in the promotions piece. Nights are 9:00 p.m. to 7:00 a.m. Weekends are 9:00 p.m. Friday to 7:00 a.m. Monday. Unlimited Nationwide long distance at no additional charge to anywhere in the U.S.; airtime not included. Toll charge may apply to incoming calls when roaming. Once package minutes are depleted, voice calls placed within the Home Calling area will be billed as shown on the rate plan chart. 3500 Night & Weekend Minutes promotion applies to Cingular Home plans with access of $29.99 and higher, for calls while in Cingular's CA, NV, WA, ID network. A $36 activation fee applies to primary subscriber only, selected FamilyTalk options replace any existing promotional options on current line. FamilyTalk plans are limited to three additional lines and require account holder of primary number to be in good standing and liable for all monthly billings. FamilyTalk plans are available only with Cingular Home rate plans and include only package minutes included with primary number and are shared by the additional lines. Certain promotional features and offers are only available to the primary number, unless purchased separately. The rate shown in your rate plan brochure applies to all minutes in excess of the included minutes. If the rate plan for the primary number is changed to an ineligible plan or the primary number is disconnected, one of the existing additional lines shall become the primary number on the rate plan previously subscribed to by the former primary number. Family Mobile to Mobile calls only apply to local inbound and outbound calls between your FamilyTalk family members while in the Family Mobile to Mobile calling area. The Cingular Wireless Family Mobile to Mobile calling area may not equal the Cingular Wireless Home Calling Area. Included long distance is limited to calls within the 50 United States. Unlimited Family Mobile to Mobile Minutes and 3,500 Nights & Weekends Minutes are for use while in Cingular's CA, NV, WA, ID network. While supplies last. Other restrictions may apply.

SEE OTHER SIDE OR STORE FOR MORE SPECIALS

cingular WIRELESS 2002

New Years Special

NEVER PAY LONG DISTANCE AGAIN!*
INCREASED ANYTIME MINUTES*
3500 NIGHT & WEEKEND MINUTES*

* Limited Time offer. See Store for details.

- UNLIMITED LONG DISTANCE
- 50 ANYTIME MINUTES
- FREE NOKIA 3390*
- 350 NIGHT & WEEKEND MINUTES

ONLY $19.99 PER MONTH

Se habla español

See Your Neighborhood Store Today!

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
818-790-9727
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

Downtown L.A.
735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North
of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above
Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
310/268-8000
Ample free parking

SEE OTHER SIDE OR STORE FOR MORE SPECIALS

The villain of the story is Haman, an arrogant, egotistical advisor to the king. Haman hated Mordecai because Mordecai refused to bow down to Haman, so Haman plotted to destroy the Jewish people. In a speech that is all too familiar to Jews, Haman told the king, "There is a certain people scattered abroad and dispersed among the peoples in all the provinces of your realm. Their laws are different from those of every other people's, and they do not observe the king's laws; therefore it is not befitting the king to tolerate them." Esther 3:8. The king gave the fate of the Jewish people to Haman, to do as he pleased to them. Haman planned to exterminate all of the Jews.

Mordecai persuaded Esther to speak to the king on behalf of the Jewish people. This was a dangerous thing for Esther to do, because anyone who came into the king's presence without being summoned could be put to death, and she had not been summoned. Esther fasted for three days to prepare herself, then went into the king. He welcomed her. Later, she told him of Haman's plot against her people. The Jewish people were saved, and Haman was hanged on the gallows that had been prepared for Mordecai.

The book of Esther is unusual in that it is the only book of the Bible that does not contain the name of G-d. In fact, it includes virtually no reference to G-d.

Mordecai makes a vague reference to the fact that the Jews will be saved by someone else, if not by Esther, but that is the closest the book comes to mentioning G-d. Thus, one important message that can be gained from the story is that G-d often works in ways that are not apparent, in ways that appear to be chance, coincidence or ordinary good luck.

Purim is celebrated on the 14th day of Adar, which is usually in March. The 13th of Adar is the day that Haman chose for the extermination of the Jews, and the day that the Jews battled their enemies for their lives. On the day afterwards, the 14th, they celebrated their survival. In leap years, when there are two months of Adar, Purim is celebrated in the second month of Adar, so it is always one month before Passover. In cities that were walled in the time of Joshua, Purim is celebrated on the 15th of the month, because the book of Esther says that in Shushan (a walled city), deliverance from the massacre was not complete until the next day.

The word "Purim" means "lots" and refers to the lottery that Haman used to choose the date for the massacre.

The Purim holiday is preceded by a minor fast, the Fast of Esther, which commemorates Esther's three days of fasting in preparation for her meeting with the king.

The primary commandment related to Purim is to hear the reading of the book of Esther. The book of Esther is commonly known as the Megillah, which means scroll. Although there are five books of Jewish scripture that are properly referred to as megillahs (Esther, Ruth, Ecclesiastes, Song of Songs, and Lamentations), this is the one people usually mean when the speak of The Megillah. It is customary to boo, hiss, stamp feet and rattle gragers (noisemakers; see illustration) whenever the name of Haman is mentioned in the service. The purpose of this custom is to "blot out the name of Haman."

We are also commanded to eat, drink and be merry. According to the Talmud, a person is required to drink until he cannot tell the difference between "cursed be Haman" and "blessed be Mordecai," though opinions differ as to exactly how drunk that is. A person certainly should not become so drunk that he might violate other commandments or get seriously ill. In addition, recovering alcoholics or others who might suffer serious harm from alcohol are exempt from this obligation.

In addition, we are commanded to send out gifts of food or drink, and to make gifts to charity. The sending of gifts of food and drink is referred to as shalach manos (lit. sending out portions). Among Ashkenazic Jews, a common treat at this time of year is hamentaschen (lit. Haman's pockets). These triangular fruit-filled cookies are supposed to represent Haman's three-cornered hat. My recipe is included below.

It is customary to hold carnival-like celebrations on Purim, to perform plays and parodies, and to hold beauty contests. I have heard that the usual prohibitions against cross-dressing are lifted during this holiday, but I am not certain about that. Americans sometimes refer to Purim as the Jewish Mardi Gras.

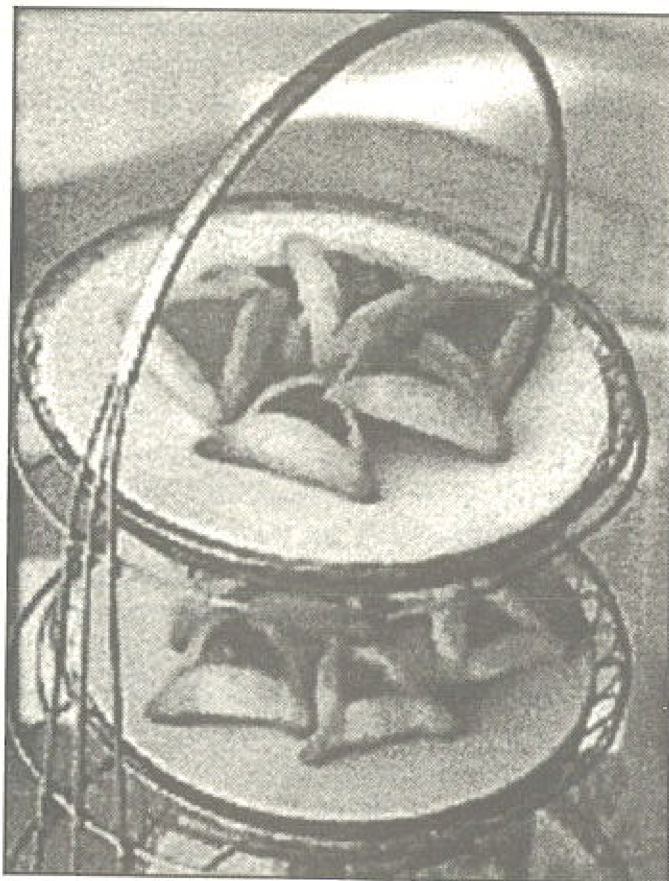
Purim is not subject to the sabbath-like restrictions on work that some other holidays are; however, some sources indicate that we should not go about our ordinary business on Purim out of respect for the holiday.

http://www.jewfaq.org/holiday9.htm

Purim and Queen Esther

Purim is one of the most joyous and fun holidays on the Jewish calendar. It commemorates a time when the Jewish people living in Persia were saved from extermination.

The story of Purim is told in the Biblical book of Esther. The heroes of the story are Esther, a beautiful young Jewish woman living in Persia, and her cousin Mordecai, who raised her as if she were his daughter. Esther was taken to the house of Ahasuerus, King of Persia, to become part of his harem. King Ahasuerus loved Esther more than his other women and made Esther queen, but the king did not know that Esther was a Jew, because Mordecai told her not to reveal her nationality.



Recipe for Hamentaschen

2/3 cup butter or margarine
1/2 cup sugar
1 egg
1/4 cup orange juice (the smooth kind, not the pulpy)
1 cup white flour
1 cup wheat flour (DO NOT substitute white flour! The wheat flour is necessary to achieve the right texture!)
Various preserves, fruit butters and/or pie fillings.

Blend butter and sugar thoroughly. Add the egg and blend thoroughly. Add OJ and blend thoroughly. Add flour, 1/2 cup at a time, alternating white and wheat, blending thoroughly between each. Refrigerate batter overnight or at least a few hours. Roll as thin as you can without getting holes in the batter (roll it between two sheets of wax paper lightly dusted with flour for best results). Cut out 3 or 4 inch circles. Put a tablespoon of filling in the middle of each circle. Fold up the sides to make a triangle, overlapping the sides as much as possible so only a little filling shows through the middle. Squeeze the corners firmly, so they don't come undone while baking. Bake at 375 degrees for about 10-15 minutes, until golden brown but before the filling boils over!

Traditional fillings are poppy seed and prune, but apricot is my favorite. Apple butter, pineapple preserves, and cherry pie filling all work quite well.

other singles.
I have news for you, if you have not figured this out by yourself yet, the big Persian parties with six to seven hundred people are not the best place to meet someone (statistic have shown this is true, $P < 0.05$). If you go to any of those, just go to have a good time and save your energy for the time you really need it. You'll have a much better chance of meeting someone in a smaller gathering of twenty to fifty people. Talk to new people and try to make new friends. It is always more comfortable to stay with a group of friends you know. Fear of the unknown is a common fear among human kind, but remember your friends today, were unknown to you at some point in your life.

There are also couple of good web sites for Jewish Dating. www.speeddating.com is one of them. You can put your profile with your picture on that site. It has advanced search strategies, so you can search for what you are exactly looking for. It is completely free. They also have in-person dating programs in different areas that you can register for on line.

Another good website is www.jdate.com. There is no charge for you to create a profile, and other members can contact you. It you want to contact other people, you have to become a member. I believe it costs $ 20.00 to become a member for a month, and you can contact as many members as you want.

www.frumster.com is another web site for more religious people. There is no charge to create a profile and to contact other members on this website.

...You have to look at yourself and your values. Find out what you really stand for, what type of a person you are, what makes you happy, what you like about yourself, and what your goals are six months and five years from now.

Cheshm Andaz also has a program that can help you find the one you are looking for. Mr. Aram (the only person who is in charge of this program), uses a computer program to facilitate his search for the right match for you. All you need to do is to fill out the application in Cheshm Andaz magazine and sent it to him. It is a very simple application to fill out. He will plan a phone appointment with you, to learn more about what you are looking for. He has introduced many people and has many success stories to share. If you want to talk to him before you send your application, he is usually in the office on Sundays from 10:00 a.m. to 4:00 p.m.You can contact him at the phone number below the application.

Now that we are talking about dating and marriage, let's say, you are lucky enough and you meet the love of your life. As you and your partner get ready to plan the wedding, one thing to keep in mind is what type of a wedding you want to have? One of those typical Persian Jewish weddings? A ccuple of my friends have gotten married recently. It seems like it costs somewhere between forty to eighty thousand dollars to have one of those weddings. I was talking to one of my friends this past weekend.

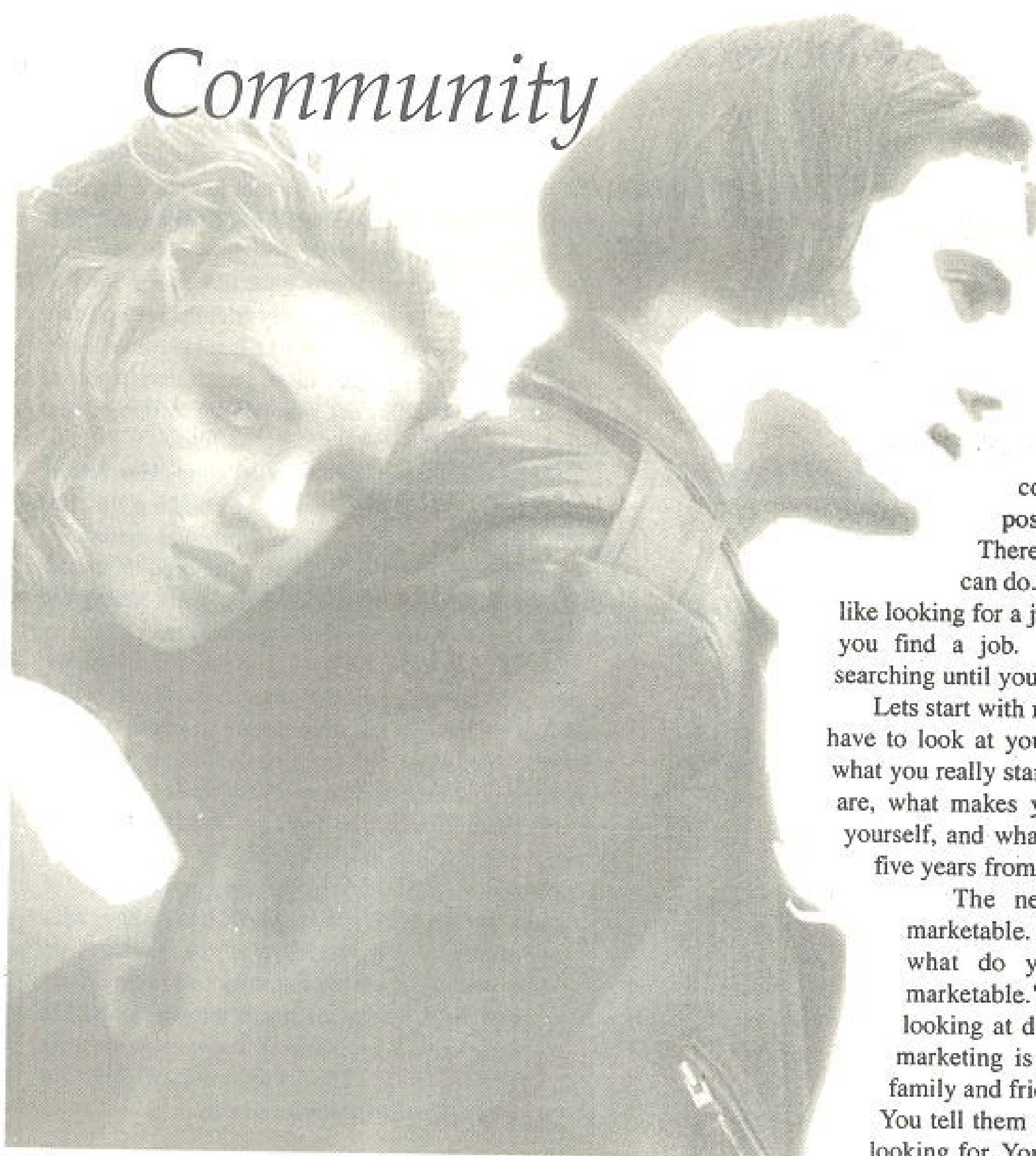
She is planning to get married soon. Her future husband is a very nice guy, who is finishing up his second year of residency in family practice medicine. He has a loan of approximately two hundred thousand dollars. We were thinking about making a wedding on Sunday in a park and serving the guest Pizza.

What do you think of that? I strongly believe that we need to make a drastic change in the type of weddings we have in our community to make it more affordable and feasible for people to get married. What do you think? You know, we Jews are very good at complaining about everything. It seems like we really enjoy it too. But for once, let's take action. Let's make a difference in our lives and the lives of others around us. Write me back. Let's share with our community if you have any suggestions on how people in our community can meet others more effectively, or have more affordable weddings. I am looking forward to hearing from you. You can e-mail me at phaghnazari@westernu.edu.

PRESCRIPTION

for the Dating Crisis in Our Community

By: Dr. Sherly Haghnazari



Last week I attended a special marriage seminar for Jewish Singles " To Become One". The seminar was run by a family lawyer, Sherry Zimmerman, and a psychotherapist, Rosie Einhorn. They were both very interesting people. It appeared that they knew their material inside and out. Apparently, these two individuals have been running these type of seminars for years and helped many single Jews get married.

Let me tell you, my friend, this seminar was a wake up call for me and for many of my other friends who were there. I wish you were there and you could experience it first hand.

I will try to review with you some of the points that they made. They said, if you really want to get married, you should make it a priority of your life and really work on it as hard as you can. I know many of you might say, "okay, come on, I have done everything I possible can. What else can I do?" There is always something more you can do. Looking for your mate should be like looking for a job. You don't quit searching until you find a job. Likewise, you should not quit searching until you find your partner in life.

Lets start with making your resume. That is, you have to look at yourself and your values. Find out what you really stand for, what type of a person you are, what makes you happy, what you like about yourself, and what your goals are six months and five years from now.

The next step is to make yourself marketable. You may say, "what the heck, what do you mean by making myself marketable." Remember, we talked about looking at dating as a job searching task, so marketing is part of the deal. You let your family and friends know that you are available. You tell them about yourself and what you are looking for. You go to places that you can meet

is proud of is only part of the equation. The other part is making other's aware that one exists and creating demand for one's self. Nature is not always fair. Some ripened and flawless pieces of fruit fall to the ground and rot unnoticed, unenjoyed, uncherished. Therefore, I am restless particularly in light of the fact that I am far from flawless.

Yet, every time I try to do something to cure my loneliness it backfires. Dating frankly stinks. It is confusing and more often than not disappointing. The process of connecting and disconnecting is painful. People come and go leaving me with more questions that I started out with.

Maybe it is not that I need to market myself more aggressively but rather the manner in which I market myself that is problematic. Naked want repels. I need to learn to really want something without advertising my vulnerabilities.

Maybe I could benefit from a lesson in serendipity, the gift of finding valuable or agreeable things not sought for. I need to be light as a feather, not knowing what comes next until it comes. My friend told me of a time where he worked really hard to plan a song he was convinced would become a hit. In the meantime, just for fun he came up with another "stupid" song. It turns out that the so called stupid-song was the one that became a hit.

Some men are like vanilla ice cream, simple and basic. Others are like rocky-road ice cream, unpredictable and more exciting but not as good for you in the long run.

To further demonstrate his point, he talks about his experience with archery. "When you desperately aim for the target, you miss," he says. On the other hand, "if you can cultivate a sense of inner stillness ... if you faithfully surrender to the movement, then nine out of ten times it is a hit ... I do not look for things," he says. "I find them. When I chance upon them, I know," he continues. We can resist our fate with jerky, arrhythmic movements or we can surrender with effortless grace. "Unhappiness," says Sarah Ban Breathnach, "results from stubbornly resisting what happens in one's life." Our worst fears come true. In my case, I am afraid that I am afraid.

Maybe I am too indecisive. Some men are like vanilla ice cream, simple and basic. Others are like rocky-road ice cream, unpredictable and more exciting but not as good for you in the long run. I can't decide whether I want Vanilla or Rocky Road and experience leads me to believe that a double-scoop is not an option.

Instead, I constantly second-guess my priorities. I yearn the craziness that comes with immoderate love – i.e. with choosing the rocky road. Yet I believe that such love is not love at all but rather misguided feelings and emotions. Meanwhile, regardless of the difficulty of the choice, I need to choose early enough to buy myself time and options.

Maybe my marriagelessness is a result of my cultural schizophrenia. I am torn between two almost completely opposite cultures. My American culture tells me I am just now ready to begin contemplating marriage meanwhile my Iranian culture tells me I am close to being torshified.

My American culture preaches instant gratification. My Iranian culture preaches propriety and self-control. My American culture tells me it is OK to have a boyfriend until I get married. My Iranian culture tells me I must strictly look for a husband from the time I am seventeen – that I cannot even sample rocky-road ice cream before I decide to have vanilla. No wonder I am so indecisive.

Maybe all of the above. Perhaps, I am not in relationship shape. I want to be in a relationship but I have work to do on myself before I can be in a healthy relationship. One does not go from playing the A B Cs to being Mozart. Similarly, one has to learn to make music with another person. We play others like an instrument. If we are not in tune or if we have not practiced our lessons, all we make is noise not love.

Or maybe none of the above. Maybe there is nothing wrong with me at all but the fact that I am a little impatient. The problem is not that I am too indecisive or schizophrenic or etc. for that matter but rather that I have not yet chanced upon the "right" person. Vanilla and rocky-road may come in one moderate scoop after all.

You can't hurry love. You just have to wait. But give me the first taste. Let it begin. I cannot resist the constant pull of entropy toward decay and disorder. Heaven cannot wait forever. I am growing weary of waiting to consume and to be consumed. The episodes of my life play before my eyes as slow as molasses.

Yet, my hunger thump quickens. I have tried to force my destiny to a climax. I have to learn to not want to fast forward because the dull notes act as a foil. Besides, I cannot tell which are the dull notes in the first place. According to Agnes de Mille: "No trumpets sound when the important decisions of our life are made. Destiny is made known silently."

Time will tell. Usually we do not know why something has occurred or has not occurred for that matter until there is enough distance to take a backward glance. I find great pleasure in watching things grow but it is harder to watch myself grow because, for one thing, it is hard to identify my own growth. More importantly, I can not detach myself from my own growing pains. But I know to keep going and to not stop. I know I am on the right path and that I am not alone. The path spirals and takes time. My little brother is just going to have to wait to be an uncle. It is too soon. Address any comments to sandy.pedram@lls.edu.

This individuality can be analogized to the biological process of cellular differentiation. Early in mammalian development, cells have the ability to differentiate into every cell of the human body, potentially forming an entire fetus. Similarly, early in life a person has the ability to bend and to flex to accommodate a wide spectrum of characters and personalities. As the process of differentiation progresses, however, cells only have the ability to form cells similar to themselves.

If you take an older cell from one part of a person's body and inject it into a foreign part of that individual's body, it cannot adjust. Accordingly, beyond a certain age if you put two people together who have grown up in different households, communities, cultures, religions, cities, states, countries, etc., they cannot adjust.

Maybe I am incapable of anything but self-love. Perhaps the reason that the people I have dated could not be the person I wanted them to be was because I wanted them to be me. Perhaps this is why I love to love but cannot find an object for my love. Attar's Story of the Seemorgh illustrates my point. A flock of birds set off on a journey to find their beloved King Seemorgh. They desperately search day in and day out seemingly in vain.

Finally, the surviving thirty birds pause one day for a moment to reflect on their quest only to realize that they are the seemorgh. All along they were looking for themselves. Similarly, everything we are looking for lies within us. This does not mean that we do not need other people.

To the contrary, others are instrumental in our quest of self-discovery. The people who we love and admire most are those who bring us closest to our authentic self, are those who by their being shed light on our own being.

Am I incapable of anything but self-love? As I was walking through a hallway the other day, I saw a column on the author of an article entitled "Why Narcissism is Necessary." I never actually had the opportunity to read the article but I imagine that it read something like this. There is healthy narcissism and then there is pathological narcissism. Pathological narcissism is where an individual is infatuated with their actual, human, fallible self whereas healthy narcissism is where an individual is infatuated with their ideal self.

If you take an older cell from one part of a person's body and inject it into a foreign part of that individual's body, it cannot adjust. Accordingly, beyond a certain age if you put two people together who have grown up in different households, communities, cultures, religions, cities, states, countries, etc., they cannot adjust.

Healthy narcissism is necessary because the self-structure requires the opportunity to idealize a figure in order to develop properly. I am not sure which category I fall under: healthy narcissism or pathological narcissism. Perhaps I have been infected with the germ of individualism. Today, in the age of radical individualism, we lust only for (human, fallible) selves.

Then again, maybe I am searching for the embodiment of my ideal self. Relationships are a mirroring process. Through relationships our inadequate and wounded actual self aspires to our ideal self. A good relationship is one that accurately mirrors our actual self while a bad relationship distorts our actual self as when one looks into a circus mirror.

But we do not just mirror and reflect in a good relationship. Rather, we also form and project. In Yasmina Reza's play " 'Art'," the character Yvan learns the following from his psychologist Finkelsohn: "I'm who I am because you're who you are, and ...you're who you are because I'm who I am." There is no identity in a vacuum. In addition to mirroring our actual self, a good relationship helps us realize our ideal self. "What are you?!...Apart from my faith in you?," says the character Marc in " 'Art'" to his best friend. "I'm desperate to find a friend who has some kind of prior existence ... So far, I've had no luck. I've had to mould you," he continues.

"We are, all of us, molded and remolded by those who have loved us, and though that love may pass, we remain none the less their work – a work that very likely they do not recognize, and which is never exactly what they intended," according to Francois Mauriac in The Desert of Love.

Maybe my marriagelessness is due to my unconscious hatred of men ... Nah!

Maybe I need to market myself more aggressively. My friend and I nearly flipped a coin for an hour to decide whether or not to even go to a party in the first place. It is painful in many ways to attend such events. The things I subject myself to because of my loneliness, which feeds on itself particularly in large crowds. But perhaps this is the problem, my pride. Were it not for my justifiable self-respect then perhaps I could focus more energy on how I present myself to others as opposed to being confident that I will be recognized based on my merit.

What I think I deserve is for the most part irrelevant. Building one's self into a person one

they say. I am like the outsider who wants in but who once she is in finds no comfort. I get lonely without a companion but perhaps this bloody loneliness is my artistic muse. Perhaps I am too erotic to function in life, so I function in art. Yeah! Sounds like my cleverest or in other's opinion, my most far-fetched theory yet.

The pain of never resolved separateness fuels my writing. I invest my creativity into art as opposed to putting it into life. So, I unwittingly sabotage my own opportunities. I pick the wrong people to enter into relationships with for the very reason that it won't work out. I cannot allow myself to be seduced by reality because contentment with life will smother my artistic aspirations. But I rather have one real wedding than imagine 300 perfect ones.

From a practical viewpoint aside from this tension between art and life, I think people underestimate the importance of having a room of one's own. Once you get married, your solitude is more or less marginalized.

From a practical viewpoint aside from this tension between art and life, I think people underestimate the importance of having a room of one's own. Once you get married, your solitude is more or less marginalized. Marriage is no cure for loneliness. The only cure is to learn not only to accept but in fact to welcome solitude. To be comfortably alone is to have inner strength and to know one's self. But the tricky part is learning to welcome solitude without shutting out intimacy.

Maybe I am too independent. Somewhere I read the following: "The first step to independence is learning how to be alone...and when you learn that really well, you forget how to be open to love if it ever does come." If you live alone for long enough you get used to doing things solo. Have I gotten used to going solo?

Well, I am happy and drunk with life in my own company. But no matter how happy I am, there is always the pang of loneliness for, as Jessica Benjamin would say, "At the very moment of recognizing our own independence, we are [paradoxically] dependent upon another to recognize it." Real happiness surpasses a dream of happiness.

Without someone by my side to pinch me, I can never be sure whether my happiness will disappear if I so much as open my eyes. Nevertheless, if you push the pain of separation down over the years it settles into a certain apathetic numbness.

Maybe I am too dependent. I am still very attached to my parents. I have not quite severed the umbilical cord. But even though I love my parents dearly, I am not my parents.

Maybe I am afraid of becoming too dependent. Perhaps my radical independence is a sign of my great vulnerability. The one's who are most in danger of becoming dependent develop the hardest shell and never let their guard down until they know it is 100% safe. Those who are neediest feign an arrogant, cool indifference: "Marriage? No thank you."

Maybe my perfectionistic tendencies are the problem. What is worse than being alone is ending up alone while you are in another's company but divorce is an absolute no no. When I was little, I would scribble "friends forever" all over my notebooks. Now that I am older I am looking to be married "until death do us part." I entertain such fiction even though I suspect the following: 1) "Forever" is a fallacy because life is dynamic while forever is static and absolute, 2) We are born alone, we live alone, and we die alone. Everything else is just a fantasy.

The reason I choose to entertain such fiction despite my suspicions is because believing is the first step to actually being. Still, I lack skill in suspending my disbelief, particularly when it comes to pretending I am happy to keep up social appearances. What if my "fantasy" of life-long marriage comes to an undeniable end and I feel compelled to pretend that it has not. I will entertain the fiction of "forever" for the sake of hope but I will not tolerate a marriage that becomes a fiction for the sake of winning an endurance contest.

So, I demand no less than perfection for insurance purposes. Naturally, no relationship measures up. Instead, each successive relationship makes up for what the one right before it lacked. I will keep demanding perfection until my uncertainty and insecurity rise to a level that makes it counterproductive for me to maintain such standards.

At heart, I really just want someone who scores better than average on certain fundamentals. But the "just" in the previous sentence gets me into a lot trouble, particularly because, in my opinion, emotional fulfillment is a very, if not the most, important fundamental in a relationship.

Maybe I am too abnormal. I am so different. I do not think the same, walk the same, look the same, or talk the same as normal people. How am I going to find someone who is as abnormal as I am? Then again everyone is different nowadays in our culture of individualism. In fact, people pride themselves on their individuality.

But the fact that it is not just me who is "different" does not make my marriagelessness any simpler. Individuality would be more socially valuable were it not for its drawbacks. It is much more difficult for two people's lives to converge these days, let alone converge harmoniously.

Our hyper-individuality makes it more likely that we will outgrow one another even if we are fortunate enough to marry.

I can escape from time and from people's judgments.

Writing is a form of alchemy for those who are great in theory but not so good in practice. It transforms base reality into the romantic. It realizes the ideal "me" from the imperfect human "me." Through my imagination I can escape from disappointment. But not really because even if I do not go to sleep to dream sooner or later I am accosted by reality.

Maybe I need to lower my expectations. How does one "lower" one's expectations? This has always been a mystery to me because my expectations have never cooperated with how I think they should be. I expect what I expect.

Perhaps I need to learn to ignore my expectations or fool myself into thinking they are fulfilled when clearly they are not. But then one has to be particular about what one likes and what one dislikes. Otherwise, there is so much out there that one will get confused. One will follow instead of leading.

Maybe I do not expect enough. I approach marriage with a unique combination of inflated expectations and utter cynicism. Marriage is in many ways falsely romanticized. It can be viewed as a patriarchal institution, which strengthens the force of dominant ideologies that reinforce patterns of exploitation through its contractual role-playing.

One could argue that marriage stifles sexuality by domesticating men and women when sexual energy is unfocused in nature. Marriage forces the sexual genie into the marital bottle, as Dennis Prager would say. It has costs for those who fit the mold and for those who clearly cannot. Marriage does not just stifle sexuality.

Can there be marriage without a forfeiting of real feelings, without a caging of spontaneity, and without a hiding of individuality? Are my needs going to be met by an institution that was not designed for me personally? What if marriage denies me the intellectual stimulation and independence of my school days and forces me to curb my thoughts and feelings. Is it natural for two people to stay together for their entire lives?

Who wants to be chained for a lifetime so that he or she cannot take a free and deep breath? Who wants domesticity and morning breath when one can have passion and extravagance? I think "I do" despite my romantic tendencies. Today, marriage can be an arrangement whose contents are up to the people making the deal.

Maybe I am simply procrastinating. I do habitually put off the doing of things that should be done. Getting married and marriage itself is a great deal of hard work. Consequently, I shirk the responsibility.

Maybe I am too conservative. I oppose change. I stick to the familiar where I need to risk a little now to be happier in the long run. Perhaps I am too patient, dispassionate, timid, and near-sighted.

Maybe I am afraid of intimacy. Perhaps I am afraid of losing my self in another person, of being unable in a relationship to hang on to the authentic, autonomous women who knows what she wants and is willing to pursue it. Ambition (the assertion of the self) and romance (the suppression of the self) are incompatible.

Beyond a very delicate point, speaking up and saying what one wants damages a relationship. The pursuit of one's ambitions and one's quest for identity are often at the expense of one's personal relationships. On the other hand, compromising one's self too regularly can make concession a habit.

Maybe I am too busy to get married. As things are, I already need 48 hours in a day. I can't imagine what my life would be like were I to add marital duties to by daily agenda. In my opinion, the main purpose of marriage is to provide a stable framework for welcoming and sheltering children. I am not ready to switch gears from self-actualization mode to family-formation mode.

There is just too much left to be nourished within my self for children to enter the shifting kaleidoscope of my life. I want to focus my energy on my children at some point in the future rather than spreading myself thin at the present moment. But then there is always birth control. Ambition is no excuse for my marriagelessness. I can be married without children. Then again, in some respects, one's spouse is like one's child.

Maybe I am independent to the point of seeking solitude. The patient loves his illness

Who wants to be chained for a lifetime so that he or she cannot take a free and deep breath? Who wants domesticity and morning breath when one can have passion and extravagance? I think "I do" despite my romantic tendencies. Today, marriage can be an arrangement whose contents

Growing PAINS & Lonely PANGS

By: Sandy Pedram

I find great pleasure in watching things grow. I had my eye on this piece of fruit in our backyard. Day after day I watched its colors deepen, its interior soften as the exterior toughened. But I got impatient.

On occasion I thought of just picking the thing and getting it over with. But I waited ... and waited ...... and waited until finally one day I went out and looked at the fruit in its entire splendor and prepared to eat. But on closer examination I discovered one speck of the fruit that had been hidden from the sun and that had, consequently, not come of age.

So I went away to wait some more. The next day I returned to the spot where I would pay homage to my blossoming fruit only to discover that it had disappeared. It had fallen to the floor, my hopes gone with it. I had waited too long. Alas! The line between too soon and too late is fine indeed.

I had managed to suppress my thoughts of the fruit up until my little 9 year old munchkin of a brother came up to me the other day and asked me in earnest, "Sandy, Why aren't you married?" I immediately stopped what I was doing, turned around, looked at him in disbelief and said, "What! Not you too, cute little Mikey." "You heard me," he said, "Why aren't you married?"

I didn't know whether to laugh or to cry. Then, after seeing the confused look on my face, he said, "I want to be an uncle." I could not help but smile a bittersweet smile. It is not as if it is the first time that I have been admonished for my marriagelessness. The only difference is that this time it came from a child and there is no greater truth than that spoken from the lips of unadulterated innocence.

> "...But then one has to be particular about what one likes and what one dislikes. Otherwise, there is so much out there that one will get confused. One will follow instead of leading.

I want to get married. I love the idea of sharing my life, my love, my pith and being with another person. Marriage is an anchor of intimacy in a turbulent ocean of small affections and polite attachments, which litter and consume our passing time. There are myriad practical, economic, legal, social, and psychological reasons that I want to get married. Why then am I not married?

Maybe I expect too much of life and, hence, of relationships. I am looking for fabulous all the while I am conscious that happiness lies in learning to prevent the half of the glass that is empty from monopolizing your attention. Relationships are never complete or completing, says Forough Farokhzad.

But I am an artist. My inordinate expectations are due to my fertile imagination. The imagination provides the cowardly a refuge from reality. Which is more disturbing: the pain of loneliness or the conflict and absurdity of relationships? Who knows. All I do know is that I can detach myself from the drama by writing.

Writing provides a constructive outlet for the damned up energy that I cannot immediately release in love. The mind is the realm of possibility. In the world of my imagination, I am in control. Pain is a cessation of happiness. Happiness is not the cessation of pain. Through my imagination,

as well as French.

My Michael, perhaps Amos Oz's best known novel, appeared in Israel in 1968 and immediately caused a literary and political storm, provoking hostile criticism as well as enthusiastic admiration. Over 105,000 copies of the Hebrew edition have been sold, making it one of the biggest selling books ever in a country where the most popular national evening newspaper sells barely half a million copies.

My Michael, which takes place in Jerusalem, includes hallucinations and fears which are understood to be a metaphor for pre-Six Day War fears. It was made into a wonderful film by Dan Wollman in 1975 and continues to be shown in cinemas from time to time around the world.

Unto Death(1971) is preoccupied with anti-Semitism,Touch the Water, Touch the Wind (1973) describes the postwar lives of two extraordinary Holocaust survivors who meet and fall in love on a kibbutz.

The Hill Of Evil Councel (a cycle of three novellas) appeared in 1976 and brought Amos Oz the prestigious Brenner Prize for Literature.

Black Box has broken all records in Israel. First appearing in January 1987, it immediately went to No. 1 on the best seller lists in Israel and remained there for longer than any previous book. In 1988, Black Box won Amos Oz the Prix Femina Etranger, France's top literary award for the best foreign novel of that year.

In the Land of Israel, which caused a sensation in 1983, comprises a series of essays in which Amos Oz describes a journey he made through his own troubled country during Israel's Lebanon War. The essays, which originally appeared in the leading newspaper Davar, combine serious documentary interviews with very personal observations in a storyteller's setting, attempting to be fair and faithful to a variety of political and ideological groups within Israel. After a storm of protest and admiration, the essays were published together in book form in May 1983 to be followed by a whirlwind of rights sales around the world.

Some of his other books are:

Under This Blazing Light,*A Perfect Peace*,*Fima* (or *The Third Condition*), appeared in Israel in 1991,*Don't Call It Night*(1994),*Panther in the Basement*(1995),*The Story Begins*, *The Same Sea* (1999).

Amos was awarded his country's most prestigious prize: the Israel Prize for Literature in 1998, the fiftieth anniversary year of Israel's independence.

MODERN ISRAELI LITERATURE

Each Issue of Chashm Andaaz Magazine introduces a selection from the Modren Israeli Literature. These selections are chosen by Mr. Kamran Haymian, who resides in Natania, Israel. Although his formal education is in electrical engineering, Kamran is a tri-lingual intellectual, and is endowed with special talent in the field of translation. Fortunately he has accepted our invitation to contribute to Chashm Andaaz. We hope through his endeavors, Iranian-Jewish community will have access to the most famous Israeli masterpieces for the first time. Kamran's Email address is: nima@matav.net.il

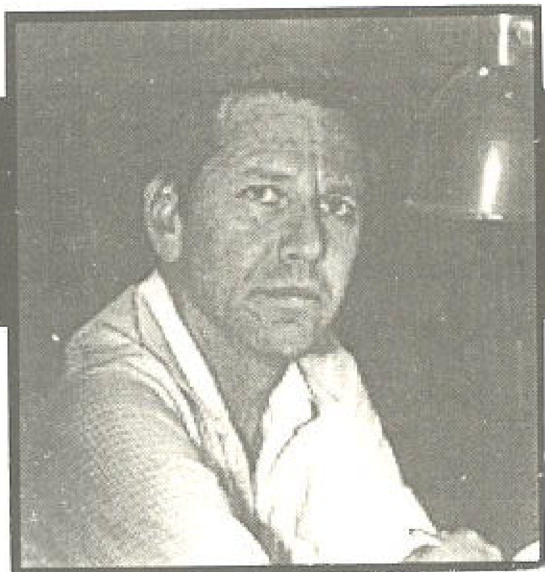


In the Land of Israel, which caused a sensation in 1983, comprises a series of essays in which Amos Oz describes a journey he made through his own troubled country during Israel's Lebanon War. The essays, which originally appeared in the leading newspaper Davar, combine serious documentary interviews with very personal observations in a storyteller's setting

MODERN ISRAELI LITERATURE

focus on:

Amos Oz



Novelist and activist in the Israeli Peace Process

By: Kamran Haymian

Israeli novelist Amos Oz is the author of Black Box, Fima, and Under This Blazing Light. He has published more than 20 books in Hebrew, and about 450 articles and essays in Israeli and international magazines and newspapers which have been translated into 30 languages in over 35 countries. Since the Six Day War in 1967, Amos Oz has been actively involved with various groups within the Israeli Peace Movement.

Amos Oz was born in Jerusalem in 1939. His family included scholars and teachers, some of whom were militant right-wing Zionists, who emigrated to Israel in the early 1930s from Russia and Poland. In 1954, aged 15, Amos Oz rebelled against his father and left Jerusalem to live and work in Kibbutz Hulda, where he also completed his secondary education.

After completing his Army service in 1961, he returned to the kibbutz to work in the cotton fields. In his early twenties his first short stories were published in the leading literary quarterly Keshet, before the kibbutz assembly sent him back to Jerusalem to study philosophy and literature at the Hebrew University. With his BA degree, he returned to Kibbutz Hulda where, for twenty five years, he divided his time between writing, farming, and teaching in the Kibbutz High School.

As a reserve soldier in a tank unit, Amos Oz fought on the Sinai front during the 1967 Six Day War, and on the Golan Heights in the October 1973 Yom Kippur War.

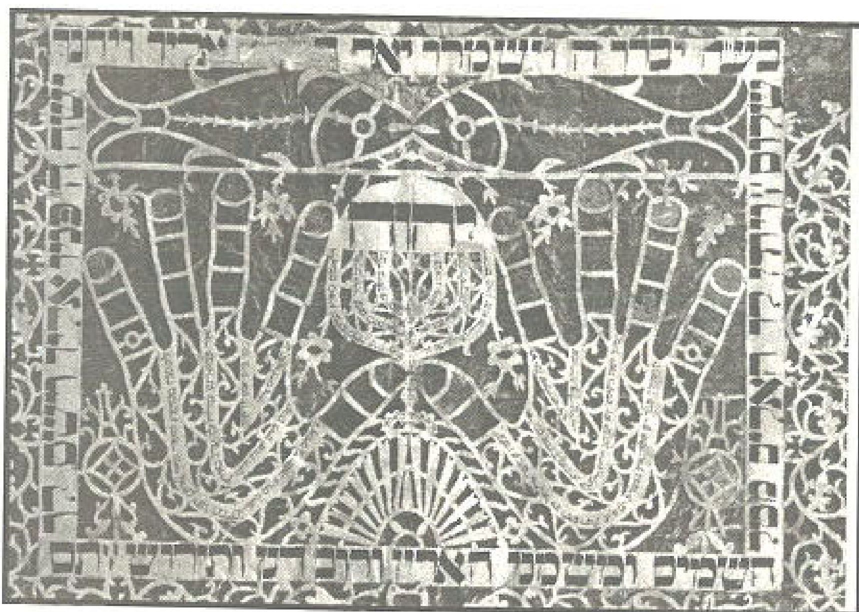
In 1969-70 Amos Oz was a visiting Fellow at St. Cross College, Oxford. In 1975, and again in 1990, he was 'Author in Residence' at the Hebrew University of Jerusalem, and in 1984-5, together with his wife and son, he spent a year in residence at Colorado Springs College in America. In 1986 they took the difficult decision to leave the Kibbutz and make their home in Arad, where the dry desert climate is beneficial to his son's asthma.

Amos Oz continues to devote his time to writing, teaching (he is a full Professor and holds the Agnon Chair of Hebrew Literature at the Ben-Gurion University of the Negev, in Beer-Sheva), and actively campaigning for the Israeli Peace movement.

Since the 1967 war Amos Oz has published numerous articles and essays about the Israeli/Arab conflict, campaigning for an Israeli/Palestinian compromise to be based on mutual recognition and coexistence between Israel and a Palestinian state in the West Bank and Gaza. As one of the leading figures in the Israeli 'Peace Now' movement since 1977, his articles, essays and political activities have made him a foremost figure in Israel. His speeches and articles appear in translation throughout the world. In 1991 he was elected a full member of the Academy of the Hebrew Language.

In 1992 he was awarded the German Friedenspreis, one of the most important international peace prizes, which was presented to him by the German President, Richard von Weizsacker.

In 1997 he was awarded the French cross of the Knight of the Legion d'Honneur by President Jacques Chirac. In 1965, he published a collection of short stories entitled Where The Jackals Howl which won him his first literary award, a keen readership and a strong literary opposition. The volume has remained continuously in print ever since, in Hebrew and English



Mizrach. Morocco, 19th Century.

the Diaspora, from the time of the Enlightenment on, many Jews of western and eastern hemispheres abandoned Judaism and voluntarily converted to Christianity or Bahaism, a new branch of Islam, simply by the propaganda of religious missions. These conversions showed clearly what had already happened to the belief of Jews in Adonai.

The only hope for the end of the Diaspora was the advent of the Messiah. The Jews of Galut suffered another setback: the subjective difference between Jew and Gentile as having ten versus seven commandments respectively was transformed into an objective difference, i.e. physical separation. Theses two classes of God's creatures were actually divided by the surrounding wall of the ghetto. The Jews were separated from the Gentiles and were condemned to live in isolation, in dirty, low quarters of cities and towns. Since according to a Jewish opinion, God had not commanded all human beings equally, the Jews were sent to the ghettos to live separately, a mutually accepted difference! Many Jewish leaders insisted that God wants the Jews to be different from others, even in their clothing, haircut and appearance. Was this discrimination by God or a belief in dualism by the Jews and Gentiles? A Jew of the Diaspora confronted another painful question, "Is my God different from neighbor's God?"

The compulsory isolation of Moses' nation created an "isolated God" in the minds of the chosen people. The Jews of the ghettos could not see God as the Creator of the universe; instead they saw him in the small prison of the Jewish community. In other words, the grandeur of "universal God" replaced by the "God of the ghettos." The "universe" for a Jew was the enclosed ghetto where he was usually born and died, and in his entire lifetime he begged for God's pity. The image of God corresponded to the inferior ghetto, which seemed to be the whole universe. The enemies of the Jews did not permit them to demolish the walls in order to observe the larger society.

The isolation of the Jews forced them towards a God that belonged to the Jewish community. Gradually, the belief in "Personal God" expanded more. A Jew worshipped God and hoped to get a response to his wishes, which were not great at all. God seemed to him as the trader in a business: "O God! I extol you and, in return, you solve my problem." A barter trade. This way of thought continued after the freedom of Israel. Sending a fax to Jerusalem for a written request to God to be placed between the stones of the Wailing Wall is just an example.

Although during the Diaspora, the Jews never had a chance to introduce monotheism to others, Christianity and Islam were started in cities like Jerusalem and Medina, where the Jewish population was quite large. There was a need for the expansion of monotheism, and since the Jews were not able to respond this need, they were left behind the other two monotheistic religions. However, in spite of the vast expansion of knowledge about the existence of God, the basic message of this knowledge, which was the oneness among human beings, was not known in practice. The Jews were forbidden to say a word about the reason for believing in one God.

Yet, during Galut, there was another regression in the God-worship of the Jews. Under the dim conditions of life they were attracted to superstition, which is prohibited in Judaism. God's instructions were forgotten. His commandments to the children of Israel for the improvement of society could not be enforced. Jewish mysticism, known as kabbalah, was diverted, and Christians and Moslems mostly knew a kabbalist as a sorcerer. Worst of all, because the Hebrew letters have numerical values, the various parts of the Torah were used as a tool of prediction, something God prohibited. This misguided trend still exists among some Jews who are unable to break free from the chains of Galut.

In general, the majority of the Jews who lived in the ghettos were illiterate, and if they could recite their prayer books, it was mostly done parrot-like. Worship of God was not based on wisdom and education, the way Moses had taught. The Jews, in the ocean of hate and prejudice, had to grab on some unimportant ideas and customs to prove that they believed in God almighty. The years went by and the trivial opinions rooted deeper, so much so that they replaced the basic teachings of Moses and firmly in place remained after the freedom of Israel.

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An Essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time

Chapter Nine

Where is God?



Mizrach, 1799, by Jol Feuersdorf

Where is God? This question was shouted by the terrified Jews who hurriedly gathered around the Second Temple to protect it from falling in the last minutes of Roman attack. That is a cry, which together with the flames of the huge fire, headed to the sky and disappeared in the air with the smell of burned bodies. Where is God?

It was asked angrily and hopelessly by the millions of Jews who were witness to the burning of fellow Jews by the Nazis in the concentration camps. Where is God? That was a familiar question to the Jews who lived during the Diaspora, from the day the Second Temple collapsed to the day before the revival of Israel--a period which lasted almost nineteen centuries. In the course of this long, torturous time, the Jews, with an anger similar to the wrath of the Creator when He wanted to annihilate the Israelites, asked where was God? They looked for him in "the heaven and the earth." They besought for his help and waited impatiently for his mercy. The fiery anger raised from their hearts burned their soul, just as the Temple and the skeletal bodies of the Holocaust were burnt. Where is God? Although this inward question was rarely discussed openly, it challenged the most important pillar of Judaism, the belief in God.

As pointed out in Part One, the uncertainty of believers regarding divine justice is as old as belief in God. This doubt was intensified by the continuous persecutions during the Diaspora. Amazingly enough, even when the Jews were under the most inhumane torments while seeking God, they hardly lost their belief in Him.

However, the wandering Jews wondered how God's justice was fulfilled, an ever-lasting astonishment that indirectly weakened their beliefs. Why did the Jews have to suffer so much pain, torture and humiliation? What has Moses' nation done wrong to deserve such a horrifying situation?

Why did anti-Semitism span all over the world? Where on earth could the exiled Jews have an ordinary, peaceful life? All during the Diaspora, the primitive tribes of Africa or Australia that had not heard the name of God lived with much more comfort than the Jews. Were the suffocating conditions of the Diaspora the reward of God to the Jews for worshipping him?

Because these kinds of questions were always brought up during Galut, at the end of World War II some Jews, learned or layman advanced one step beyond doubt of divine justice. In the years before the independence of Israel, there were astonished, hungry, exhausted, lonely and furious Jews, under the tents of war refugees, who had lost their loved ones and helplessly questioned the existence of God. Their ancestors had the same situation quite often in Islamic and Christian countries. Following each event, the Jews felt a heavy blow to their faith, which through lack of knowledge of the main principles of Judaism resulted in a new catastrophe: forced conversion to other religions. In the later centuries of

name a few, I would love to listen to the tragic stories of the Holocaust from the writer and activist Elie Wiesel, and learn about what it takes to be a political leader during crises from historical figures like Mahatma Gandhi, David Ben-Gurion, or Franklin Roosevelt

Tell me about your entrepreneurial experiences.....I heard you wanted to start your own business. You are quoted as saying..."When I ask them if they are entrepreneurs themselves, the four exchange glances. Sam Yebri, a 19-year-old sophomore and the group's public relations and marketing director, takes a stab at it. "The society is an entrepreneurial endeavor," he ventures. "It itself is an entrepreneurial success story." Explain this quote and its context.

In regard to my entrepreneurial experience, it encompasses a wide-ranging spectrum of ambitions and interests. Growing up during the economic boom of the mid to late 90s, everyone tried to start a company or a dot-com, and I was no different. But by the time I got to Yale, I realized that the reality of entrepreneurship entails the passionate creation of anything that is meant to achieve something important. While at Yale, I helped expand a nascent organization called the Yale Entrepreneurial Society, which serves as an intermediary between students with innovative business ideas and the corporate world outside of campus. We likened what we did to a venture capital firm, discovering and facilitating the development of important ideas into powerful companies. Lastly, I started a political magazine fifteen months ago, which has given me the opportunity to do everything from interview Senators and Congressman to run a financial project with an enormous budget to supervise the layout and production of a fifty-page magazine.

Do you believe there is a lot of politics behind Sept. 11th?

September 11th was a dark day in American and world history. Its fundamental causes and the consequent reaction in the United States and around the world are undeniably imbued with politics. Islamic fundamentalism is really no different from fascism, totalitarianism, or communism, in that they all distort reality and bring pain and suffering to the civilized nations of the world. Conversely, I guarantee that every time Bush makes an important decision, he is glued to the public opinion polls, gazing ahead to 2004.

What campaigns have you worked on?

I have worked on two campaigns: my Congressman in West Los Angeles, Henry Waxman, on his reelection campaign, and on the Gore-Lieberman 2000 campaign, while at school in Connecticut.

What, in your opinion, is the most important issue facing Iranian Jews?

I would say the Iranian-Jewish community is at a crossroads. Twenty years after the Islamic Revolution in Iran and the massive Diaspora that followed, a new generation of Iranian Jews are living, working, and starting families in the United States. There are many important issues facing our community today, but first and foremost must be our commitment to our Jewish and Persian roots. There is nothing wrong with "becoming more American", but once that entails intermarriage outside of Judaism, abandonment of Persian culture and identity, and an intense assimilation at the expense of family, we are in danger of losing the part of our identity that makes us unique.

What are our youth's socio-cultural needs?

In addition to the many pressures every young person faces, I feel young Iranian Jews are confronted with a weird cultural tug-of-war. We feel that we must fit in and become more "American", willingly changing in ways to accomplish this goal. At the same time, today we feel considerably connected to our families and to our cultural and religious roots. More so than ever, we need to realize that being Jewish and Persian and American are not all mutually exclusive. We don't have to sacrifice one for the other. Eventually, we have to become comfortable in our own skin, confident of our roots, and secure in our unique identities. But this process will take time.

How do you feel about the generation gap in our community and the responsibility of our media to close the gap?

The generation gap is definitely evident in our community. As our community becomes more assimilated over time and technology becomes a bigger part of our lives, age-old customs and traditional values erode—fewer young people speak Farsi, even fewer keep kosher or keep Shabbat, some marry non-Jews. All the while, the older generations do not recognize the pressures that young Iranian Jews face today. Passing down religious and cultural traditions is a two-way street; it takes patience and cooperation throughout our community. As for the media, venues like Chasm Andaaz help the younger generations discuss issues of importance to them, while older generations can impress upon the youth the power and meaning our traditions truly wield.

Tell us about your interview with Reza Pahlavi.

In the aftermath of September 11th, he made a visit to the Yale campus and as Editor of The Politic, I was granted a thirty-minute interview. We discussed a wide-range of issues, including the future of Iran, his own personal ambitions, the American conflict with Al Qaeda and other terrorist organizations, and the future of the Mideast peace process. He impressed me with his eloquence, his intelligence, and his sincere desire to improve the plight of Iranians living in Iran today.

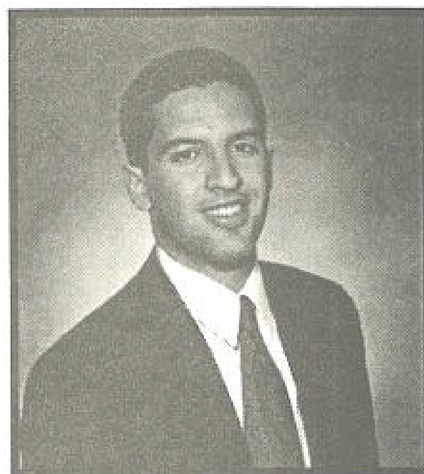
An Interview With: Sam Yebri

Founder and Editor-in-Chief of The Politic: Yale College's Journal of Politics

By: Debbie Termeie

Intelligent, sophisticated and caring, are just some of Sam Yebri's characteristics. Born in Tehran in 1981, Sam moved to the United States two years later. He attended Yale University in the fall of 1999. Since then, he has shown his commitment to his Jewish and Persian roots as well as an ambition to be a successful member and representative of the Jewish-Iranian community.

As Founder and Editor-in-Chief of The Politic: Yale College's Journal of Politics, Sam has had the opportunity to meet and work with prominent political figures, including various Senators, Congressmen, and even the son of Iran's late shah, Reza Pahlavi. Furthermore, as president of Yale Friends of Israel, Sam has asserted his dedication to Israel and has worked tirelessly to defend Israel in media sources and on various college campuses in Connecticut. I recently had the opportunity to meet with Sam and interview him about his multifaceted accomplishments.



Sam Yebri

Do you read Chasm Andaaz?

I actually do read Chasm Andaaz whenever I am home. When I first discovered it last year, I was quite impressed by it and really wanted to get involved with it in some way.

How old are you? Where were you born and raised?

I am twenty years old. I was born in Tehran and moved to Los Angeles when I was two years old.

What do you do in your spare time?

I am a huge sports fan, so whenever I can make time, I'll go to a Laker or Dodger game, as well as playing tennis or basketball whenever possible. Secondly, I love traveling; I have been to Israel, China, France, Spain, Germany, Switzerland, and the Netherlands just in the last two summers. Lastly, I am big family person- there is nothing I like to do more than spend quality time with my family.

How did you get to where you are? What advice would you give someone who would like to follow your footsteps?

In regards to getting into an Ivy League university, it takes ambition, dedication, and above all a strong work ethic. Acceptance to the top schools has become more and more competitive, to the point that it takes more than flawless grades and standardized test scores to get in. It takes ambition and the dedication to make that dream a reality. I would encourage involvement in every activity possible—sports, music, journalism, speech & debate, community service. Academically, challenge yourself- take the most difficult courses available and do what needs to get done for that A. Lastly, take advantage of opportunities and foster relationships with those who can help you get where you want to go. That means teachers, employers, friends, family- learn from the mistakes and successes of others.

If you could meet anyone dead or alive who would you meet and why?

There is a ton of people, from writers to political leaders to philosophers, whom I respect and would love to meet. To

funding and arming Islamic factions, encouraging terrorist operations and creating martyrs with the goal of leading angry Muslim masses into a large scale armed uprising . This strategy, championed by Mohtashami , reinforces itself by destroying any chance of reconciliation and peace through controlled and timely major terrorist attacks. At the same time, by eroding the popularity of leaders such as Arafat it opens the way for the total dominance of Islamic leaders who at the right time will lead the final Jihad with the help of the IRI. During a recent conference at Tehran University organized by the "Society for the Defense of the Palestinian People", a prominent member of the society who was in Tehran for treatment of his Intifada injuries said " We have no other supporters than the Iranian people and we have no expectations from Arab countries".

President Khatami, while trying to avoid any clear references to the destruction of Israel, has repeatedly proposed a legalistic solution for Israel's destruction. " ... The principled positions of the Islamic Republic of Iran for solving the Middle East crisis and the conclusion of the issue of Palestine are the return of all Palestinians to their original homes, conducting a referendum by the original (real) people of Palestine including Muslims, Christians and Jews for deciding the future regime of their country and establishing an independent Palestinian regime desirable to the people of that country with it's capital in revered Qhuds and the decision making by that independent Palestinian government about all the present inhabitants of that land" .

The right of return of all Palestinians is opposed by Israel on the grounds that millions of refugees of known and unknown origins pouring into Israel, together with their extremely high birth rate will effectively turn Israel into a Palestinian state, in addition to the State being created in Gaza and the West Bank and in addition to Jordan which is practically a Palestinian country.

Khatami who is a Muslim statesman, knows very well that all around the world, Muslim minorities are fiercely fighting for separation (not without help from the IRI), including in Kashmir, Chechnia, Kosovo, Phillipines.... some having already seceded like Pakistan, Bangladesh and Bosnia. Khatami also knows as a Mullah, that all countries with Muslim majorities have throughout history, following their religious obligations, decimated their non Muslim populations (original, real or immigrant).

Khatami's idea of return of refugees followed by a referendum is a cruel joke. Abu Ahmed Mustafa, the Hamas representative in Iran says in a recent interview in Tehran " ... our struggle is one for taking back all of the land of Palestine and this is the wish of the Palestinian nation. Even those who talk about peace with Israel say that after peace with Israel we should be able to melt them within ourselves and in this way destroy their power".

However, it must be noted that Khatami is closely allied with Mohtashami and their real strategies, aside from Khatami's humorous statements, are one and the same. Mohtashami has emphasized that " Khatami ... , has had the greatest success in defending the Intifada...".

Rafsanjani, is currently sitting at the head of the Expediency Council, an appointed body more powerful than the Islamic Parliament or the Presidency, designed to control or circumvent any other elected or non elected body in times of emergency or whenever it is deemed "expedient".

It is clear that Rafsanjani is trying to get back into the Palestinian issue in a big way as demonstrated by his direct meetings with Egyptian representatives in Tehran on January 16th 2002 and his famous nuclear bomb speech last December. However, neither genuine factional motivations nor his seemingly empty nuclear threats must lead us into under estimating Rafsanjani or his real dreams and aspirations.

At a time when the IRI is wasting no time in acquiring nuclear technology and every IRI sympathizer is openly defending the right of the Islamic Republic to possess nuclear weapons to match Israel, there is no doubt that what Rafsanjani said is based on real efforts and actual strategy.

In a recent article in Moscow Times, Vadim Vorobei, a Russian missile scientist who had worked for the Islamic Republic in 1996 is quoted as following " The Iranians ... were trying to show that a lot of Russians were working for them and everybody else should be scared by it" . Even though Vorobei is trying to downplay IRI's missile capabilities, the actual IRI success in their missile program since 1996 as well as their long time strategic performance suggests that major IRI officials do bluff but only when they are so close to the subject's realization that they feel it is safe enough to make the threat without being defenseless against a pre emptive counter strike. In IRI's past history of armed conflicts, boasting, threatening and propaganda had always preceded an actual action.

The IRI's traditional obsession with and encouragement for massive martyrdom and suicidal offensives, shows that the IRI has no respect for any life, including Iranian lives, their only interest being final victory for the honor of Islam. Also IRI's Nazi type propaganda since 1998 demonstrates their intent to prepare Iran's public opinion for any "expedient" genocidal strategy, including nuclear elimination of the Jewish State.

Pondering over the IRI obsession for the destruction of Israel and particularly the evil thoughts of Rafsanjani, himself a descendant of the genocidal Mongol invaders and occupiers of Persia, inevitably reminds one of Ezekiel's passages in chapters 38 and 39, concerning Gog of the land of Magog and all the nations with him, invading Israel in a horrible apocalyptical war : " ... in the latter years thou shalt come onto the land that is brought back from the sword ... against the mountains of Israel ... brought forth out of the nations ... Thou shalt ascend like a storm, thou shalt be like a cloud to cover the land, thou, and all thy bands and many peoples with thee ... at the same time shalt things come into thy mind, and thou shalt think an evil thought ...".

The Players:

Initially, Ayatollah Montazari (currently humiliated and under house arrest), the previous successor designate to Khomeini , his son (assassinated in 1981) and other members of his clan (some executed and imprisoned under Khomeini and Khameneii) were the main forces behind the export of the Islamic revolution, from the Phillipines to Kashmir to southern Iraq and Lebanon. These were the forces behind the news leakage of the Iran Contra affair, ruthlessly damaging Rafsanjani's interest and position and paying dearly for their greed in the end(!)

Later, powerful Rafsanjani (head of the Islamic Parliament, 1981-1989 and President of IRI, 1989-1997) and his cronies like Mohsen Rezaii (former Revolutionary Guard commander) took over most of the Lebanese action by forming the "Ghuds Corps" in Iran within the RGC, charged with the liberation of Ghuds (Jerusalem) , training of Islamic guerrilla forces, sending RGC units to Lebanon, forming the Lebanese Hizbullah and arming them to the teeth. Rafsanjani's involvement came to light in 1982 when following a visit to Southern Lebanon, he announced joyfully that " those hills are just ideal for our RGC kids".

A recent account printed in the fundamentalist publication "Ya Lessaaraat..." on December 12th 2001 is very interesting: " Iran had become the beating heart of the Islamic liberation movement for the liberation of Qhuds... (the Iran- Iraq war, the Israeli occupation of Lebanon) and the dispatching of the "Muhammed Rassoul Allah" forces under the command of Haj Ahmad Motevasselian from Iran to fight the Jewish sons of Goliath provided a new opportunity for fighting Israel based upon Islamic ideology. This is how the Lebanese Hizbullah was born..."

The Lebanese Hizbullah, with Iranian intelligence and RGC officials included in their leadership council as well as their military and intelligence leadership, eventually became so dominant and powerful in South Lebanon that in 1996 while the Labor Government was still in power in Israel, they effectively provoked through rocket attacks and guerrilla tactics, a sizeable Israeli invasion involving the bombing of a UN refugee camp leading to the eventual fall of the labor government and a halt to the Israeli Palestinian peace process. The Islamic Republic of Iran had thus succeeded for the first time to strike a heavy blow against Israel.

During the past 23 years, the Islamic leaders of Iran, considered by many Iranians to be occupiers of Iran, have called for the destruction of "The occupying regime of Ghuds". No one has ever dared to oppose billons of dollars of Iranian money pouring into Lebanon and the Palestinian areas for military purposes, challenging a nuclear regional power to a war, contrary to Iran's national interests.

The Islamic Republic's second success was the total withdrawal of Israel from Lebanon, which not only placed the IRI at the leadership of the region's terrorist organizations but also accelerated Iran's leadership in the unrelenting armed Intafada that is continuing to this day. It seems that the rejectionist and terrorist conference in Tehran in April of 2001 solidified IRI's leadership.

However, it must be noted that Rafsanjani did not benefit from the recent victories of the Hizbullah, since somewhere along the line, his influence was cut short by other emerging players as well as by the evolving power structure within the IRI.

Ali Akbar Mohtashami-pour, the head of the "reformist" faction in the Islamic parliament is probably the biggest Iranian political player in the Arab- Israeli game today. Mohtashami at the beginning of IRI penetration of the Syrian dominated Lebanon was identified with the "leftist" faction of the IRI leadership, close to the US embassy hostage takers. He was also the Minister of Interior during Ayatollah Khameneii's presidency .

Mohtashami is known as the founder of the Lebanese Hizbullah, a title he jealously defends against Rafsanjani . He has been implicated in several major bombings and terrorist attacks against the Americans, namely the destruction of the US Marine barracks killing hundreds of Marines in Beirut before being circumvented by Rafsanjani.

Since the massive come back in 1997 of factions pushed aside by Rafsanjani, Mohtashami's star has been rising fast.

Mohtashami tried to remind everyone of his leading role in the IRI's regional policies by attacking Rafsanjani's " empty slogan" of nuclear attack against Israel ' last December. " Those personalities who used to hold executive and foreign policy positions in the past and still hold other positions must not disrupt the growing process of the presence of the Islamic Republic of Iran in domestic and foreign political and economic arenas ...".

Three Strategies of Destruction:

Today, the dominant strategy of the Islamic Republic regarding the Israeli Palestinian conflict consists of active participation in



Powerful Hashemi Rafsanjani, Head of the Islamic Expediency Council "One Atomic Bomb will leave nothing in Israel"

of Clerics of Islamic Countries {2}.

... "Referendum by the original (real) People of Palestine"...

Mohammed Khatami, Islamic President in Iran, at the gathering of the Media of the Islamic World in Support of the Intifada, Tehran, January 29th 2002

On January 16th 1979, the Iranian daily Kayhan's huge front page headline announced "The Shah is Gone". In another headline on the same page, in smaller letters, a quotation from Imam Khomeini , still in Paris, said " Iran Considers Herself to be At War with Israel". Thus, the Islamic Republic declared war on Israel three months before it's own official establishment and began it's relentless struggle to liberate the "Ghuds" (Jerusalem) from "Jewish occupation". No journalist has ever asked Islamic officials in Iran whether the IRI has abandoned it's self declared state of war with Israel.

Institutionalizing Hate:

Destroying Israel had been the most important rallying cry of the Iranian Islamic movement and it's various nationalist and leftist allies. This has remained as a foundation for the legitimacy of the Islamic Republic of Iran (IRI), the pillar of it's foreign policy and a major propaganda tool within the restless and defiant nation. The Constitution of the IRI has repeatedly emphasized the Islamization of the whole world as the final goal of the 1979 revolution and in particular has assigned the task of exporting the Islamic revolution and aiding international Islamic movements and nations to the foreign policy and military organs of the government.

During the past 23 years, the Islamic leaders of Iran, considered by many Iranians to be occupiers of Iran, have called for the destruction of "The occupying regime of Ghuds". No one has ever dared to oppose billons of dollars of Iranian money pouring into Lebanon and the Palestinian areas for military purposes, challenging a nuclear regional power to a war, contrary to Iran's national interests. In fact, in order to preempt any opposition to such adventurism, Ayatollah Khameneii, the Supreme Leader of the IRI said on December 31st 2001 to officials of the "Association for the Defense of the Palestinian Nation" in Tehran " ... today, our honor, strength, unity and national interests depend on standing up to the cancerous tumor of the Zionist regime...".

It is noteworthy that all vague references by Iranian officials and in particular the spokesmen of the Foreign Ministry and the President to "occupied areas" which Israel must vacate, refer not to areas occupied after June 1967 but to all of Israel. Foreign journalists in recent years have refused to ask for such clarifications in order to help the "reformist" faction maintain a moderate stance internationally.

The Supreme Leader, by virtue of his divine authority and his constitutional powers, has in fact been the main ideological force behind the IRI's Palestine policies. Special units within the Revolutionary Guards Corps and the RGC's intelligence organization have always been the main instruments for implementing IRI's Palestine policy as well as the main control levers over the contending factions within Iran. Khameneii just like Khomeini before him, has so far succeeded in keeping all the players in line, once in a while lending his weight to one or the other.

The players on their part, like the horsemen of the apocalypse, come riding on horses of different colors, wielding weapons of different sorts but in the end, they all promise death for Israel.

EVIL THOUGHTS

Three Strategies of the Islamic Republic of Iran for Destroying Israel

By: Frank Nikbakht

... " If one day the Islamic world will also be equipped with the weapons that Israel has, the designs of the oppressors will reach a deadlock, since the use of one atomic bomb against Israel would totally destroy Israel while (the same) against the Islamic world would only cause damage. Such a scenario is not inconceivable"...

... " The Jews must indeed be expecting the day when this parasite entity (Israel) is extracted from the body of the region and from the Islamic world and those who had ... escaped and ... gathered in Israel ... due to their passion for their religious government ... become wanderers once again"...

Ayatollah Rafsanjani, powerful head of the Expediency Council of the Islamic Republic of Iran, in his official Friday sermon in Tehran, December 14th 2001, on the occasion of the annual "Ghuds Day" {1}.

... " It is in the strategic interests of Iran to aid the Palestinian Intifada until the process of establishing a Palestinian state is completed. This will only be possible when there are no Jews left in all of Israel".

Ali Akbar Mohtashami-pour, head of the "reformist" faction in the Islamic parliament in Iran, January 9th 2002, Beirut, at the Conference



Mohtashami (center) leader of the 'reformist' faction of the Islamic Parliament in Iran, with leaders of Hamas (right) and Hizbullah (left) Beirut, January 9th 2002

of the Oslo Accords were finally revealed in May 2000 with the outbreak of violence by Palestinian rioters and terrorist suicide attacks that were incited by the Palestinian Authority. Arafat's objective was to bring about international contempt for Israel and pressure Israel into giving up more territories.

The Clinton Administration's "peace plan " proved that it had no guarantees of security for Israel, but allowed the Palestinian Authority to continue to repeatedly promote terrorism against Israel without suffering any repercussions. Since the increase of terrorist attacks, Arafat nor the Palestinian leadership, who Clinton had labeled as "peacemakers", have ever discouraged or restrained these rioters and terrorists. Furthermore, many innocent Israeli settlers and soldiers have been brutally murdered by rioting mobs and terrorist groups living in "safe havens" in the



Palestinian controlled areas. In essence, the violence which erupted in the summer of 2000 was inevitable because there were no adequate political mechanisms or system of checks and balances established in the Oslo Accords which would protect Israel's borders and guarantee security to Israel's population from terrorist attacks.

Furthermore, during the eight years in which the Clinton Administration was in power, it never once castigated the Palestinian Authority for creating, promoting, and failing to halt terrorist attacks against Israel. To the contrary, the administration shamefully continued to pressure Israel to push forward with this unreal "peace process" while the conflict and bloodshed against unprotected Israelis raged on.

Aside from trying to pressure Israel's government to make radical land concessions for an erroneous peace with the Palestinian Authority, Clinton went a step further by interfering in Israel's domestic affairs in order to advance his own standing.

During the 1999 Israeli elections, Clinton Administration aides including James Carville and other political advisors were sent to Israel in order to "help" the

Labor party candidate, Ehud Barak to win the prime ministership of Israel. As a result of Clinton's direct or indirect involvement in Israel's elections it was apparent that he wanted and essentially gained greater influence over Israel's Prime Minister. With his influence, Clinton was then able to dictate his own unrealistic terms for a peace which was not worthwhile for Israel, but one which he hoped would bring him international notoriety. Despite all of his efforts, Clinton was not successful

in getting the Palestinian leadership to accept parts of Jerusalem and other territories significant in Judaism. This was because Arafat, a true terrorist ringleader, proved that he was never truly interested in making peace with Israel by refusing the offer, despite Israel's willingness to make very generous territorial concessions in order to have peace in the region. Unequivocally, Clinton's involvement in Israel's elections were not only uncalled for by a foreign head of state, but moreover unstatesmanlike.

If the President had truly been interested in Israel's well being and a realistic peace, then he should not have had interfered by helping one side or another during the elections. Yet Clinton should have tried to negotiate a deal with who ever was to become Israel's Prime Minister. In the end, President Clinton's objective was not to support Israel's future security, but to merely manipulate Israeli politics in his hopes of establishing a faulty peace that would give him notoriety and ultimately improve his imperfect stature in the history books.

Essentially, the Oslo Peace Accord's should not serve as a reminder to the world of President Clinton's attempt to bring peace to the Middle East, yet the plan of a selfish President who wanted to improve his own tainted image at the cost of bringing near chaos to Israel. It is now obvious that President Clinton wanted any kind of "peace" in the Middle East, no matter what the future cost would be to Israel's security because he need a major achievement to cover up his impeachment by Congress and scandalized presidency.

Today, we in the Jewish communities in Diaspora can not estimate the extent to which the Clinton Administration has placed Israel's security in imminent danger by forcing her to give up control of some critical territories, allowing former terrorists who are now a part of the Palestinian police to arm themselves against Israel, and failing to stop the Palestinian Authority from using terrorist groups in harming Israel. Likewise, the blame for Arafat's endless war of terror against Israel lies with many individuals in the American Jewish community who endorsed Clinton, while failing to voice their opposition to his risky "peace" initiative and his acceptance of an international terrorist like Arafat. Ultimately, time will reveal the true long term negative ramifications of the Clinton Administration's failed peace plan. The collapse of the Oslo Accords should also serve as a guide for the current Bush Administration as well as other Western governments to initially eliminating terrorism and governments that sponsor terrorism in the region before forging a real peace in the Middle East.

OPINION:

Clinton's Blunder: Failure Of the Oslo Peace Accords

By: Karmel Melamed



With Israel's recent seizure of several tons of illegal weapons and explosives headed for the Palestinian Authority from Iran, it has become crystal clear that Yasser Arafat and the Palestinian leadership were never and have never been interested in making peace with Israel. Since the 1993 Oslo Peace Accords, Arafat's government has done nothing to prevent terrorist suicide bombings, shootings, and rocket attacks waged against innocent Israeli civilians by terrorist groups (Hamas, Islamic Jihad, etc.) residing in the Palestinian controlled areas.

Slowly but surely Arafat and his forces have revealed their true intentions by not curbing the terrorist violence against Israel, yet at times have even encouraged it by calling for Israel's destruction.

Many of us watch the escalation of terrorist attacks against Israel on a daily basis and wonder why and how the peace process collapsed? While news commentators and political analysts will divide the blame equally to Israel and the Palestinian Authority, a great deal of responsibility for the failure of the peace process lies with the Clinton Administration which brokered this supposed "peace".

It has now become all too evident that Clinton's true intentions were solely to make a place for himself in history as a "peace maker", rather than establish a legitimate and secure peace agreement for Israel. In reality the President's plan for Israel to make territorial and security concessions to the Palestinians was doomed to fail from the beginning because he chose to make an infamous and ruthless terrorist leader, Yasser Arafat as a peace partner with Israel.

From the beginning of his presidency, President Clinton pledged that his administration would help bring an era of peace to Israel, yet since that time his government's actions and methods of diplomacy almost left Israel strategically weaker against terrorist attacks. In order to understand Clinton's blunder in forging this peace, one must examine his foreign policy initiatives with regards to Israel and the Middle East. Before Clinton came to power, Yasser Arafat, the current, self-appointed Chairman of the Palestinian Authority, was notoriously known worldwide and branded as the head of an international terrorist organization known as the P.L.O. (Palestinian Liberation Organization). At the time, Arafat was never respected let alone even recognized as a legitimate diplomat in the eyes of the U.S., Israel, or any other nation. This is due to the fact that he was considered a vicious murderer for ordering terrorist attacks that killed thousands of innocent men, women, and children (regardless of their religion). Following Clinton's Presidential victory in 1992, Arafat's once tarnished status suddenly changed as the President welcomed and embraced him as a "partner in peace" despite Arafat's long record of unexcusable and heinous terrorist attacks against defenseless civilians. Clinton's acceptance of Arafat as a trusted leader of the Palestinian people lead other world leaders to approve of Arafat as a valid leader as well. Thereafter, President Clinton was able to pressure former Israeli Prime Ministers Rabin, Netanyahu, and Barak to agree to make dangerous land concessions which would jeopardize Israel's security by negotiating with this wicked ring leader of a terrorist organization, who would have otherwise never had any status on the world's stage.

With Arafat in place, President Clinton was able to devise a "peace" which was not

necessarily beneficial to Israel, but one which would make him look good in the eyes of the world, the American public, as well as future historians. The Oslo Peace Accords Clinton brokered, pressured Israel into surrendering control of some areas in the West Bank and Gaza Strip to the Palestinians. In the past these areas had served as security buffer zones for potential invasions and attacks Israel might face from hostile Arab nations and terrorist groups. The falsity

The First Alexandria Declaration of the Religious Leaders of the Holy Land



Sheikh mohamad Saied Tantawi President of Al Azhar University in Cairo, Anglecian Archbishop George Caey, Deputy foreign Minister of Israel Rabbi Melichior and Cheif Sepharadic Rabbi Bakhshi Doron

Alexandria, January 21, 2002

The first Middle East Interfaith Summit with the participation of the leaders of the three monotheistic faiths, held in Alexandria, Egypt, issued the following statement:

In the name of God who is Almighty, Merciful and Compassionate, we, who have gathered as religious leaders from the Muslim, Christian and Jewish communities, pray for true peace in Jerusalem and the Holy Land, and declare our commitment to ending the violence and bloodshed that denies the right of life and dignity.

According to our faith traditions, killing innocents in the name of God is a desecration of His Holy Name, and defames religion in the world. The violence in the Holy Land is an evil which must be opposed by all people of good faith. We seek to live together as neighbors respecting the integrity of each other's historical and religious inheritance. We call upon all to oppose incitement, hatred and misrepresentation of the other.

1. The Holy Land is holy to all three of our faiths. Therefore, followers of the divine religions must respect its sanctity, and bloodshed must not be allowed to pollute it. The sanctity and integrity of the holy places must be preserved, and freedom of religious worship must be ensured for all.

2. Palestinians and Israelis must respect the divinely ordained purposes of the Creator by whose grace they live in the same land that is called holy.

3. We call on the political leaders of both peoples to work for a just, secure and durable solution in the spirit of the words of the Almighty and the Prophets.

4. As a first step now, we call for a religiously sanctioned cease-fire, respected and observed on all sides, and for the implementation of the Mitchell and Tenet recommendations, including the lifting of restrictions and return to negotiations.

5. We seek to help create an atmosphere where present and future generations will co-exist with mutual respect and trust in the other. We call on all to refrain from incitement and demonization, and to educate our future generations accordingly.

6. As religious leaders, we pledge ourselves to continue a joint quest for a just peace that leads to reconciliation in Jerusalem and the Holy Land, for the common good of all our peoples.

7. We announce the establishment of a permanent joint committee to carry out the recommendations of this declaration, and to engage with our respective political leadership accordingly.

Contents





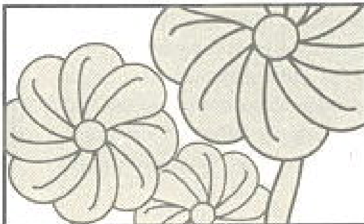
POLITICS





SOCIETY

ART & LITERATURE





WOMEN

QUOTE OF THE MONTH

from:

The First Alexandria Declaration of the Religious Leaders of the Holy Land

January 21, 2002

The first Middle East Interfaith Summit with the participation of the leaders of the three monotheistic faiths, held in Alexandria, Egypt, issued the following statement:

In the name of God who is Almighty, Merciful and Compassionate, we, who have gathered as religious leaders from the Muslim, Christian and Jewish communities, pray for true peace in Jerusalem and the Holy Land, and declare our commitment to ending the violence and bloodshed that denies the right of life and dignity.

According to our faith traditions, killing innocents in the name of God is a desecration of His Holy Name, and defames religion in the world. The violence in the Holy Land is an evil which must be opposed by all people of good faith. We seek to live together as neighbors respecting the integrity of each other's historical and religious inheritance. We call upon all to oppose incitement, hatred and misrepresentation of the other.

Read the whole text on page 3

IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
English Editor: D. Farhang
Medical Editor: Nissan Bamdad, M.D.

Contributing Writers (English Section):

Hooshang Ebrami
Faryar Nikbakht
Ebi Khordian
Karmel Melamed
Kamran Haymian
Payman Akhlaghi
Minoo Moghimi
Sandy Pedram
Rebecca Eslamboly
Debbie Termeie

Graphic Designer: Jorge Pringles (English)
Graphic Designer: Lily Kahen (Farsi)
Advertising: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia
Typesetting: Minoo Hamodot

With the help and cooperation of other board members:
Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کامران توکلی

با بیش از ۱۵ سال تجربه و تخصص با کادری آگاه و ورزیده

بیمه اتومبیل، منزل، سلامتی، تجارتی و عمر

بیمه منزل و اتومبیل

آیا Zip code منزل شما با ۹۰ یا ۹۱ شروع میشود؟
بیمه اتومبیل و منزل از ۱۰ تا ۲۵ درصد تخفیف بویژه ساکنین
Beverly Hills, Bel-Air, Brentwood, Westwood
Sherman Oaks, Encino, Santa Monica, Pacific Palisades

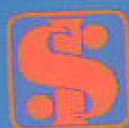
معتبرترین **بیمه سلامتی** با حق انتخاب دکتر

چرا بیشتر بپردازید؟ با طرحهای جدید بیمه سلامتی شما ماهیانه **کمتر** می‌پردازید
و از مزایای **بیشتر** برخوردار میشوید!

سن	۱-۴ سال	۵-۱۸ سال	۱۹-۲۴ سال	۲۵-۲۹ سال	۳۰-۳۴ سال	۳۵-۳۹ سال	۴۰-۴۴ سال	۴۵-۴۹ سال	۵۰-۵۴ سال	۵۵-۵۹ سال	۶۰-۶۴ سال
یک نفره	۳۳	۳۳	۴۰	۴۳	۵۸	۶۶	۹۶	۱۱۵	۱۵۸	۱۸۶	۲۰۶
زن و شوهر	براساس همسر جوانتر		۷۵	۸۴	۱۱۳	۱۳۲	۱۹۰	۲۳۰	۳۱۶	۳۶۹	۴۰۶
پدر یا مادر با یک فرزند	–	–	۶۸	۷۲	۸۷	۹۶	۱۲۴	۱۴۳	۱۸۷	۲۱۴	۲۳۴
پدر یا مادر با دو فرزند یا بیشتر	–	–	۹۶	۱۰۰	۱۱۵	۱۲۳	۱۵۲	۱۷۱	۲۱۵	۲۴۳	۲۶۲
فامیلی	براساس همسر جوانتر		۱۳۱	۱۳۹	۱۶۸	۱۸۷	۲۴۴	۲۸۵	۳۷۱	۴۲۴	۴۶۱

بیمه بیمارستانی   بیمه گروهی   بیمه عمر   بیمه دندان

(قیمتهای فوق ماهیانه و برای ساکنان لوس آنجلس میباشد و برای خارج از لس آنجلس قیمتها متفاوت میباشد)



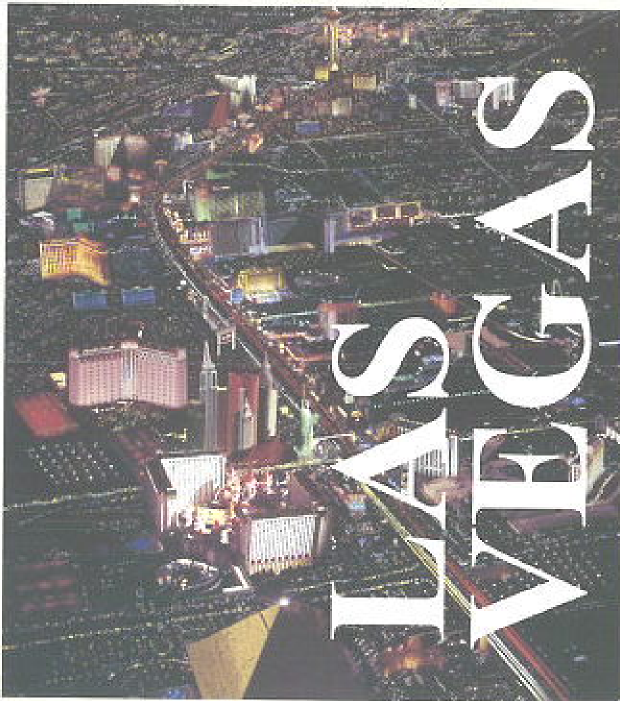
SAVE-ON
INSURANCE SERVICES

(310) 474-7283
(818) 907-7283

10835 Santa Monica Blvd., Suite 209
نبش سانتامونیکا بلوارد و وست‌وود

Ca Lic # 0693900

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر



از رحیم



بشنوید می توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را
با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه
این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که
میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من
سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

NON-PROFIT ORG
U.S. POSTANGE
PAID
Permit No. 5013
Santa Clarita, CA